

کتاب‌های بزرگ جهان

آشنایی

با

کتاب‌های بزرگ جهان

کتاب‌هایی که تاریخ را رقم زدند
و می‌توانند زندگی شما را تغییر دهند

ترجمه و تألیف

دکتر احمد شهشهانی

بخش عمده این کتاب ترجمه‌ای است از یادداشت‌های درسی تحت عنوان:

Books That Have Made History: Books That Can Change Your Life, Course
Guidebook
Professor J Rufus Fears, University of Oklahoma
Published by: The Teaching Company, 2005

مترجم: احمد شهشهانی

عنوان: آشنایی با کتاب‌های بزرگ، کتاب‌هایی که تاریخ را رقم زدند و می‌توانند زندگی شما را تغییر دهند

موضوع: کتاب‌های برتر، کتاب‌های تأثیرگذار، کتاب‌های تاریخ‌ساز، کتاب‌های منحصر به فرد، کتاب‌های عالی

شابک: ۹۷۸-۱-۶۸۵۶۴-۷۴۹-۰

مشخصات: ۱۹۲ صفحه - ۶ در ۹ اینچ

طرح جلد: فرزین پزشکی

چاپ اول: فروردین ۱۴۰۱ (مارس ۲۰۲۲)

ISBN: 978-1-68564-749-0

چاپخانه:

Superfast Copying and Binding Systems Inc.
2358 Pico Boulevard
Santa Monica, CA 90405
USA

فهرست

- ۷ سخنی با خوانندگان
- ۹ روش، محتوا و هدف مطالعه
- ۱۳ ۱. ایلیداد، هومر
- ۱۸ ۲. تأملات، مارکوس آئورلیوس
- ۲۳ ۳. باگاواد گیتا
- ۲۹ ۴. تورات، سفر خروج
- ۳۴ ۵. انجیل
- ۴۱ ۶. قرآن
- ۴۸ ۷. گیل گمش
- ۵۳ ۸. شاهنامه، فردوسی
- ۵۹ ۹. کتاب ایوب
- ۶۴ ۱۰. فایدون، افلاطون
- ۷۰ ۱۱. کمدی الهی، داتته
- ۷۵ ۱۲. اتللو، ناخدای مغربی ونیز، شکسپیر
- ۷۹ ۱۳. مجمع الجزایر گولاگ، سولژنیتسین
- ۸۴ ۱۴. ژولیوس سزار، شکسپیر
- ۸۹ ۱۵. ۱۹۸۴، جرج اورول
- ۹۴ ۱۶. انه‌اید، ویرژیل
- ۱۰۰ ۱۷. خطابه پریکلِس و نطق لینکلن
- ۱۰۶ ۱۸. در جبهه غرب خبری نیست، رمارک

۱۱۱.....	۱۹. منتخبات، کنفسیوس
۱۱۷.....	۲۰. مثنوی، مولوی
۱۲۳.....	۲۱. شهریار، ماکیاولی
۱۲۹.....	۲۲. بوستان، سعدی
۱۳۴.....	۲۳. جمهوریت، افلاطون
۱۳۹.....	۲۴. در باب آزادی، استوارت میل
۱۴۴.....	۲۵. فاوست، گوته
۱۵۳.....	۲۶. والدن یا زندگی در جنگل، هنری تورو
۱۵۸.....	۲۷. افول و سقوط امپراتوری روم، ادوارد گیبون
۱۶۴.....	۲۸. تاریخ آزادی، جان اکتون
۱۷۰.....	۲۹. وظایف اخلاقی، سیسرون
۱۷۵.....	۳۰. زندگی نامه، گاندی
۱۸۱.....	۳۱. درس‌های کتاب‌های بزرگ
۱۸۷.....	منابع

سخنی با خوانندگان

سال‌ها در فکر انتخاب یک مجموعه از بهترین کتاب‌های اندیشمندان گذشته و امروز جهان بودم. در این زمینه فهرست‌های زیادی از آثار بزرگ تهیه شده که بیشتر منتخب نویسندگان و مطبوعات هستند و یا متعلق به فرهنگ یا یک زبان خاص می‌باشند. اغلب این فهرست‌ها ظوابط و معیارهای مشخصی را برای گزینش در نظر نمی‌گیرند.

کتاب‌های برگزیده‌ای که در این مجموعه گردآوری شده، به همه زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف جهان تعلق دارند. این شاهکارها بر اساس این باور انتخاب شدند که تاریخ توسط افراد و وقایع بزرگ و از همه مهم‌تر افکار بزرگ ساخته می‌شود. در این مطالعه با بحث در مورد بعضی از مهمترین کتاب‌های تاریخ بشریت به بررسی افکار بزرگ پرداخته شده است. به علاوه کتاب‌های این مجموعه یک گستره زمانی از سه هزار سال قبل از میلاد تا قرن بیستم، و یک دامنه جغرافیایی از بین‌النهرین و چین تا یونان و اروپا و آمریکا را در بر می‌گیرند. آنچه مهم است اندیشه‌ها هستند و کتاب‌های بزرگ پیوند ما با اندیشه‌های بزرگ گذشته و حال می‌باشند. این مطالعه همچنین پرسش‌های ماندگاری را طرح می‌کند که در طول تاریخ مطرح بوده و هر انسان متفکری باید در پی پاسخگویی به آنها باشد. این پرسش‌ها به موضوعاتی مهم از جمله خدا، سرنوشت، خوب و بد، معنای زندگی، حقیقت، وظیفه و مسئولیت، حکومت، عدالت، عشق، حسادت، شجاعت و آموزش و پرورش می‌پردازند.

ویژگی دیگر این مطالعه به کار بردن سه معیار عمده در انتخاب کتاب است. نخست این که یک کتاب بزرگ باید در ارتباط با موضوعات و مسائلی باشد که اهمیت همیشگی دارند. دوم این که کتاب با کلامی فصیح و به زبانی خوش نوشته شده باشد که روح انسان را تعالی بخشد. و سرانجام کتاب باید اثری ارزشمند و فراگیر و دارای خطاب جهانی باشد و در طول قرون و اعصار با مردم سخن بگوید و در دل‌ها و خاطرات بنشیند.

این کوشش حاصل تألیف و ترجمه قسمت عمده‌ای از یادداشت‌های درسی و استفاده از مجموعه

صوتی سخنرانی‌های پروفیسور جی روفوس فیروز (J Rufus Fears) در کلاس متون کلاسیک او در دانشگاه اکلاهما در امریکا است. عنوان درس او: "کتاب‌هایی که تاریخ را رقم زدند، کتاب‌هایی که می‌توانند زندگی شما را تغییر دهند،" نام داشت. به منظور آشنایی بهتری با این آثار بزرگ، کوشش شده علاوه بر ارائه چکیده کتاب‌ها، به زندگی نویسنده، مضمون و اهمیت معنوی و جهانی کتاب و مقایسه آن با سایر شاهکارها نیز اشاره شود.

متأسفانه به علت رایج نبودن زبان فارسی و آشنایی بیشتر پژوهشگران غرب با فرهنگ اروپا و آمریکا، آثار بزرگ فرهنگ ایران آن گونه که باید در همه جا شناخته نشده‌اند. به این دلیل سه اثر بزرگ حماسی، عرفانی، ادبی و اخلاقی از فرهنگ ایران یعنی شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی و بوستان سعدی را به این مجموعه افزوده‌ام.

امید است مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد.

احمد شهشهانی

بهمن ۱۴۰۰

روش، محتوا و هدف مطالعه

کتاب‌هایی که تاریخ را رقم زدند یا کتاب‌هایی که می‌توانند زندگی ما را تغییر دهند بر اساس این باورند که تاریخ توسط افراد بزرگ، رویدادهای بزرگ و مهم‌تر از همه افکار بزرگ ساخته می‌شود. کتاب حاضر این افکار بزرگ را از طریق بحث در مورد بعضی از مهمترین نوشته‌های تاریخ بررسی می‌کند، کتاب‌هایی که افکار افراد بزرگ و وقایق مهم تاریخی را شکل داده‌اند.

کتاب‌های مورد بحث در این بررسی یک گستره زمانی از سه هزار سال قبل از میلاد تا قرن بیستم را شامل می‌شوند، و یک دامنه جغرافیایی از منطقه بین‌النهرین و چین تا یونان و اروپا و آمریکا را در بر می‌گیرند. آنچه مهم است اندیشه‌ها هستند، و این مطالعه از نظر موضوعی پیرامون پرسش‌های همیشگی طرح می‌شود که در طول تاریخ مطرح بوده و هر فرد متفکری باید در پی پاسخگویی به آنها باشد:

- پرسش ۱: خدا. آیا خدا یا خدایانی وجود دارند؟ ماهیت الهی چیست؟ آیا خدا یا خدایان به انسان‌ها و اعمال آنها اهمیت می‌دهند؟ این اولین پرسشی است که هر فرد متفکر باید به آن پردازد. پرسش‌های دیگر و برخی از پاسخ‌ها از این پرسش سرچشمه می‌گیرند. این پرسش به بررسی کتاب‌های غیر توحیدی مانند ایلید و کتاب‌های توحیدی از جمله تورات، انجیل و قرآن می‌پردازد.
- پرسش ۲: سرنوشت. سرنوشت چیست؟ آیا رویدادهای کوچک و بزرگ به طور تصادفی اتفاق می‌افتند، یا مشیت و اراده الهی از پیش آنها مقدر ساخته است؟ مارکوس آئورلیوس این موضوع را بررسی کرده است. آیا انسان‌ها اراده آزاد دارند؟ آیا شما زندگی خود را تعیین می‌کنید، یا از قبل تعیین شده است؟ آیا شما در انتخاب آزاد هستید یا این انتخاب قبلاً از طریق ژنتیکی برای شما صورت گرفته است؟
- پرسش ۳: خوب و بد. منظور ما از خیر و شر چیست؟ آیا خوبی و بدی اموری مطلق

هستند که در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها و برای همه مردم حقیقت دارند؟ آیا عواقبی برای اعمال ما، چه آزادانه انتخاب شده باشند و چه از پیش تعیین شده باشند، وجود دارد؟ اگر عواقبی برای اعمال ما وجود دارد، آیا این بدان معناست که معیارهایی برای قضاوت این اعمال وجود دارد؟ چه کسی یا چه چیزی این معیارها را تعیین می‌کند؟ آیا این معیارها برای همیشه ماندگار هستند؟ یا معیارهای مطلق وجود ندارد؟ آیا شرایط تعیین می‌کنند که چه چیزی در هر لحظه خاص و برای هر فرد، گروه یا ملت خاص درست و غلط است؟ آیا شر وجود دارد؟ آیا می‌توانیم از شر به عنوان یک نیروی واقعی که بر رویدادها و زندگی‌ها تأثیر می‌گذارد، صحبت کنیم؟

- پرسش ۴: چگونه باید زندگی کنیم؟ پاسخ یا عدم پاسخگویی یا حتی پرسیدن این سؤالات پیامدهایی دارند. این پیامدها تعیین می‌کنند که ما انسان‌ها، گروه‌ها و ملت‌ها چگونه زندگی می‌کنیم، ضمن این که ارزش‌هایی را به ما می‌دهند یا فقدان ارزش‌هایی را معلوم می‌کنند که چگونه با دیگران رفتار می‌کنیم. هدف این بررسی پاسخ به این پرسش‌ها با توجه به شرایط همیشگی انسانی و احساسات و چالش‌های او در موارد زیر است:
- معنای زندگی: آیا ما می‌پرسیم که زندگی معنایی دارد؟ یا بدون چنین پرسشی زندگی را طی می‌کنیم؟
- حقیقت: آیا ما زندگی خود را با درستی و راستی می‌گذرانیم؟ یا زندگی را بر اساس دروغ و دغل بنا می‌کنیم؟
- وظیفه و مسئولیت: وظیفه ما چیست؟ در این کتاب به بررسی نتایج متفاوت انجام وظیفه می‌پردازیم. آیا مانند آرجونا در حماسه باگاوادگیتا به بالاتر از مفهوم وظیفه میندیشیم یا مثل یک قاضی فرمایشی، مقید به اهمیت وظیفه هستیم؟
- عدالت، حکومت و جامعه: چه نوع عدالت، دولت و اجتماعی مورد علاقه ماست؟

- عشق، حسادت و نفرت: آیا عشق رومانتیک در زندگی ما بسیار مهم است؟
 - شجاعت، شرافت و جاه طلبی: این ویژگی‌ها در آثاری مانند ایلید هومر، انجیل مرقس، شاهنامه فردوسی، و داستان فاوست گوته به روشنی دیده می‌شوند.
 - زیبایی و طبیعت: این مفاهیم با آنچه در درون ماست ارتباط برقرار می‌کنند. به عنوان مثال، هنری دیوید تورو می‌نویسد که روح ما باید با زیبایی طبیعت ارتباط داشته باشد.
 - تاریخ و گذشته: کتاب‌ها پیوند ما با اندیشه‌های بزرگ گذشته هستند. این بررسی بر این باور استوار است که کتاب‌های بزرگ، اندیشه‌های بزرگ و اشخاص بزرگ تاریخ را رقم می‌زنند. این مفهوم در تضاد با ایده مارکسیستی است که می‌گوید نیروهای اجتماعی و اقتصادی ایده‌های بزرگ را می‌سازند. بزرگانی مانند سقراط، ناپلئون و آبراهام لینکلن همگی بر اساس اندیشه‌های گذشته پایه گرفتند. در حقیقت ایده‌های بزرگ هستند که مردم را در جهت ترقی و تعالی سوق می‌دهند.
 - آموزش و پرورش: درس‌های گذشته گردآوری می‌شوند تا ما را آموزش دهند. هدف نهایی هر کتاب بزرگ آموزش حکمت و معرفت است. اطلاعات و دانش را باید از این کتاب‌ها کسب کنیم، آن را به حکمت تبدیل کنیم و آنچه را از این کتاب‌های بزرگ می‌آموزیم در زندگی خود به کار ببریم.
- این موضوعات زمینه‌ای را فراهم می‌کنند که در آن راجع به کتاب‌هایی که تاریخ را ساخته‌اند و می‌توانند زندگی ما را تغییر دهند بحث کنیم. ویژگی بارز یک کتاب بزرگ این است که می‌تواند آگاهی‌هایی را در مورد بسیاری از شرایط و عواطف انسانی به ما عرضه دارد. بنابراین در صفحات این کتاب ممکن است یک اثر از نظر چندین موضوع مورد بحث قرار گیرد. اما منظور ما از کتاب بزرگ یا برتر یا کتاب عالی چیست؟ آیا می‌توانیم حتی از کتاب‌های بزرگ صحبت کنیم؟

پاسخ آری است. امروزه "کتاب بزرگ" یک اصطلاح غیر متداول و حتی بحث برانگیز است، زیرا دلالت بر قضاوت‌های ارزشی دارد. ما نمی‌خواهیم قضاوت ارزشی داشته باشیم. قضاوت عجولانه یا کوتاه‌فکرانه نوعی سرزنش یا عیب‌جویی است. با این حال، کتاب‌های عالی دقیقاً به این دلیل عالی هستند که ما را در قضاوت‌های ارزشی به چالش می‌کشند. یک کتاب بزرگ دارای سه کیفیت اساسی زیر است:

- **موضوع مهم.** یک کتاب بزرگ در ارتباط با موضوعات و مسائلی است که اهمیت ماندگار دارند.

- **کلام فصیح.** کتاب‌های بزرگ به زبانی خوش و کلامی شیوا نوشته شده‌اند، زبانی که روح را تعالی می‌بخشد و ذهن را روشن می‌کند. زبان خاصی مانند لاتین یا انگلیسی مورد نظر نیست. از هر زبانی می‌توان به گونه‌ای استفاده کرد که افکار و عواطف را با کلامی نافذ و به یاد ماندنی به خواننده منتقل کند.

- **جهانی شمولی.** یک کتاب بزرگ "همیشه ارزشمند" است. چنین کتابی در طول قرون و اعصار با مردم سخن می‌گوید و در دل‌ها و خاطرات مردان و زنانی می‌نشیند که از نظر زمانی و مکانی با دوران و شرایط نگارش آن فاصله زیادی دارند. به علاوه، یک کتاب بزرگ می‌تواند ارزش‌ها و اندیشه‌های ماندگار یک عصر بزرگ را خلاصه کند و آنها را به عنوان میراثی به نسل‌های آینده بدهد.

در این بررسی آنچه در نهایت یک کتاب را برای ما بزرگ قلمداد می‌کند، توانایی آن در برقرار کردن ارتباط با شما به عنوان یک انسان است. شما می‌توانید یک کتاب بزرگ را بارها بخوانید، هر بار با دید تازه‌ای به آن توجه کنید، و در هر مرحله از زندگی خود، پیام‌های جدیدی برای مسائل جدید مورد علاقه خود در آن پیدا کنید. یک کتاب بزرگ به شما این بینش شخصی را می‌دهد که بهتر باشید، بهتر به عنوان یک انسان و به عنوان شهروند یک ملت آزاد، و توانایی مسئولیت بزرگ اداره زندگی خود را داشته باشید. در نهایت کتاب‌های بزرگ آموزشی برای آزادی هستند.

ایلیاد

هومر

ایلیاد کتابی است که با زیباترین اشعار سروده شده و بعضی یونانیان تمام آن را از حفظ می خواندند. برای شعرای رومانتیک قرن نوزدهم زبان شعری هومر بار دیگر کلامی بی نظیر بود. چرا ایلیاد حتی ترجمه آن دنیای کاملاً تازه‌ای را برای ما می‌گشاید؟

ایلیاد هومر^۱ و کتاب مقدس انجیل دو سرچشمه ادبیات مغرب زمین هستند. هر دو تلاش می‌کنند تا راه‌های رسیدن به خدا را برای انسان توضیح دهند. بنابراین هر دو پاسخ‌هایی را به اولین پرسش اساسی ما ارائه می‌دهند: آیا خدایی وجود دارد و آیا خدا اثری در زندگی ما دارد؟ ایلیاد را علاوه بر یک اثر تاریخی، می‌توانیم به عنوان یکی از عمیق‌ترین کتاب‌های مذهبی در تاریخ جهان مورد بررسی قرار دهیم. از نظر هومر خدا یکی نیست، بلکه متعدد است. ایلیاد بیانی ماندگار از سنت زنده چندخدایی است. خدایان جاودانه و توانای هومر، در خصوصیاتمانند طمع، تکبر، حسادت و هرزگی به طور شگفت‌انگیزی انسانی هستند. با این حال، خدایان هومر به دور از ساده‌انگاری یا سبک مغزی، گواهی بر تلاشی سخت برای درک معنای زندگی هستند.

بعضی از بررسی‌ها ایلیاد را به عنوان یک اثر تاریخی قلمداد می‌کنند. این کتاب دارای یک بخش عمده تاریخی است و رویدادهای بزرگی را که منجر به غارت شهر تروآ^۲ (مهاجر نشین یونانی در آناتولی یا ترکیه امروزی) شد، مورد بحث قرار می‌دهد. اما ببینیم امروزه ایلیاد به ما چه می‌گوید و چگونه به زندگی مدرن مرتبط می‌شود. موضوعات اساسی ایلیاد خدایان، سرنوشت و معنای زندگی است. از نظر هومر سرنوشت و خدایان ابزاری بودند که به وسیله آن انسان می‌توانست بیشتر در باره معنای زندگی بیاموزد.

۱. Homer, *Iliad*.

۲. Troy.

ایلیاد نزدیک به شانزده هزار بیت شعر دارد که در حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد توسط یک نابغه خلاق سروده شده است. هومر این اثر را در آسیای صغیر یا ترکیه امروزی به اتمام رساند. ایلیاد به معنای "داستان ایلیم" یا تروآ است. برای یونانیان ایلیاد همان نقشی را داشت که تورات زمانی در زندگی آمریکایی داشت؛ این کتاب یک راهنما برای آموزش اخلاقی بود. به علاوه، کتابی بود که با نظمی شورانگیز سروده شده بود، به طوری که بعضی از یونانیان آن را از حفظ می خواندند.

این منظومه به شرح چند روز از مبارزه یونانیان و کوچ نشینان یونانی تروآ می پردازد که بیش از ده سال به طول انجامید. قبل از وقوع اتفاقات ایلیاد، داستان با اختلاف بین خدایان آغاز شد. الهه نفاق و کشمکش (اریس) یک سیب طلایی را برای زیباترین زن دنیا به ضیافتی می آورد. در میان ایزد بانوان: هرا^۱ و آتنا^۲ و آفرودیت^۳ بر سر این سیب اختلاف می افتد، و آنها از زئوس^۴ ایزد ایزدان می خواهند تصمیم بگیرد که کدام یک از آنها زیباترین است. زئوس دخالت نمی کند و این تصمیم را به پاریس^۵ پسر پادشاه تروآ واگذار می کند. این سه ایزد بانو هر یک رشوه ای به پاریس می دهند، و پاریس آفرودیت را انتخاب می کند، کسی که به او هلن اسپارتی یعنی زیباترین زن جهان را پیشنهاد می دهد. به این ترتیب پاریس خشم هرا و آتنا را برمی انگیزد، و همین باعث می شود که در نبرد تروآ هرا و آتنا به پشتیبانی از یونانیان بر ضد مردم تروآ یا تروجانها^۶ برخیزند. هلن، همسر منلائوس^۷ شاه اسپارت، با پاریس فرار می کند، و آگاممنون^۸ برادر منلائوس تصمیم می گیرد تا با هزار کشتی برای پس گرفتن هلن به تروآ حمله کند. اما کشتی ها به دلیل عدم وزش باد نمی توانند حرکت کنند.

یک فالگیر می گوید که خدایان خشمگین هستند و تا زمانی که ایفیگنیا^۹ دختر بزرگ آگاممنون قربانی نشود راضی نخواهند شد. با قربانی کردن ایفیگنیا باد به وزش در می آید و ناوان کشتی ها به طرف تروآ حرکت می کند. این مبارزه ده سال طول می کشد و طی آن تروآیی ها آنقدر به حرمت و شرف خود مقید بودند که هلن را پس نمی دهند، و غرور یونانیان نیز به حدی بود که نمی توانستند

۱. Hera.

۲. Athena.

۳. Aphrodite.

۴. Zeus.

۵. Paris.

۶. Trojans.

۷. Menelaus.

۸. Agamemnon.

۹. Iphigeia.

بدون بازگرداندن هلن به خانه برگردند. آنچه که به صورت یک حرکت ساده برای اعاده حیثیت آغاز شده بود، به یک جنگ ده ساله در خاورمیانه تبدیل شد. نبوغ شاعرانه هومر چنان است که یک قسمت از ماجرای جنگ را برای تبلور تمام مضامین عالی کتاب انتخاب می‌کند. داستان ایلید با خشم آشیل به علت اشتباه آگاممنون در حق او آغاز می‌شود. آشیل معتقد بود که آبروی او برده شده است. او از جنگ خودداری کرد، و تروایی‌ها بعد از عقب نشینی او به پیروزی نزدیک شدند. برای حفظ احترام یونان، پاتروکلوس^۱ یکی از دوستان آشیل زره آشیل را به تن کرد و به دست هکتور^۲ برجسته‌ترین افسر تروایی‌ها کشته شد. آشیل که از مرگ دوست خود برانگیخته و عصبانی شده بود برای حفظ آبرو وارد جنگ شد و هکتور را کشت. او سرانجام به درخواست پریام^۳، پدر هکتور و شاه تروا، جسد هکتور را پس داد و داستان با تشییع جنازه هکتور به پایان رسید.

پرسش‌های اصلی ایلید موارد زیر را شامل می‌شود: چرا ما اینجا هستیم؟ چرا جنگ در می‌گیرد؟ چرا بی‌گناهان رنج می‌برند؟ ایلید یکی از اولین آثار بزرگ ادبیات جهان محسوب می‌شود. یونانیان باستان این اثر را بسیار محترم می‌شمردند. یکی از موضوعات ایلید نقش خدایان است. هومر می‌گوید: "خواست زئوس بدین گونه عملی شد." خدایان هومر چه کسانی بودند؟ هومر مردی مشرک بود و به خدایان زیادی اعتقاد داشت. برای هومر این خدایان واقعی بودند، نه مخلوقات احمقانه و اساطیری. این خدایان واقعی مظهر نیروهایی قدرتمند بودند. مشرکین الوهیت را به عنوان موجودی تعریف می‌کنند که قادر به اعطای الطاف فوق طبیعی به بندگان است. این خدایان می‌توانند منبع خیر یا شر باشند. اسطوره‌شناسی وسیله‌ای برای بیان حقیقتی برتر است. خدای زئوس یا پادشاه خدایان و آدمیان نمایانگر بذری از توسعه و تکامل است که در نهایت به اندیشه یک ایزد دانا و توانا می‌انجامد.

زئوس می‌تواند سرنوشت را کنترل کند. خواست زئوس بر این بود که یونانیان و تروایی‌ها باید رنج ببرند و تروا نابود شود. سرنوشت چیزی است که خدایان با آگاهی و توانایی خود برای ما رقم می‌زنند. اما مردان و زنان می‌توانند آگاهانه در مورد خوب و بد تصمیم بگیرند، و این تصمیمات به

۱. Patroclus.

۳. Priam.

۲. Hector.

زندگی آنها معنا می‌بخشند. همسر آگاممنون او را به قتل رساند، زیرا او به قربانی کردن دخترشان رضایت داده بود. هیبریس^۱ یا تکبر ظالمانه که از طریق آن از قدرت برای تحمیل درد و رنج بر بی‌گناهان استفاده می‌شود، یک اشتباه اخلاقی است. پذیرش این عمل نشان دهنده کبر و داشتن باور برتری بر دیگران است. آگاممنون باور داشت که وظیفه او فتح تروآ و بازگشت پرافتخار به وطن است. خدایان او را از نظر اخلاقی کور کرده بودند. فقدان بینش اخلاقی او باعث حقیر شمردن دیگران و خود پسندی شد. خدایان چنین ظلمی را فراموش نمی‌کنند. روز داوری او فرا خواهد رسید. آگاممنون ممکن است به وطن برگردد، اما خواهد مرد.

یکی از درس‌های هومر این است که خدایان به نیکی و بدی اهمیت می‌دهند. خیر مطلق و شر مطلق وجود دارد. خدایان سرانجام به اعمال نیک پاداش می‌دهند و اعمال بد را مجازات می‌کنند. انسان‌های فانی تا دیر نشده بصیرت ندارند که بفهمند چه چیزی خوب و چه چیزی بد است. هومر معتقد بود که مردم راه خدایان را درک نمی‌کنند. ایلید کتابی برای شروع به کسب حکمت بود. هومر و کتاب مقدس انجیل هر دو می‌پذیرند که ترس از خدا آغاز خردگرایی است. نشانه‌های خدایان را باید جدی گرفت، زیرا این نشانه‌ها وسیله‌ای هستند که خدایان خواست خود را با آن آشکار می‌کنند.

ایلید در نهایت کتابی در باره معنای زندگی و چگونه زندگی کردن است. این کتاب داستان آموزش آشیل است. مادر آشیل زنی بسیار مقدس بود به پسرش حق انتخاب داده بود: یا می‌توانی عمر طولانی داشته باشی یا یک زندگی پرافتخار و جوان بمیری. آشیل زندگی با شکوه و پرافتخار را برگزید و به زندگی خود معنا بخشید. او به راستگویی، وفای به قول، انتقام گرفتن از ظالم و دفاع از خود و ضعف‌ناشناسی داشت. درس مهم دیگر ایلید اهمیت رعایت اعتدال در پیگیری ارزش‌ها است. آشیل وقتی که پیام برای گرفتن جسد پسرش نزد او آمد، به معرفتی دست یافت که متوجه شد روی مفهوم افتخار بیش از اندازه پافشاری کرده است. هر فردی آرمانی دارد و برای آن ارزش قائل است و برای حفظ آن دست به هر کاری می‌زند. ما انسان‌ها با رنج بردن بر بینش و خرد خود می‌افزاییم. آشیل با رنج یعنی از دست دادن چیزی که برایش عزیزترین بود آموخت. خواست زئوس بر این بود که ما فقط از طریق رنج بیاموزیم و خرد به دست آوریم. همه نسل‌ها باید کتاب‌های مشابهی را بخوانند،

۱. hybris.

اشتباهات مشابهی را تکرار کنند و به جنگ‌های مشابهی تن در دهند.

خرد واقعی می‌داند که اعتدال چیست و چه زمانی از نظر دیگران افراط و تفریط است. یک شخص واقعاً عاقل نیز باید بداند که حد و اندازه تا کجاست و زیاده روی چیست. آشیل این درس را به ما می‌دهد: همه انسان‌های فانی باید بمیرند، اما مهم این است که چگونه زندگی می‌کنند.

تأملات

مارکوس آئورلیوس

این خدای مارکوس آئورلیوس^۱ است: خدایی که خیرخواه مطلق است. خدایی که می‌توان او را طبیعت، مشیت یا زئوس نامید. پس خدا هست و برای هر مخلوقی سرنوشتی رقم زده شده و سرانجامی مقدر گشته است.

مارکوس آئورلیوس یکی از بزرگترین امپراتوران روم و یک فیلسوف رواقی^۲ است. اهمیت او فراتر از نقش او در سیاست و تاریخ امپراتوری بزرگی است که می‌دانست زودگذر است. او کتاب تأملات را برای خودش نوشت، اما عملاً معلوم شده که این کتاب میراثی ماندگار و بازتابی از یک زندگی اخلاقی است که امروزه مانند تقریباً دو هزار سال پیش قابل استفاده است. تأملات مارکوس آئورلیوس نمایانگر اوج خلاق‌ترین تفکرات مذهبی رایج در یونان، آموزه‌های مکتب رواقی و اعتقاد آن به خدای یکتا است، خدایی که کاملاً دانا، توانا، بخشنده و مهربان است. سعادت حقیقی در شناخت این نکته نهفته است که همه چیز مطابق خواست خدا اتفاق می‌افتد. به این ترتیب ما نقش خود را در زندگی و رویدادهایی که بر ایمان اتفاق می‌افتد، می‌پذیریم و در قلعه درونی خودشناسی خویش خاطر جمع می‌شویم. انسان خردمند مانند مارکوس آئورلیوس خودکفا است. خردمندی در درک این حقیقت نهفته است که ما فقط می‌توانیم اندیشه‌های خود، آنچه را که در ذهن خود به آن فکر می‌کنیم و اعمال خود را بر اساس آن اندیشه‌ها کنترل کنیم. اندیشه و طرز نگرش انسان به واقعیت‌ها و شکل گرفتن گفتار و کردار و جهان انسان مفهومی است که تقریباً هزار سال بعد از مارکوس آئورلیوس در مثنوی مولوی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

نوشته‌های مارکوس آئورلیوس در طول اعصار دارای اهمیت بوده است. این نوشته‌ها عمیقاً متفکران

۱. Marcus Aurelius (۱۲۱-۱۸۰).

۲. Stoic.

قرن هجدهم مانند توماس جفرسون^۱ یکی از بنیان‌گذاران امریکا را تحت تأثیر قرار داد. جفرسون معتقد بود که می‌توان یک کتاب "اصول اخلاقی مشابه با انجیل" کتاب مقدس مسیحیان را از روی نوشته‌های مارکوس آئورلیوس تدوین کرد. تأملات الهام بخش افراد زیادی بوده است، از کارآفرینانی مانند سسیل رودز^۲ تا متیو آرنولد^۳ شاعر و منتقد فرهنگی که بیشتر عمر خود را صرف اصلاح مدارس انگلستان کرد. این اثر می‌تواند منبع مراقبه (مدیتیشن) برای حتی پرمشغله‌ترین مدیران ارشد این دوران باشد. تأملات برای همیشه فراخوانی به انجام وظیفه است. خود مارکوس آئورلیوس تأملات را به عنوان فراخوانی برای پی‌بردن به معنای زندگی آن طور که خدا مقدر کرده می‌دید.

مارکوس آئورلیوس در خانواده‌ای ثروتمند و قدرتمند در امپراتوری پهناور روم در قرن دوم میلادی به دنیا آمد که در آن یونانی و لاتین زبان‌های رایج بودند، تنها سیستم پولی سکه‌های رومی بود و قانون روم از حقوق و اموال مردم محافظت می‌کرد. پدر مارکوس در جوانی درگذشت و مارکوس توسط عمو و قیم او امپراتور آنتونینوس پیوس^۴ به فرزندی پذیرفته شد. مارکوس می‌خواست فیلسوف شود. واژه فیلسوف به عشق به حکمت اشاره دارد. فلسفه یک رشته تخصصی علمی محدود نبود، بلکه جستجوی حکمت و معرفت لازم برای زندگی کردن بود. بعد از مرگ آنتونینوس پیوس در سال ۱۶۱ میلادی، مارکوس آئورلیوس امپراتور شد. وظیفه امپراتور حمایت از حقوق و امتیازات فردی، ایجاد صلح و رفاه برای مردم و اداره این "جهان واحد" و ابرقدرت بی‌رقیب آن روزگار بود. به عنوان امپراتور، مارکوس آئورلیوس بیشتر عمر خود را صرف مبارزه برای محافظت از مرزهای روم کرد. او نقش برجسته‌ای در آخرین دوره جنگ‌های روم علیه اشکانیان ایران داشت. مارکوس آئورلیوس کتاب تأملات را که یادداشت‌های شخصی او بود شب‌ها در چادر خود می‌نوشت و آن را در واقع "اندیشه‌هایی برای خودم" نام نهاد.

موضوع اصلی تأملات معنای زندگی است. مارکوس آئورلیوس برای رسیدن به معنای زندگی از خدا و سرنوشت آغاز کرد. او معتقد بود که خدا وجود دارد و حتی یک آدم بسیار شرور هم بخشی از

۱. Thomas Jefferson (۱۷۴۳-۱۸۲۶).

۲. Cecil Rhodes (۱۸۵۳-۱۹۰۲).

۳. Mathew Arnold (۱۸۲۲-۱۸۸۸).

۴. Antoninus Pius (۸۶-۱۶۱).

همان خدا است و همان جرقه الهی را در خود دارد. هر انسانی دارای روح است و آن روح از ذات الهی بهره‌مند است. سرنوشت دست خدا است. خدا سرنوشتی برای همه رقم زده است. نوشته‌های مارکوس آئورلیوس نشان دهنده بسط موضوعی است که در هومر نیز دیده می‌شود: ژئوس یا خدای خدایان ایلید از یک پادشاه دمدمی مزاج و هوس باز به خدایی دانا تبدیل می‌شود. رواقیون که نقش عمده‌ای در این تحول فکری داشتند، به پیروان خود می‌آموختند که خدا جهان هستی است و خداوند دانا و مهربان و بخشنده است. آنها همچنین معتقد بودند که خداوند به هر انسان یک جان (روح) داده و سرنوشت خاصی را برای هر او مقدر ساخته است. این اندیشه توحیدی راه را برای مسیحیت هموار کرد. این خدای مکتب رواقی، ایده خدا برای مارکوس آئورلیوس بود. او معتقد بود که سرنوشتی برای هر یک از ما رقم زده شده است و همه افراد باید با سرنوشت خود بسازند. این که کسی به "نظم یا اتم" اعتقاد داشته باشد، موضوعی بی‌ربط است. باور انسان ممکن است بر این باشد که نظمی در جهان وجود دارد یا این که جهان حاصل برخورد تصادفی اتم‌ها است. اما این باور چگونگی زندگی او را تغییر نمی‌دهد. مارکوس معتقد بود که هم خوبی و هم بدی در دنیا وجود دارد و خردمندی در درک این است که هر انسان وسیله‌ای برای انجام کار خوب است.

تنها چیزی را که یک انسان می‌تواند کنترل کند ذهن خود، افکار آن ذهن و کارهایی است که بر اساس آن افکار انجام می‌دهد. ذهن باید آموزش ببیند. تفکر و تأمل، نه کتاب، منجر به درک می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند فکر و ذهن دیگری را کنترل کند. اعمال و افعال دیگران به کسی صدمه نمی‌زنند، آنچه مهم است نظر انسان در مورد آن عمل است. انسان فقط در صورتی آسیب می‌بیند که باور کند آسیب دیده است. مردم هیچ کنترل واقعی روی اموال خود، افراد دیگر یا حتی شهرت خود ندارند. خداوند حوادث را کنترل می‌کند. خدا مانند ناخدای یک کشتی بزرگ است که انسانی را برای مدتی محدود در ساحل دریا رها می‌کند، زمانی که او را باز بخواند، انسان باید نزد او باز گردد. اندیشه دیگری که در تأملات آمده این است که هر چه پیش آید خوب و حکمتی دارد، زیرا خدا چیزی غیر از خیر برای انسان‌ها نمی‌خواهد.

هر کس وظیفه‌ای دارد که باید انجام دهد. مارکوس می‌خواست فیلسوف شود، اما وظیفه یک امپراتور را به عهده گرفت. نقش او این بود که آن وظیفه را به نحو احسن انجام دهد، زیرا خدا او را

به انجام آن وظیفه فراخوانده بود. انسان پس از مرگ به ذرات یا اتم‌هایی تبدیل و ناپدید می‌شود. انسان فقط یک جزء یا یک ذره یا یک اتم در این کائنات است. روح انسان تاب تحمل ندارد. جاه و جلال مهم نیست. مهم این است که آیا انسان وظیفه محول شده را به بهترین وجه انجام می‌دهد یا نه.

تنها دلیل واقعی مطالعه کتاب‌های بزرگ این است که این کتاب‌ها ارزش‌های مطلق را برای زندگی به دست می‌دهند. این ارزش‌ها از دید مارکوس آئورلیوس و سقراط شامل موارد زیر است:

- **حقیقت:** حقیقت یک ارزش مطلق و بی‌چون و چرا است. بعضی چیزها در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها صدق می‌کنند. به عنوان مثال، مقاومت در برابر ظلم همیشه درست است.
- **عدالت:** عدالت عبارت است از رفتار با دیگران به گونه‌ای که دوست دارند با آنها رفتار شود. قاعده طلایی: "با دیگران چنان رفتار کنید که می‌خواهید در شرایط مشابه با شما رفتار کنند." این قاعده مفهوم عدالت را خلاصه می‌کند.
- **شجاعت:** شجاعت به معنای ایستادن برای عدالت است.
- **اعتدال:** در هیچ چیز نباید افراط و تفریط کرد.
- **خرد:** خرد به انسان توانایی می‌دهد تا بداند عدالت چیست، تشخیص دهد چه زمانی به شجاعت نیاز است، و آنچه را که درست است انجام دهد.

این ارزش‌ها که در ادبیات هند، ایران و چین باستان و همچنین ادبیات معاصر یافت می‌شوند برای مارکوس آئورلیوس راهی برای زندگی و رسیدن به آزادی بود. آموزش در نهایت آزادی و رهایی است، رهایی از نگرانی‌های این دنیا و ترس از مرگ. به گفته مارکوس آئورلیوس، ترس از مرگ حاکی از

خردمندی در زمینه‌ای است که مردم چیزی در باره آن نمی‌دانند. مرگ امری طبیعی مثل زندگی است.

برای مارکوس آئورلیوس همه چیز را می‌توان در ارتباط با خدا، سرنوشت و ارزش‌های اصلی درک کرد. در نقش مارکوس آئورلیوس به عنوان یک امپراتور، عدالت اساس کار بود. او معتقد بود که قدرت، مقام و جاه طلبی خواسته‌های نادرستی هستند که مردم را به بیراهه می‌کشند. برای مثال قدرت در نهایت بی اهمیت است. تمایل به داشتن قدرت، کسب قدرت و حفظ آن هدفی نادرست است، زیرا قدرت بعد از مرگ از بین می‌رود. مارکوس آئورلیوس رویای یک امپراتوری را در سر می‌پروراند که در آن مردم آزاد باشند تا همان گونه که می‌خواهند زندگی کنند و به آرزوهای خود برسند. او می‌گفت: "من رویای جهانی را دارم که در آن همه مرفه باشند و بتوانند از فرزندان خود مراقبت کنند و در آن جنگ نباشد." به علاوه او باور داشت که جهان زیبا و پر از شکوه و جلال خداوندی است.

فلسفه موجود در تأملات را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: "از خواب برخیزید، به وظایف خود ادامه دهید و قدر آنچه در اطرافتان است را بدانید. این معنای زندگی است." مارکوس آئورلیوس معتقد بود که هدف آموزش این است که مردم بتوانند وظایف خود را درک کنند و آنها را به بهترین شکل ممکن انجام دهند.

باگاواد گیتا

خدایان در مذاهب فراوان هندوها مانند خدایان در مصر باستان می‌توانند اشکال مختلفی مانند میمون یا فیل داشته باشند. همه اینها مظاهر قدرت الهی و توانایی او در کار جهان و کنترل کل هستی هستند.

این بخش را با مروری بر مطالب گذشته آغاز می‌کنیم. کتاب‌های بزرگ، آثاری هستند با ما سخن می‌گویند و تاریخ را رقم می‌زنند. این کتاب‌ها زندگی و وقایع ما را بعد از گذشت قرن‌ها امروزه نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. کتاب‌های بزرگ مضامین عالی دارند، با کلامی خوش نوشته شده‌اند، و در طول اعصار خواندنی هستند.

کتاب حاضر پیرامون موضوعاتی ابدی مانند: خدا، سرنوشت، و خوب و بد، معنای زندگی، و جستجوی حقیقت در زندگی تدوین شده است. کتاب‌های مورد بررسی ما به بحث در مورد: وظیفه و مسئولیت، قانون، عدالت، دولت، عشق و زیبایی، شجاعت، شرف، جاه طلبی، رابطه ما با طبیعت، و تعریف ما از آموزش و پرورش می‌پردازند. به عنوان مثال، ایلید هومر امروزه نیز در باره موضوعات اصلی مانند خدا، سرنوشت، و معنای خیر و شر برای ما حکمت‌آموز است. این اثر همچنین می‌آموزد که چگونه می‌توان با شجاعت زندگی کرد و در عین حال اعتدال را نیز رعایت کرد. ایلید اولین اثر بزرگی است که از ادبیات کلاسیک یونان به ما رسیده است. تأملات مارکوس آئورلیوس جمع بندی افکار و عقاید یونان در مورد خدا، سرنوشت، و نیکی و بدی است. امپراتوری روم در زمان مارکوس آئورلیوس، مقارن با قرن اول و دوم بعد از میلاد، وارث فرهنگ یونان بود، و مارکوس آئورلیوس تأملات را به زبان یونانی نوشت. نوشته‌های مارکوس آئورلیوس نمایانگر اوج تحول خدای ژئوس از خدای دمدمی مزاج و هوس باز موجود در اشعار هومر به خدایی است که با حقیقت و خوبی مطلق همراه است و با طبیعت یکی می‌شود، و قادر مطلق، دانا، توانا و بی‌نا است. همان گونه که رومیان وارث فرهنگ یونانیان بودند، ایالات متحده آمریکا امروز وارث فرهنگ اروپا

است.

مهندس گاندی باگاواد گیتا^۱ را یک "کتاب مذهبی تمام عیار" نامید، کتابی که به عنوان برترین آفرینش در ادبیات سانسکریت شناخته می‌شود. این منظومه همزمان با ایلید هومر سروده شد. باگاواد گیتا از دو کلمه باگاواد به معنی خدا و گیتا به معنی سرود و نغمه تشکیل شده، و به معنی "سرود خدایی" است. این اثر مهم‌ترین و اسرارآمیزترین بخش حماسه هندی موسوم به مهاباراتا^۲ است که به شرح چند خدایی و راه‌های متعدد رسیدن به حقیقت می‌پردازد. همانند ایلید، داستان جنگ و نبرد وسیله‌ای فراهم می‌کند تا پرسش‌های عمیق‌تری را در مورد ماهیت خدا بررسی کنیم. باگاواد گیتا بشارت می‌دهد که فراسوی خدایان بیشمار، یک قدرت الهی واحد وجود دارد. این خدا حقیقت است، و جستجوی خرد راهی به سوی خدا و آزادی ابدی است. خردمندی درک این است که مادیات و موفقیت، بت‌های دروغین هستند، و آزادی با غلبه بر خواستن چیزهای نادرست و وقف کردن خود و کار خود به آنچه درست و ابدی است، به دست می‌آید.

اوج تصویری از خدا به عنوان چشم اندازی از حقیقت را شاید بتوان در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد در باگاواد گیتا به دست آورد. این اثر دستاوردی از تمدن کلاسیک هند است. در حدود سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد، تمدن‌های رو به رشد در اطراف رودخانه سند توسط مهاجمان از غرب مورد تاخت و تاز قرار گرفتند. زبان این مهاجمان سانسکریت مانند زبان باگاواد گیتا بود. سانسکریت با زبان فارسی و با کمی فاصله با یونانی، لاتین و سایر زبان‌های هند و اروپایی مرتبط بود. این مهاجمان خود را آریایی به معنای "نخبه" می‌نامیدند و از طریق کشورگشایی حاکمیت خود را بر این مناطق تحمیل کردند. حاصل جنگ و ویرانی، تمدن جدیدی بود که از آن اشعار زیبا از جمله باگاواد گیتا در قالب حماسی به وجود آمد. دین این قوم آئین هندو بود، یک کیش چندخدایی که تصور محدود بودن دنیای خدایان را رد می‌کند، اما حاضر به پذیرفتن هر قدرت الهی جدیدی است که بتواند به جماعت پرستندگان اجری فراطبیعی بدهد. تمام طبیعت به مثابه مظهر الهی دیده می‌شد. فداکاری و ایثار در این پرستش امری اساسی است و می‌توان از آن برای ادای احترام به خدایان در ازای نعمت‌های آنها و دفع شر استفاده کرد. خدایان منفرد می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند.

۱. *Bhagavad-Gītā*.

۲. *Mahābhārata*.

همان طور که در ایلید هومر و نوشته‌های مارکوس آئورلیوس دیدیم، این مفهوم چند خدایی می‌تواند تصویری از یک خدای دانا و توانا را به وجود آورد.

باگاواد گیتا داستانی حماسی از یک جنگ در قالب شعر است. نویسنده آن ناشناخته است. جنگ در باگاواد گیتا نمادی از تضاد دائم در زندگی و تقلاً برای خردگرایی است تا زندگی را برای ما انسان‌ها معنا دار کند. این پیکار بین دو قبیله در حال جنگ است، همچنین مبارزه بین حق و باطل و بین نیکی و بدی است. در آغاز داستان، آرجونا قهرمان این پیکار ماهیت مبارزه خود را درک نمی‌کند و می‌خواهد از جنگ کنار بکشد.

اندیشه اصلی باگاواد گیتا حقیقت است. اولین کلمه این متن دارما^۱ یا "حقیقت" است. در این تمثیل، کریشنا، ارباب‌ران آرجونا، نیز تصویر خدای متعال جهان هستی است. آرجونا هر انسانی است، روح انسان است. کریشنا برای آرجونا توضیح می‌دهد که چگونه باید در میدان مبارزه زندگی حرکت کند. گفته‌های گاندی بازتاب مطالب باگاواد گیتا است. گاندی می‌گوید باور این که حقیقت خداست، مهم‌تر از این است که خدا حقیقت است. حقیقت در درجه اول است. پیام کریشنا به آرجونا این است که باید در حقیقت ثابت قدم باشد و باید در نبرد زندگی بجنگد تا بفهمد حقیقت چیست.

باگاواد گیتا همچنین توضیح می‌دهد که در پس اشکال در حال تغییر الهی، یک وجود الهی است که همه چیز است و کریشنا یکی از مظاهر آن است. حضور خدا در همه جا و در همه چیز در عالم هستی است. در باگاواد گیتا، خداوند خود را در شکل واقعی خود برای آرجونا نمایان می‌کند. این خدا در همه جای جهان هستی وجود دارد. کائنات در یک ذره کوچک، یک اتم، از این وجود الهی قرار دارد، و در هر انسانی بخشی از این وجود الهی هست.

پس از این نگاه اجمالی به عظمت خداوندی و درک این که خداوند همه چیز است، انسان می‌تواند به نقش خود در عالمی که خدا آفریده است، پی ببرد. این نقش به عهده روح یا روان ماست. این

۱. *dharma*.

اندیشه در تضاد با دیدگاه‌هایی است که در ایلید و تأملات دیده می‌شود. مارکوس آئورلیوس نسبت به وجود روح مطمئن نبود. او معتقد بود اگر روح وجود داشته باشد، سرانجام با مرگ به پایان می‌رسد. از نظر هومر این زندگی همین زمانی است که داریم و باید آن را خوب زندگی کنیم. در باگاواد گیتا روح پایدار است، ابدی است و الهی است. وظیفه انسان تزکیه روح و کسب معرفت و حقیقت است تا روح بتواند به رهایی نهایی برسد.

این رهایی نهایی گام بعدی است. بدن انسان به عنوان زندان یا قفس دیده می‌شود، خواسته‌های جسمانی (مانند میل به قدرت و ثروت) نتیجه دانش غلط و خرد کاذب است. خردمندی به انسان این امکان را می‌دهد که شروع به رها کردن خواسته‌های نادرست کند. راه خرد این است که ما را به جایی برساند که روح را برای همیشه از اسارت بدن رها کند. قدرت به رهایی نهایی منتهی نمی‌شود، پس از مرگ، یک انسان موجود دیگری می‌شود. سرنوشتی که انسان از طریق انتخاب به دست می‌آورد، در چرخه‌های زیادی از مرگ و تولد دوباره روی آن انسان تأثیر می‌گذارد. حماسه باگاواد گیتا در باره انتخاب درست از طریق خرد گرایی است. اعمال دنیوی خوب یا بد هستند و عواقب ماندگاری دارند. انتخاب‌هایی که با استفاده از خرد واقعی به عمل می‌آیند به انسان این امکان را می‌دهند تا سرانجام به رستگاری ابدی دست یابند.

خرد شامل درک کارما^۱ است. کارما به معنای وظیفه‌ای است که خداوند برای انسان مقرر کرده است. کارما نقش و وظیفه انسان است. پذیرفتن این کارما باید با درک کامل دشواری انجام آن باشد. کریشنا به آرجونا می‌آموزد که وظیفه او پیکار در این جنگ است. کسی که از انجام وظیفه چشم‌پوشی می‌کند، محکوم به تناسخ^۲ (تجدید حیات) و رنج ابدی است. پذیرفتن وظیفه با ترس نیز به چرخه‌های متوالی تناسخ می‌انجامد. قبول مسئولیت با تمام وجود، انسان را چند قدم به جلو می‌برد. پذیرفتن وظیفه با یک روحیه شاد و یک وجدان آگاه و تفاهم کامل می‌تواند منجر به رهایی نهایی و کمال سعادت انسان در اتحاد با خدا شود که آزادی نهایی است. تصمیم به پیروی کردن از راه تعیین شده می‌تواند انسان را به رهایی برساند. حتی بزرگترین گناهکار هم می‌تواند با نهایت کوشش در انجام وظیفه خود به رهایی دست یابد.

۱. karma.

۲. reincarnation.

آئین باگاواد گیتا نفی زندگی نیست، بلکه فراخوانی برای آموختن معنای واقعی زندگی است. باگاواد گیتا به پرسش‌های مربوط به خدا، نیکی و بدی و سرنوشت پاسخ می‌دهد. همچنین به حقیقت، وظیفه، عدالت و عشق می‌پردازد. خدا همه چیز است، خدا ازلی و ابدی است و خدا بر همه کائنات حاکم است. کار خوب رفتن به دنبال رسالت زندگی است.

در موضوع سرنوشت، باگاواد گیتا نشان می‌دهد که هر فرد و هر ذره‌ای از جهان سرنوشتی دارد. انسان باید عقل داشته باشد که سرنوشت خود را بداند. حقیقت همه چیز است. وظیفه و مسئولیت را خداوند مقرر می‌کند و ممکن است با آنچه مردم توصیه می‌کنند، متفاوت باشد. عدالت نهایی در تک تک ذرات هستی وجود دارد و هر یک با میل و رغبت در حال انجام خواست خدا هستند. باگاوادگیتا جهان، خدا، سرنوشت، زندگی و حکومت را از هم جدا نمی‌کند. همه اینها در تصویر کلی جهان و عدالت با یکدیگر در ارتباطند. عدالت از آن بشر نیست، بلکه بخشی از نظم الهی است. انسان عادل تزلزل ناپذیر و برحق استوار است. عشق باعث شد که کریشنا در این دنیا شکل بگیرد تا آرجوانا بتواند او را ببیند. عشق انسان غوطه ور شدن در وجود الهی است و برای انجام آن می‌توان همه چیز را رها کرد و خود را در راه خدا قرار دهد.

پیام نهایی باگاواد گیتا این است که خداوند راه‌های زیادی را برای رسیدن به حقیقت آفریده است. هر کس باید راه خودش را پیدا کند. این راه‌ها ممکن است شامل فداکاری یا ایثارگری، زندگی با تقوای مذهبی، تفکر و مطالعه یا مبارزه برای آزادی باشد. گاندی فهمید که راه او مبارزه برای آزادی کشورش است. یک فرد پیرو آئین هندو هرگز به دنبال تعریف کامل دنیای خدایان نیست. خدا اشکال مختلفی دارد، و هر یک ممکن است نقشی در هدایت فرد در درک حقیقت داشته باشد. شکل یا آداب و رسوم خدا مهم نیست. آنچه مهم است درک این است که خدا حقیقت است. این درک به انسان شجاعت می‌دهد تا زندگی کند و به دنبال کارما باشد.

باگاواد گیتا مانند کمدی الهی یکی از بزرگترین آثار آموزشی است که تا کنون به رشته تحریر درآمده است. این اثر انسان را از تاریکی یک زندگی بی‌معنا به روشنی حکمت الهی رهنمون می‌شود.

تمدن‌های یونان باستان و هند باستان احتمالاً ارتباط‌هایی با یکدیگر داشته‌اند. اما تمدن هند باستان به تاریخ یا دانش عینی گذشته اهمیت چندانی نمی‌دهد. اگرچه شباهت‌هایی بین چشم انداز جلال الهی در کمدی الهی دانته و باگاواد گیتا وجود دارد، دیدگاه هند باستان این است که این شباهت‌ها نمایانگر حکمت جاودانی و پایداری است که نسبت به تاریخ عمق بیشتری دارند.

تورات

سفر خروج

کتاب سفر خروج^۱ یا کتاب هجرت از ده فرمان و سرگردانی قوم یهود در صحرای سینا سخن می‌گوید. این کتاب در سطح الهی، داستان خدا و اعمال خداوند در تاریخ است. در سطح انسانی، در مورد مردی است که به یک کار بزرگ فراخوانده شده و شهرت و اهمیت جاودانی خود را با پذیرش این دعوت به دست می‌آورد.

در بخش گذشته در باره باگاواد گیتا سخن گفتیم، کتابی که امروزه هم با بشر صحبت می‌کند. سه کلمه، قسمت عمده‌ای از پیام این کتاب را خلاصه می‌کند. کلمه ام^۲ که کلمه مقدس خداوند است. این کلمه‌ای است که یک شخص باید هر روز و هر کاری را که انجام می‌دهد با آن شروع کند، صرفاً به این دلیل که کار آن شخص، وظیفه آن شخص و کارمای آن شخص است. واژه تات^۳ که به معنای کاری است که بدون هیچ فکری برای سود و منفعت جویی انجام می‌شود. واژه سات^۴ که نتیجه کامل کاری است که برای خدا رضای انجام می‌شود.

باگاواد گیتا، کتاب مقدس آئین هندو هنوز هم توسط میلیون‌ها نفر خوانده می‌شود. زندگی گاندی که معتقد بود باید برای حقیقت پافشاری کرد، مظهر راهی است که در آن راه باگاواد گیتا تاریخ را دستخوش تغییر ساخته است. درس‌های باگاواد گیتا جاودانی هستند. اما تاریخ تدوین این اثر بزرگ نامعلوم است. اندیشه‌های باگاواد گیتا باعث روشنگری بودا در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد شد، و متعاقب آن تمدن‌های چین، کره، تبت و نپال از آئین بودایی شکل گرفت.

۱. Book of Exodus.

۲. om.

۳. tat.

۴. sat.

ایلیاد و باگاواد گیتانگرش عمیق‌تری نسبت به معنای مذهبی چند خدایی به ما می‌دهند. در مقابل، کتاب خروج اعلام می‌کند که خدا یکی است و از ما می‌خواهد که خدای دیگری جز خدای واحد نداشته باشیم. خدای کتاب خروج خدای توانا و کاملاً غیر بشری است. او خدای داد و داوری است، بخشنده آزادی بر اساس تسلیم محض است. موسی پیامبر اوست، مردی که برخلاف میلش برای ابلاغ پیام الهی برگزیده شد. پیامبر خدا مظهر آرمان دعوت الهی است. پیامبران از موسی و عیسی تا محمد و شاید حتی تا همین زمان، ما را فرا می‌خوانند تا پیش فرض‌های مرسوم و زندگی خود را تغییر دهیم.

کتاب مقدس خروج یکی از پنج کتاب مقدسی است که نوشتن آن بر اساس روایات به موسی نسبت داده می‌شود، و داستان خروج قوم بنی‌اسرائیل از مصر با هدایت موسی را نقل می‌کند. این کتاب تأثیرگذارترین کتابی است که تاکنون نوشته شده است. این کتاب، یهودیت و مسیحیت و اسلام را شکل داد. برای باگاواد گیتا و ایلیاد چند خدایی محترم است. در این کتاب‌ها خداوند راه‌های زیادی را برای رسیدن به حقیقت قرار داده است، اما در کتاب خروج مانند انجیل و قرآن تنها یک راه به سوی حقیقت وجود دارد. خداوند یکتا اجازه پرستش هیچ خدای دیگری را نمی‌دهد.

موسی یک شخصیت واقعی تاریخی است، و یک زمینه تاریخی واقعی برای کتاب خروج وجود داشت. در آن زمان مصر قدرت بزرگ خاورمیانه بود. رامسس دوم^۱ فرعون مصر که از سال ۱۲۷۹ تا ۱۲۱۳ قبل از میلاد سلطنت کرد، به دنبال تحکیم و تمرکز قدرت امپراتوری خود بود. رامسس دوم ممکن است "فرعونی باشد که یوسف را نمی‌شناخت"، یعنی همان فرعونی که کتاب خروج از او یاد می‌کند. داستان‌های کتاب مقدس دارای برخی زمینه‌های تاریخی هستند. قبایل سرگردان از بیابان‌ها وارد شهرها می‌شدند، قحطی رخ می‌داد و اجانب به قدرت می‌رسیدند. نام موسی در واقع یک نام مصری است. یکی از راه‌های آشنایی با داستانی که بر اساس آن موسی به صورت یک مصری بزرگ شد این است که موسی واقعاً یک مصری بود و این داستان راهی برای عبرانی کردن او بعد از این واقعیت بود. به گفته کتاب خروج، موسی بعد از کشتن یک مامور مصری از مصر تبعید شد. بعد از سال‌ها در تبعید، خداوند به موسی که چوپانی بود در برابر شعله‌های آتش گفت به مصر

۱. Ramses II.

باز گردد. موسی پرسید این چیست، و خدا پاسخ داد، "هستم آنکه هستم." ^۱ خدا به موسی گفت که برای رهایی قوم اسرائیل به مصر باز گردد. موسی از پیامبری روی گردان بود، او مایل به رهبری قوم اسرائیل نبود، اما معنای زندگی خود در تسلیم محض در برابر خواست خدا یافت.

موسی به مصر بازگشت تا از فرعون بخواهد به قوم اسرائیل اجازه خروج بدهد. از آنجا که فرعون از رفتن قوم اسرائیل ممانعت می کرد، خداوند بلاهایی بر سر مصریان نازل کرد. اگرچه مورخان معاصر می توانند برای این وقایع توضیحاتی عملی پیدا کنند، اما بنی اسرائیل این وقایع را معجزه و دلیلی بر قدرت خدا می دانستند. سرانجام به دنبال سخت ترین مصیبت ها از جمله قتل عام سالمندترین افراد، فرعون اجازه داد تا موسی قومش را از مصر فراری دهد.

وقتی قوم اسرائیل به دریای سرخ رسید، دریا شکافته شد و این قوم به طور معجزه آسایی از دست تعقیب کنندگان مصری خود فرار کردند. این رویداد تاریخی در سرود شادی کتاب مقدس گرامی داشته شده است: "او اسب و سوارش را به دریا افکند. پروردگار پیروز شد. نامش مبارک باد." این کلام نمایانگر تاریخ واقعی و رهایی قوم اسرائیل از یک خطر تاریخی است. این قوم احتمالاً از اقشاری مرکب بود که توسط یک رهبر پرجذبه دور هم جمع شدند، رهبری که به نوبه خود آنها را به سرزمین جدیدی هدایت کرد و به آنها پیشینه و کتاب داد. روایتی که می گوید موسی اولین پنج کتاب اصلی تورات را تألیف کرد ممکن است بر اساس این واقعیت باشد که یک قوم به تاریخ مشترک و آداب و رسوم مشترکی نیاز دارد که آنها را از دیگران جدا کند. سنت های یهودیان مثل رسم ختنه کردن و پرهیز کردن از گوشت خوک ممکن است نشان دهنده میراث زمانی باشد که اسرائیلی ها در مصر بسر می بردند. مآلاً بنی اسرائیل از مصر راه خود را گشود و در جستجوی سرزمین مقدسی که خدا به آنها وعده داده بود سرگردان شد.

موسی پس از سرگردانی در صحرای سینا، قوم اسرائیل را به کوه سینا برد، جایی که خداوند با موسی صحبت کرد و به او شریعت داد که بر اساس آن قوم اسرائیل باید تسلیم محض در برابر امر الهی باشد. این ده فرمان تا به امروز تاریخ را شکل داده است. ده فرمان انعکاسی از آنچه است که ما در

۱. "I am who I am."

مورد عهدنامه‌های خاورمیانه در زمان نگارش کتاب خروج (تقریباً در قرن سیزدهم قبل از میلاد) می‌دانیم. طبق این عهدنامه‌ها یک حاکم یا پادشاه مطلق موافقت می‌کند که در صورت پذیرفته شدن سلطه کامل او، از مردم محافظت کند. چنین توافقی منعکس کننده تعریف خاورمیانه (بین النهرین) از آزادی به عنوان حقوق و امتیازاتی است که توسط یک حاکم مطلقه اعطا می‌شود و حاکم می‌تواند در هر زمان در صورت سرپیچی از اراده او این حقوق و امتیازات را از مردم سلب کند. بین النهرین ناحیه میان دو رود دجله و فرات است.

اولین شرط خدا این است: "من یهوه، خدای تو هستم که تو را از مصر، از سرزمین اسارت بیرون آوردم." بنابراین داستان بنی اسرائیل با آزادی از بردگی مصر و نعمت اعطا شده "من هستم" آغاز می‌شود. "به جز من معبود دیگری نخواهید داشت"، بیانگر توحید گرایی در کامل‌ترین شکل آن است. اعطای این آزادی بستگی به این دارد که قوم اسرائیل خدا و تنها خدای یکتا را پرستش کنند. این جمله که "شما هیچ بتی نخواهید تراشید"، شرط دوم است. این شرط پرستش خدایان دروغین را منع می‌کند. "نام من را بیهوده به زبان نخواهید آورد"، به این معناست که مردم نباید سوگندی یاد کنند که شکسته شود. این خدای حقیقت مطلق فرمان می‌دهد که به هیچ وجه حقیقت نباید نقض شود. خداوند سپس از قوم اسرائیل خواست تا با مقدس نگهداشتن یک روز، سبت (شنبه)، روز تعطیل و نیایش اطاعت خود را نشان دهند. فرمان بعدی، رعایت احترام پدر و مادر، پلی است بین فرمان‌های مربوط به رابطه انسان با خدا و نحوه برخورد افراد با یکدیگر. احکام باقی مانده به ممنوعیت‌های قطعی مربوط می‌شوند. قوم بنی اسرائیل از کشتن یکدیگر، ارتکاب زنا، دزدی، شهادت دروغ، و حسادت به دیگران منع شدند. از این حقایق محض نمی‌توان سرپیچی کرد.

پیروی از ده فرمان باعث نجات و آزادی می‌شود، و سرپیچی از آنها به نابودی و بردگی می‌انجامد. کتاب خروج یک کتاب عدالت اجتماعی است. این کتاب ده فرمان را به تفصیل شرح می‌دهد، یک سیستم اجتماعی به وجود می‌آورد و نیاز به عدالت را با شفقت متعادل می‌سازد. خدای کتاب خروج خدایی انتقام‌جو و سختگیر، اما بخشنده و مهربان است. قوم موسی به محض دریافت ده فرمان از جمله فرمان منع بت پرستی، گوساله‌ای طلایی ساختند و به پرستش آن پرداختند. موسی مدام برای قوم خود شفاعت می‌کرد، و خداوند بارها آنها را عفو و با مهربانی با آنها رفتار کرد.

موسی پیامبر بزرگ هرگز "سرزمین موعود" را ندید. قوم اسرائیل به پیشروی خود ادامه داد و کنعان را با آتش و شمشیر تصرف کرد، رویدادی که در سوابق باستان‌شناسی نیز تأیید شده است. به نظر می‌رسد که ریشه ادیان توحیدی در مصر بوده است. فرعون آخناتون^۱ که از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۳۶ قبل از میلاد حکومت می‌کرد، کوشید تا آئین یک خدای یکتا یا آتون^۲ به معنی قرص خورشید را ترویج کند. این خدا به عنوان موجودی توانا تصور می‌شد که در لوای آن جهان به شکوفایی و آبادانی می‌رسید. آخناتون درباره آتون اشعاری سرود و معابدی برای او ساخت. اگرچه آخناتون نمی‌توانست اراده خود را بر معاصران مصری که طرفدار شرک بودند، تحمیل کند، اما این بذر توحید ممکن است زنده مانده باشد و شکلی ماندگار در پیامبری موسی و رسالت او پیدا کرده باشد. کتاب خروج تاریخ را رقم زد، و هنوز هم امروزه می‌تواند باعث جر و بحث‌های زیاد در میان گروهی شود که واقعاً پذیرای ده فرمان نیست.

۱. Akhenaton.

۲. Aten.

انجیل

عیسی قبل از رفتن به دریای جلیل^۱ مدتی را در بیابان گذرانده بود. این "بیابان" کجا بود؟ ما بر این باوریم که این منطقه در اطراف دریای جلیل بود که هنوز امروزه هم می‌توانیم از بقایای باستان‌شناسی یک جامعه رهبانی، گروهی از یهودیان تارک دنیا به نام قُمران، از آن دیدن کنیم.

در بخش گذشته در مورد کتاب خروج، پیدایش پیامبر و کاوش در باره آن را آغاز کردیم، شخصیتی که مردم را وادار می‌کند تا به موضوع خداوند بپردازند. دیدیم که موسی پیامبری بود که یهودیت را بنیان نهاد. در این بخش به عیسی می‌پردازیم که مسیحیت را پایه گذاری کرد. تنها منابع ما در باره زندگی یک معلم و پیامبری به نام عیسی ناصری^۲ چهار انجیل: متی^۳، مرقس^۴، لوقا^۵ و یوحنا^۶ است. داستان زندگی مسیح طی دو هزار سال گذشته زندگی میلیون‌ها نفر را تغییر داده و تاریخ را رقم زده است. این داستان منبع بسیاری از آثار هنری و فلسفی بزرگ، شعر، رمان و فیلم‌های سینمایی بوده است. هر یک از این چهار انجیل تصویری از عیسی ارائه می‌دهند که در تأکید با یکدیگر متفاوتند.

انجیل مرقس مختصرترین و پرماجرترین انجیلی است که از روایت اولیه پطرس^۷ یکی از دوازده حواری عیسی استخراج شده است. قدرت و موفقیت تعالیم عیسی و پیام سازش ناپذیری که آموخت، عیسی را در تضاد مستقیم و آگاهانه با قدرت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم زمان خود قرار داد. عیسی به نوشته انجیل مرقس پیامبر و فیلسوفی است که با محاکمه و مرگ خود به جستجوی حقیقت خود شهادت می‌دهد. انجیل مرقس در یهودیه^۸ ایالتی در امپراتوری روم در سال ۳۶ میلادی و در کنار دریاچه جلیل یا طبریه آغاز می‌شود. مردی در مقابل چند ماهیگیر که یکی از آنها

۱. Sea of Galilee.

۲. Jesus of Nazareth.

۳. Matthew.

۴. Mark.

۵. Luke.

۶. John.

۷. Peter (وفات ۶۴ میلادی - تولد نامعلوم).

۸. Judaea, (بخش کوهستانی جنوب سرزمین تاریخی فلسطین).

پطرس بود، ظاهر شد که هیچ چیز در مورد او نمی دانستند. آن مرد گفت: "به دنبال من بیاید تا شما را صیاد انسان کنم." پطرس به دلایلی که شاید هرگز نتوانست توضیح دهد از عیسی پیروی کرد و تا زمان مرگ در روم به دنبال عیسی بود و به آموزش در مورد او ادامه داد.

تمام آنچه را که ما در مورد عیسی می دانیم در چهار انجیل موجود است. سه انجیل یعنی متی، مرقس و لوقا با هم اشتراکات زیادی دارند. انجیل یوحنا که پیام عمیقی دارد حتی در زمان بندی با سه انجیل دیگر تفاوت اساسی دارد. متی، مرقس و لوقا توسط کلیسای اولیه به عنوان "انجیل های خلاصه" نامیده شدند که همه چیز را به یک شکل می بینند. به نظر می رسد انجیل متی برای مخاطبان عمدتاً یهودی نوشته شده باشد. لوقا، تاریخی ترین انجیل، برای مخاطبان غیر یهودی (جنتیل) نوشته شده است. اعتقاد بر این است که مرقس بیانگر دست اول داستان عیسی است، همان گونه که پطرس آموزش داده و به وسیله یوحنا مرقس^۱، دوست و شاگرد پطرس، ثبت شده و نشان دهنده پیام عیسی است، پیامی که پطرس موعظه کرده است. مرقس مانند سایر انجیل ها برای اولین بار در حدود سال ۷۰ میلادی منتشر شد، و ممکن است اولین انجیل مکتوب باشد.

انجیل مرقس برخلاف لوقا یا متی با تولد عیسی یا با مقدمه ای طولانی آغاز نمی شود. در عوض با فراخواندن عیسی توسط یحیی بن زکریا یا یوحنا تعمید دهنده^۲ و ظهور ناگهانی او در کنار دریاچه جلیل شروع می شود. عیسی بعد از فراخواندن پطرس و دیگر ماهیگیران با آنها به روستای کفرناحوم^۳ در کنار دریاچه جلیل رفت. عیسی ماموریت عمومی خود را در کنیسه کفرناحوم آغاز کرد که به سبک معابد یونانی ساخته شده بود. این سبک بنا نفوذ فرهنگ یونان را در سراسر امپراتوری روم حتی تا خاور نزدیک نشان می دهد. اعتقاد بر این است که عیسی مرد دانشمندی بوده است. او کتاب عهد عتیق و احتمالاً زبان های یونانی و لاتین و همچنین زبان آرامی^۴ زبان مردم آن زمان را می دانست. در آن زمان راه عبادت در کنیسه، دعا کردن و به دنبال آن خواندن کتاب عهد عتیق، از جمله شریعت، انبیا^۵ یا مزامیر^۶ بود، بعد از آن یک نفر می ایستاد تا پیامی بدهد. این پیام را به طور سنتی فقط فریسیان^۷ می دادند.

۱. John Mark (قرن اول میلادی).

۲. John the Baptist (اواخر قرن اول ق. م.).

۳. Capernaum.

۴. Aramaic (عضوی از زبان های سامی).

۵. Prophets.

۶. Psalms.

۷. Pharisees (گروهی مجزا در بین یهودیان).

فریسیان در شریعت آموزش دیده بودند. آنها قوانین یهود را که از ده فرمان سرچشمه می‌گرفت، اما چنان پیچیده شده بود که هیچ فردی نمی‌توانست آنها را درک کند، توضیح می‌دادند. عیسی بعدها گفت که ده فرمان ساده است و می‌توان آن را چنین خلاصه کرد: "خدا را دوست بدار و همسایه خود را دوست بدار." فریسیان بر این باور بودند که هویت اجتماعی آنها در گرو آگاهی آنها از شریعت است. آنها معتقد بودند که اگر هر یهودی برای یک روز از قانون یهود پیروی کند، پادشاهی خداوند یا ملکوت الهی احیا می‌شود، روم مجبور به ترک آن دیار خواهد شد، و اسرائیل به یک پادشاهی تبدیل خواهد شد. عیسی که هیچ مدرک علمی شناخته شده‌ای نداشت، پیام خود را در معبد موعظه می‌کرد. عیسی برخلاف فریسیان به عنوان کسی که دارای اقتدار بود تعلیم می‌داد. او پیام خود را پیچیده نمی‌کرد و صدایش قدرتمند و مسحور کننده بود. از همان آغاز عیسی خود را در مسیر برخورد با فریسیان پرنفوذترین اعضای جامعه قرار داد.

عیسی پس از ابلاغ پیام خود به خانه پطرس رفت و در آنجا مادر زن پطرس را شفا داد. صبح روز بعد، جمعیتی منتظر عیسی بودند. پطرس عیسی را دید که بیرون نشسته بود و به او اطلاع داد که مردم منتظر دیدن او هستند. عیسی گفت: "پس برگردیم، زیرا به همین دلیل بیرون آمده‌ام." طبق انجیل مرقس، عیسی قبل از رسیدن به دریاچه جلیل، مدتی (چهل روز) را در بیابان گذراند، جایی که یک جامعه رهبانی یهودی در آن وجود داشت. به گفته یوسف فلاوی^۱ تاریخ نگار رومی یهودی، این جامعه که اسنی‌ها^۲ نام دارد از دنیا بریده بودند، در شرایط رهبانی زندگی می‌کردند، غسل تعمید می‌دادند و روزهای خود را در انتظار ظهور "پادشاهی خدا" سپری می‌کردند. آنها معتقد بودند که ملکوت الهی با تکرار کلام خدا به وجود خواهد آمد. طومارهای بحرالْمِیت^۳ (دریای مرده) یا دست نوشته‌های کهن کشف شده در غارهای قُمران از این جامعه بوده است. ممکن است عیسی عضوی از این جامعه بوده باشد. عیسی در رودخانه اردن توسط یحیی غسل تعمید داده شد، جایی که خداوند تنها به عیسی بشارت داد که "تو پسر محبوب من هستی، پسری که از او بسیار خوشنودم." این دعوت خدا از عیسی بود. بعد از این بشارت عیسی باید تصمیم می‌گرفت که آیا در جامعه رهبانی بماند تا برای آمدن ملکوت خدا آماده شود، یا برای آموزش پیام پادشاهی خدا از آنجا بیرون

۱. Josephus or یوسفوس (۳۷-۱۰۰).

۲. Essenes.

۳. The Dead Sea Scrolls.

برود. عیسی تصمیم به رفتن گرفت و مانند موسی و محمد پیامبر شد. به این ترتیب مأموریت عمومی عیسی از دریاچه جلیل آغاز شد.

عیسی به عنوان یک معلم، یک خاخام خطاب می‌شد. او پیامی را آموزش می‌داد که ساده و در عین حال مبهم است: "ملکوت خدا نزدیک است. این لحظه سرنوشت ساز است. توبه کنید و به بشارت انجیل ایمان آورید." عیسی برای یک مأموریت آموزشی سفری کرد که بیش از یک سال طول نکشید و در خلال آن به انجام معجزات و گسترش آئین ساده خود پرداخت.

دانشمندان قرن نوزدهم و بیستم زمان زیادی را صرف توجیه و تلاش برای توضیح معجزات عیسی کردند. معجزات عیسی را نمی‌توان نادیده گرفت یا توضیح داد. این معجزات برای پیامی که مخاطبان عیسی درک می‌کردند اساسی بودند. همان گونه که مردم در قرن بیست و یکم به علم اعتقاد دارند، در آن زمان به سحر و جادو اعتقاد داشتند. اگرچه ممکن است مردم در این دوران نپذیرند که چنین معجزاتی رخ داده است، اما در عصری که عیسی در آن زندگی می‌کرد به معجزه اعتقاد داشتند. معجزات عیسی کیفیتی پیش رونده داشتند، از درمان تب مادر زن پطرس گرفته تا زنده کردن دختری مرده. به علاوه، معجزات مردم را بر آن می‌داشت تا به سؤال خدا بپردازند و این که آیا خدا از طریق این پیامبر سخن می‌گوید یا عیسی پیامبری دروغی است. بر اساس روایت انجیل مرقس، این معجزات برای تصدیق پیام عیسی ضروری بودند.

در زمان عیسی پیامبران دروغین زیادی پیدا شده بودند که در صدد بیرون راندن رومیان بودند. در آن زمان ناآرامی‌های اجتماعی فراوان بود. مردم یهودیه از مالیات رومیان و این واقعیت که رومیان در عید پسخ نظامیانی به اورشلیم می‌فرستادند، ناراضی بودند. یهودیان در دست رومیان احساس نوعی حقارت اجتماعی می‌کردند. عیسی مرد ناشناسی که مانند یک فریسی مدرک تحصیلی نداشت، ظاهر شد و توانست مردم را درمان کند. فریسیان به مرور عیسی را زیر نظر گرفتند و او را عنصری خطرناک و دردسر ساز تشخیص دادند که ادعای نبوت می‌کرد.

عیسی تلاشی برای سازش با فریسیان نکرد و در واقع از مقابله با آنها دست برداشت. حواریون

عیسی نیز برای حمایت از او رسم وضو گرفتن قبل از غذا خوردن را که حکم فریسیان بود، کنار گذاشتند. عیسی به فریسیان گفت: چیزی که انسان را نجس می‌کند چیزی نیست که به درون او می‌رود، بلکه چیزی است که از او بیرون می‌آید، به خصوص دروغ و ریا. عیسی همچنین به فریسیان گفت که آنها در درون فاسد هستند. پیام عیسی به سادگی قابل سوء تعبیر بود، کاری که فریسیان کردند. فریسیان فکر می‌کردند که عیسی مشغول تبلیغ یک انقلاب اجتماعی بود که باید ثروت را از افراد ثروتمند گرفت و به فقرا داد. وقتی که عیسی گفت: "لحظه حساس نزدیک است"، فریسیان آن را به معنای یک بحران یعنی لحظه‌ای که دیگر هرگز باز نخواهد گشت تعبیر کردند. آنها فکر می‌کردند که عیسی می‌گوید که اکنون زمان اعتصاب است. عبارت "ملکوت الهی نزدیک است" را می‌توان به این معنا تعبیر کرد که رومیان باید سرنگون شوند و پادشاهی اسرائیل دو باره برقرار شود. "توبه" را می‌توان به این معنا تعبیر کرد که همه چیز باید تغییر کند و نظام موجود باید سرنگون شود. "به انجیل ایمان داشته باشید" ممکن است به این معنا باشد که عیسی در ضدیت با "مژده" تبلیغات رومی، یعنی امپراتور ناجی بشریت، انجیل جدیدی را تعلیم می‌داد. انجیل عیسی به معنای براندازی روم بود.

به عیسی برچسب انقلابی و دشمن روم زده شد. اگرچه عیسی می‌دانست که موقعیت او در خطر است، اما در زمان عید پسخ یعنی مقدس‌ترین زمان تقویم یهود که همه یهودیان پایان اسارت خود را در مصر جشن می‌گیرند و زمانی که همه یهودیان حتی طرفداران سرسخت روم در میان آنها امیدوار بودند که روم بیرون رانده شود و اسرائیل به عظمت باز گردد به اورشلیم مرکز یهودیت سفر کرد. با این که رومیان عموماً به حساسیت‌های مذهبی یهودیان احترام می‌گذاشتند، با این حال در روز عید پسخ سربازانی را برای جلوگیری از شورش به اورشلیم فرستادند. پونتئوس پیلاتس^۱ فرماندار یهودیه و مسئول محاکمه عیسی نگران امپراتور تیبریوس^۲ بود، زیرا دچار شک و تردید، مردی بدگمان و وسواسی در مورد خیانت به میهن بود. تیبریوس به فرمانداران خود اجازه نمی‌داد که خائن را تحمل کنند. عیسی بعد از رسیدن به معبد اورشلیم، با صرافان که معبد را تبدیل به لانه دزدان کرده بودند، درگیر شد و آنها را از معبد بیرون راند.

۱. Pontius Pilate (زمان فرمانداری ۳۶-۲۶)

۲. Tiberius (۳۷ - ق. م. ۴۲)

عیسی خطرناک شده بود و باید نابود می‌شد، اما قابل دستگیری نبود. سنهدرین^۱ دادگاه و شورای عالی یهودیان متشکل از هفتاد و یک عضو که بر یهودیه حکومت می‌کردند، تصمیم گرفتند عیسی را از حمایت پیروانش محروم کنند. یک فریسی برای آزمایش عیسی از او پرسید که آیا معتقد است مردم باید مالیات بپردازند؟ عیسی از آن فریسی خواست تا یکی از سکه‌هایش را به او نشان دهد. سکه فریسی تصویری از امپراتور یا قیصر داشت. عیسی گفت: "آنچه که مال قیصر است به قیصر و آنچه از آن خداست به خدا بده."

سنهدرین که بر امور داخلی یهودیه تسلط کامل داشت، عیسی را دستگیر و در دادگاه سنهدرین محاکمه کردند. قیافا^۲، کاهن اعظم یهودی، از عیسی پرسید که آیا او مسیحا^۳ است؟ عیسی پاسخ داد، "بله، و خواهی دید پسر خدا که می‌آید و در دست راست خدا یعنی پدر نشسته است." سنهدرین می‌خواست که عیسی را به اعدام محکوم کند، اما فقط فرماندار یهودیه اجازه داشت حکم اعدام را صادر کند. پونتیوس پیلاطس متوجه شد که یهودیان از روی حسادت عیسی را به او تحویل دادند. از آنجا که طبق قوانین روم یک شخص تا اثبات بی‌گناهی، مجرم شناخته می‌شد، عیسی باید حداقل می‌گفت که او در این جنایات مقصر نیست، اما او این کار را نکرد. با این حال طبق قوانین روم توهین به مقدسات جرم محسوب نمی‌شد. سنهدرین، شورای عالی یهود، ادعا کرد که عیسی خود را پادشاه یهودیان خوانده است که در واقع یک جنایت بود، زیرا امپراتوری روم فقط یک پادشاه می‌توانست داشته باشد و آن پادشاه تیبریوس بود، و عیسی انکار نکرد که پادشاه یهودیان است.

یکی از اعضای شورای سنهدرین گفت که اگر عیسی مجرم شناخته نشود، داوران برخلاف میل پیلاطس، پرونده را به سزار ارجاع خواهند کرد. پیلاطس هنوز می‌خواست که عیسی را آزاد کند و به مردم این فرصت را داد تا انتخاب کنند که کدام زندانی مورد عفو قرار گیرد. اما از آنجا که عیسی به جای این که ندای پرشوری برای سرنگونی رومیان بدهد، مردم را به پرهیز از گناه و رستگاری فراخوانده بود، مردم دیگر علاقه‌ای به پیام او نداشتند. جمعیت درخواست کرد که باراباس^۴ یک شخص شورش‌گرا که همزمان با عیسی دستگیر شده بود عفو شود و عیسی برای اعدام برده شد.

۱. Sanhedrin.

۲. Caiaphas.

۳. Messiah.

۴. Barabbas.

طبق انجیل مرقس، هیچ یک از مریدان عیسی در مصلوب شدن او حضور نداشتند. یک افسر رومی مسئول صلیب‌کشی گفته بود که هرگز مردی را ندیده بود که با این شجاعت تسلیم مرگ شود. این افسر اولین کسی بود که بگوید، "به راستی، این مرد پسر خداست." با این گفته، پیام عیسی شروع به گسترش در دنیای غیر یهودی کرد. فقط کسانی که تاریخ روم را به تفصیل مطالعه می‌کنند چیزی در مورد تیریوس امپراتور روم می‌دانند، اما عیسی مسیح زندگی میلیون‌ها نفر را در جهانی که رومیان باستان هرگز از وجود آن اطلاع نداشتند، دگرگون کرد. سخنان عیسی همیشه در تونل زمان طنین‌انداز است.

قرآن

این کاروان‌دار کسیت که خدای جدیدی را بشارت می‌دهد؟ کسی که توانایی نوشتن ندارد و تحصیل نکرده است! محمد مأموریتی را که خدا به او داده بود بسیار دشوار می‌دانست. در این تلاش سرانجام در سال ۶۲۲ میلادی مجبور به مهاجرت از شهر زادگاه خود مکه به مدینه شد، شهری که او را به عنوان داور در مبارزات شدید داخلی خود پذیرفت.

کتاب مقدس قرآن برای مسلمانان همان جایگاهی را دارد که سخنان عیسی برای مسیحیان دارد. کلمات قرآن وحی خداوند به بشر است. محمد پیامبری است که خداوند برگزیده تا این وحی را به جهانیان برساند. از یک منظر، بر خلاف تورات و انجیل، قرآن بینشی نسبت به ذهن پیامبر در اختیار ما می‌گذارد، پیامبری که تاریخ را رقم زد و زندگی میلیون‌ها نفر را تغییر داد. پیام قرآن پیامی سازش‌ناپذیر از توحید محض است که بر آرمان الهی حقیقت، رحمت و قدرت استوار است. این پیام خواهان تسلیم کامل و انجام رفتار نیک، پاداش مؤمنان و مجازات کسانی است که وحی خدا را تکذیب می‌کنند.

در این بخش به بررسی دو پرسش می‌پردازیم: محمد، پیامبر خدای یگانه چه کسی بود؟ قرآن، این وحی الهی که تاریخ را دگرگون کرد، چیست؟

محمد در سال ۵۷۰ میلادی در عربستان در خانواده‌ای محترم به دنیا آمد. زندگی او در چهل سال اول آرام بود. در کودکی یتیم و توسط عموی خود بزرگ شد. با یک بیوه ثروتمند ازدواج کرد و به فعالیت در تجارت کاروانی پرداخت. محمد در مناطق دوردست عربستان به سخنان بزرگان درباره مسیحیت و یهودیت گوش می‌داد و از آنها بسیار می‌آموخت. در سن چهل سالگی، محمد گامی به جلو برداشت تا اعلام کند که خداوند او را به عنوان رسول این پیام برگزیده است که فقط یک خدای

واحد وجود دارد، خدایی که خواهان نیکوکاری و عمل صالح است. این خدای رستگاری بشر بود که می‌خواست هر انسانی تصمیم بگیرد که از حقیقت خدا یا دروغ شیطان پیروی کند. کسانی که تصمیم به پیروی از حقیقت خدا بگیرند، خود را در بهشت خواهند یافت، اما کسانی که از دروغ شیطان پیروی کنند، در آتش ابدی خواهند سوخت.

گسترش اسلام فقط یک رویداد معنوی نبود، بلکه یک رویداد تاریخی، سیاسی و نظامی بود که تاریخ جهان را تغییر داد. عربستان در سال ۵۷۰ میلادی بین دو قدرت بزرگ زمان خود قرار گرفته بود. یکی امپراتوری ایران بود که در لوای یک آئین توحیدی اعلام می‌کرد خدا یکی است. اهورامزدا خدای حقیقت بود و در جنگ دائم با دروغ بود. این دین به یک تعهد اخلاقی پایبند بود و دین رستگاری و نجات انسان بود. پیامبر آن زرتشت بود. پیروان دین زرتشت بر این باور بودند کسی که از حقیقت پیروی کند، به اهورامزدا ایمان داشته باشد و با نیکوکاری زندگی کند هرگز هلاک نخواهد شد، بلکه از یک زندگی جاودانه در بهشت برخوردار خواهد شد. اما کسانی که دروغ را انتخاب کنند، در گودال آتش می‌افتند. قدرت دیگر آن زمان امپراتوری روم بود، امپراتوری مسیحیت که به خدای واحدی معتقد بود که سه نفر را در بر می‌گرفت: پدر، پسر و روح القدس. این دین نیکوکاری و درستکاری می‌خواست که مومنان خدا را از طریق عیسی مسیح بپذیرند. این دین وعده رستگاری و بهشت را به کسانی می‌داد که ایمان آوردند و زندگی با تقوی داشته باشند، و لعنت ابدی از آن کسانی بود که از ایمان آوردن خودداری کنند. امپراتوری‌های روم و ایران رو به افول و در حال جنگ با یکدیگر بودند.

عربستان که هرگز توسط رومیان اشغال نشده بود، اما در حوزه نفوذ روم قرار داشت به تعدادی قبایل عرب تقسیم می‌شد که بعضی از این قبایل در آبادی‌های میان کویر و بعضی دیگر در بیابان‌ها سرگردان بودند. عربستان قرن ششم میلادی جامعه‌ای در حال تغییر و دستخوش آشفتگی بود. اقتصاد آن به سرعت رشد می‌کرد و عقاید سیاسی، اجتماعی و مذهبی از نقاط دور دست چین و بریتانیا از طریق تجارت کاروانی به آن می‌رسید. عربستان فرهنگی متمایز داشت. ادبیات عربستان اشعاری داشت که به زبان عربی زیبا سروده شده بود. برخی از این اشعار از شجاعت در جنگ تجلیل می‌کردند و بعضی دیگر اشعار عاشقانه بودند. عربستان همچنین دارای ادبیات پیشگویی بود

که شامل مطالب شفاهی کوتاه، مفید و مبهم بود.

مذهب عربستان مبتنی بر عقاید روح گرایی یا وجود ارواح بود. در مکه باور بر این بود که سنگ سیاه بزرگ (حجرالاسود) از بهشت افتاده و قدرت خدایان را در خود جای می دهد. مردم به اجنه و شیاطینی اعتقاد داشتند که می توانستند آنها را تصاحب کنند. اشکال مختلف مسیحیت و یهودیت نیز در مکه وجود داشت و مسیحیان به فرقه های مخالف تقسیم می شدند.

محمد به کسب اطلاعات درباره پیامبران یهودیت و عیسی مسیح پرداخت. او معتقد بود عیسی پیامبری است که به ناحق کشته شد. زیرا عیسی الهی بود، او واقعاً هرگز نمرده، بلکه به بهشت برده شده و فرستاده ای از جانب خدا بوده است. محمد به مسیحیت آنچنان که می بایست در شکل اصلی آن احترام می گذاشت و مسیح را پیام آور خدای یکتا برای همه جهانیان می دانست. محمد به یهودیت به دلیل آوردن پیام خدای واحد احترام می نهاد. او معتقد بود که این هر دو مذهب به بیراهه برده شدند. او باور داشت که خدا بسیار ساده تر از آن چیزی است که متعصبین فعلی یهودیت و مسیحیت حاضر به قبول آن هستند.

محمد در چهل سالگی اولین وحی خود را از جانب خدا تجربه کرد. محمد معتقد بود که جبرئیل فرشته مقرب خدا بر او ظاهر شده و گفته که محمد قرار است پیامبری از جانب خدا باشد و خداوند یگانگی و خواست خود را برای نیکوکاری از طریق محمد اعلام خواهد کرد. محمد به جبرئیل گفت که او کاروان دار و بی سواد است و پرسید چگونه می توانم کسی به او گوش کند. جبرئیل پاسخ داد که خداوند محمد را برگزیده است. بدین گونه وحی قرآن آغاز شد. نقش قرآن مانند نقش انجیل نیست. قرآن از این جهت همانند عیسی است که خود قرآن وحی خداوند است و کلام آن کاملاً مقدس است.

پس از سه سال سکوت، خداوند دوباره با محمد صحبت کرد و در طول سال ها بارها و بارها چنین کرد. پیغام ساده ای که محمد دریافت کرده بود و قرار بود اعلام کند این بود: خدا تنها خدای یگانه است و محمد پیامبر اوست. خداوند بزرگ توانا، مهربان، دانا و بر همه چیز بیناست. او جهان هستی

را آفریده و خواستار کردار نیک از همه است و همگان را به پذیرش این پیام دعوت می‌کند. محمد ابتدا پیام خود را نزد اعضای خانواده از جمله همسرش که او را باور داشت و معتقد بود که خدا به او بشارت داده، فاش می‌کرد.

محمد با گروه‌های بزرگتری در مکه صحبت می‌کرد. اما با مقاومت روبرو می‌شد، زیرا منافع گروه‌های موجود را تهدید می‌کرد. بخشی از ثروت مکه ناشی از کسانی بود که برای زیارت حجرالاسود سفر می‌کردند. تعلیمات محمد، افکار حاکم از جمله افکار قبیله‌ای را تهدید می‌کرد، و این نشان می‌داد که وفاداری یک شخص در وهله اول به قبیله است. محمد می‌گفت که وفاداری انسان نسبت به خدا است. مردم همچنین این سوال را مطرح می‌کردند که چه چیزی به محمد این حق را می‌دهد که از خدای جدیدی سخن بگوید.

برای محمد رسالتی که خداوند به او واگذار کرده بود آنچنان دشوار و طاقت فرسا بود که در سال ۶۲۲ میلادی از مکه به مدینه هجرت کرد.

محمد متوجه شد که خداوند از او خواسته است که این ایمان را حتی اگر با قدرت نظامی مورد مخالفت قرار گیرد، گسترش دهد. محمد شروع به متحد ساختن مردم مدینه به شکل لشکری کرد که انگیزه آن این باور بود که خدا آنها را برای اشاعه کلام خود برگزیده است. در سال ۶۳۰ میلادی، محمد مکه را تا حدی از طریق مذاکره فتح کرد و پیام و قدرت سیاسی او رو به گسترش در اغلب مناطق عربستان نهاد. محمد تا زمان وفاتش در سال ۶۳۲ یک ساختار سیاسی و نیروی نظامی ایجاد کرد که پرچم اسلام و پرستش خدای یگانه را بر دوش می‌کشید. سرانجام این دین از طریق اسپانیا به پیرنه تا فرانسه، مصر، سوریه، اورشلیم و آسیای صغیر یا ترکیه امروزی و ایران گسترش یافت. این فتوحات تنها با زور صورت نگرفت، بسیاری به اسلام گرویدند نه به دلیل ترس و وحشت، بلکه به این دلیل که معتقد بودند پیام محمد حقیقت است. محمد یک رهبر نظامی و سیاسی و پیامبری موفق در زمان خود شد.

پیام اصلی محمد و قرآن یک بیان ساده است: "هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست، و محمد پیامبر

اوست. " اعتقاد بر این است که کلام قرآن به قدری پاک و خالص است که قابل ترجمه نیست. زبان عربی در قرآن به عنوان کلام خدا شناخته می‌شود. آنچه که یک انسان باید بداند در قرآن آمده است. قرآن به سی جزء تقسیم شده و صد و چهارده سوره دارد، اما سوره‌های آن دارای ترتیب زمانی نیستند. محمد آیات قرآن را دریافت می‌کرد، آنها را دیکته می‌کرد، و در محلی امن نگهداری می‌شدند. زمانی که این آیات مرتب شدند، ترتیب آنها از نظر زمانی معکوس بود.

قرآن حاوی پاسخ‌هایی برای هر یک از موضوعات مهمی است که در این کتاب مطرح کرده‌ایم. فقط یک خدای یگانه وجود دارد. محمد معتقد بود که مسیحیان سعی کردند تا پیام ساده عیسی را برای خلق سه خدا تغییر دهند. از نظر محمد، مسیحیان مشرک بودند. دنیا به خوبی و بدی تقسیم شده است. محمد آموخت که خیر مطلق و شر مطلق وجود دارد، و خیر مطلق در جنگ با شر مطلق است. وظیفه تسلیم شدگان در برابر خدا این است که در صورت لزوم پیام خدا را با شمشیر گسترش دهند. اگر کافران با صلح پیام خدا را بپذیرند یا مؤمنان را در آرامش بگذارند، می‌توان با آنها مدارا کرد. اما اگر آنها علیه مؤمنان سلاح بردارند، مؤمنان باید جنگ کنند. کسانی که در جنگ در راه ایمان محمدی بمیرند، به بهشت خواهند رفت. مبارزه برای ایمان و در صورت لزوم مردن برای آن یکی از بالاترین دعوت‌ها است. اسلام معتقد است که خداوند همه چیز را از ابتدا مقدر کرده است. چیزی اتفاقی نمی‌افتد که از جانب خدا نباشد. خداوند هیچ روحی را سنگین بار نخواهد کرد، زیرا به مومن واقعی شجاعت می‌دهد که با هر چه می‌فرستد مقابله کند. معنای زندگی در تسلیم کامل در برابر اراده خداوند است. اسلام به معنای "تسلیم کامل" است.

وظیفه هر مسلمانی این است که ایمان را اشاعه دهد و انسان خوبی باشد. قرآن خاطر نشان می‌کند که پنج عمل صالح وجود دارد که هر مسلمان باید انجام دهد:

- اولین کار این است که با نیت کامل بگوید: "من ایمان دارم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد پیامبر اوست."
- گام بعدی صدقه دادن است. محمد کسانی را که به فقرا کمک می‌کنند، تحسین می‌کرد.

- مسلمان باید پنج بار در روز نماز بخواند: صبح، ظهر، عصر، مغرب هنگامی که خورشید شروع به غروب می‌کند و عشا یا در تاریکی شب.
- مسلمان باید در ماه رمضان روزه بگیرد، ماه مبارکی که در آن خداوند برای اولین بار به محمد بشارت داد. مسلمانان از قبل از طلوع آفتاب تا بعد غروب آن روزه می‌گیرند تا تسلیم خود در برابر خداوند نشان دهند.
- مسلمانان باید در صورت امکان به زیارت مکه بروند. حجرالاسود داخل کعبه دلیل بر وجود خدا از ابتدای زمان است.

محمد معتقد بود که ابراهیم، نوح، اشعیا^۱ و عیسی مسلمان هستند، زیرا همه خود را تسلیم اراده خدا کردند و وجود خدای یگانه را موعظه می‌کردند. اسلام به این پرسش پاسخ می‌دهد که طبیعت چیست؟ طبیعت کار خدا و دست خداست. خداوند هر چیزی را که وجود دارد آفریده است. موسی این پیام را آورد که انسان نباید تمثال‌های تراشیده خدایان را بسازد، زیرا خداوند دانا و تواناست و در محدوده تصورات بشر نمی‌گنجد. قرآن تنها تصویر مقدسی است که بشر به آن نیاز دارد. قرآن مظهر و وحی خداوند است.

هر یک از پیامبرانی را که در این کتاب مطالعه کرده‌ایم، به صراحت سخن گفتند و حقیقت را گفتند. پیامبر کسی است که به وضوح سخن بگوید. عیسی، محمد و موسی در ابتدا پیامبرانی بودند که تمایل به پیامبری نداشتند. هر یک از این پیامبران پیامی ساده داشتند.

- محمد گفت که خدای دیگری جز خدای یگانه نیست.
- عیسی گفت: "زمان عمل رسیده است، توبه کنید؛ به ملکوت الهی ایمان داشته باشید."
- موسی معتقد بود که خدا به او گفته است: "من یهوه خدای تو هستم که تو را از مصر، از خانه اسارت بیرون آوردم. تو جز من خدای دیگری نخواهی داشت."

این پیامبران خواستار رفتار صالح بودند. محمد از مردم می‌خواست که زندگی صالح داشته باشند.

۱. Isaiah.

موسی ده فرمان را آورد. پیام عیسی احکام را به دو فرمان تقلیل داد: خدا را دوست بدارید و همسایه خود را دوست بدارید.

تمام این پیامبران در زمان خود خطرناک تلقی می شدند، زیرا به نظام حاکم حمله کردند. عیسی در واقع به دلیل ایستادگی سازش ناپذیرش برای حقیقت اعدام شد. به گفته ماکیاولی^۱، موسی و محمد به این علت پیروز شدند که هر یک لشکری پشت سر خود داشتند. پیام هر یک از این پیامبران با ماندگار شدن جهان را متحول کرد. پیام محمد دین اسلام شد. عیسی دین یهودیان را به نحوی تغییر داد که غیریهودیان بتوانند آن را درک کنند. همه این پیامبران پیام پر قدرت یکسانی ارائه دادند: با خود صادق باشید و وجدان و افکار درونی خود را بررسی کنید.

۱. Niccolo Machiavelli (۱۴۶۹-۱۵۲۷).

گیلگمش

آیا تا به حال نام ویلیام سارویان^۱ نویسنده معروف آمریکایی در نیمه قرن بیستم را شنیده‌اید؟ او می‌گفت: "می‌دانستم که همه باید بمیرند، اما فکر می‌کردم برای من استثنا قائل می‌شوند." گیلگمش نیز همین استثنا را می‌خواست. بنابراین حماسه گیلگمش داستان تلاش او برای زندگی جاودانه است.

در بخش گذشته به کشف دنیای قرآن پرداختیم، شخصیت محمد را به عنوان پیامبری بزرگ بررسی کردیم و دیدیم که وحی قرآن از جانب خدا به حقیقت تاریخ را دگرگون ساخت. موضوع اصلی قرآن خداست، خدا کیست و از ما چه می‌خواهد. قرآن با کلام فصیح نوشته شده است. مسلمانان معتقدند که زبان عربی قرآن نشان دهنده کمال بلاغت زبان است. اولین ترجمه مجاز از قرآن از عربی به لاتین در سال ۱۱۴۳ میلادی در زمان امپراتوری عثمانی صورت گرفت. قرآن یک کتاب جهانی است: در سراسر جهان اسلام مطالعه و تلاوت می‌شود. قرآن می‌تواند با بسیاری از ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف سخن بگوید.

غربی‌ها از این که قرآن یک چهارچوب اجتماعی و حقوقی کامل برای جوامع مسلمان فراهم می‌کند، نگران هستند. اما جوامع غربی غیرعادی هستند، زیرا دنیای مذهب و مقدسات را از دنیای مادی^۲ (سکولار) جدا می‌کنند. بیشتر کتاب‌های بزرگ این باور را نشان می‌دهند که الوهیت واقعاً متعلق به دنیای انسان‌ها است. تمدن‌های بزرگ گذشته، از جمله تمدن‌های هند، چین، یونان، روم، مصر و بین‌النهرین معتقد بودند که هیچ دوگانگی بین امور مقدس و امور دنیوی وجود ندارد. در این فرهنگ‌ها، هیچ جدایی بین کلیسا و حکومت وجود نداشت.

بر طبق قرآن "هر آنچه که برای ما اتفاق می‌افتد توسط خدا مقدر شده است." مسئله سرنوشت یا

۱. William Saroyan (۱۹۰۸-۱۹۸۱).

۲. secular.

تقدیر موضوع اصلی نخستین اثر ادبی است که به ما رسیده است، حماسه سومری گیلگمش که در هزاره سوم قبل از میلاد در عراق کنونی سروده شده است. گیلگمش مانند قهرمانان ایلید با سرنوشت اجتناب ناپذیر همه انسان‌ها یعنی مرگ مواجه می‌شود. او به دنبال زندگی ابدی می‌رود و می‌آموزد که باید بمیرد، اما مهم این است که چگونه زندگی می‌کند، در طول زندگی به چه چیزی دست می‌یابد و چه نامی از خود به جای می‌گذارد. داستان گیلگمش به یک اثر الهام بخش در ادبیات اولیه خاورمیانه تبدیل شد و بازتاب خود را در داستان طوفان کتاب عهد عتیق به جای گذاشت و قرن‌ها بعد به تصویر اسکندر مقدونی شکل داد. در میان تمام نوشته‌هایی که از تمدن‌های اولیه مصر و خاورمیانه باقی مانده است، امروزه حماسه گیلگمش بیش از همه به طور مستقیم با ما سخن می‌گوید.

گیلگمش اشعاری حماسی است که هیچ جدایی بین امور مقدس و امور عرفی قائل نمی‌شود. گیلگمش به موضوع دوم مورد بررسی ما در این کتاب یعنی مسئله سرنوشت می‌پردازد، سؤالی که از نخستین روزهای تمدن ذهن افراد متفکر را به خود مشغول کرده است. محمد پیامبر اسلام اشاره می‌کند که هر آنچه برای مردم اتفاق می‌افتد تقدیر الهی است. این پیام همچنین در تأملات مارکوس آئورلیوس یک موضوع اصلی است.

تمدن در مصر و بین‌النهرین پیدایش یافت. در حدود سه هزار سال قبل از میلاد، در این دو منطقه نوآوری‌های بی‌سابقه و شگفت‌آوری روی داد. این تمدن‌های اولیه با سیستم‌های نوشتاری، ساختارهای پیچیده دولتی و معماری مشخص می‌شدند. برج بابل و اهرام مصر هر دو بناهایی را نشان می‌دهند که بر این باورند که هیچ جدایی بین امور مقدس و دنیوی وجود نداشته است. بین‌النهرین سرزمین بین دو رودخانه دجله و فرات در عراق امروزی است. تمدن در این ناحیه به شکل شهرهای مستقل از جمله اوروک^۱ و اور^۲ شکوفا شد. یک ساختار دولتی پیچیده برای تنظیم آبیاری زمین از طریق این دو رودخانه تکامل یافت. سیستم آبیاری، جمعیت بین‌النهرین و همچنین دره نیل را از بی‌ثباتی ناشی از تغییرات جوی نجات داد. شهرهای بزرگ توانستند غذای خود را تأمین کنند.

۱. Uruk.

۲. Ur.

این توسعه شهری و بهره برداری از فناوری در قرن سوم قبل از میلاد از طریق کنترل کامل دولت به وجود آمد. مردم دره نیل بر این باور بودند که فرعون خدای روی زمین است و اهرام را برای جشن جاودانگی او ساختند، ایده‌ای که بر اساس آن فرعون برای همیشه زنده بماند. "دولت - شهرهای" بین‌النهرین در امتداد رودخانه‌های دجله و فرات نیز بر اساس قدرت مطلق پادشاهی بودند. پادشاه به این دلیل حکومت می‌کرد که خدا او را برگزیده و بر تخت نشانده بود. حتی نام حاکمان نیز منعکس کننده این وضعیت بود.

حماسه گیلگمش اولین منظومه حماسی شناخته شده دارای اشکال متفاوتی است. موضوع آن سرنوشت است و این پرسش‌ها را مطرح می‌کند: سرنوشت ما چیست؟ چرا می‌میریم؟ چرا نمی‌توانیم برای همیشه زندگی کنیم؟

تمدن در بین‌النهرین با سومریان به وجود آمد. زبان تمدن سومری با زبان‌های سامی (آفریقایی - آسیایی) ارتباطی نداشت. در آغاز پیدایش فرهنگ سومری، مردم داستان‌های مربوط به شکل و قیافه گیلگمش، مردی شاد و مردی پر غم و غصه را نقل می‌کردند. گیلگمش یک شخصیت واقعاً تاریخی بود که در حدود سال ۲۶۰۰ قبل از میلاد می‌زیست. او پادشاه اوروک بود. ساختن دیوارهایی که شهر اوروک را احاطه کرده بود به این پادشاه قدرتمند نسبت داده می‌شد. این دیوارها نمادی از توانایی او در سازماندهی نیروی کار و نمادی از جنگ مداوم در شهرهای بین‌النهرین بود.

در حدود سال ۲۱۰۰ قبل از میلاد، اشعار طولانی‌تری درباره گیلگمش سروده شد. تقریباً از همان ابتدا حماسه گیلگمش به صورت نوشته درآمد، و هیچ بخشی از آن شفاهی نبود. این اشعار به زبان بابلی یا آکادی که یک زبان سامی بود، سروده شده است. در حدود اواخر هزاره دوم قبل از میلاد، نسخه نهایی و مفصلی از حماسه گیلگمش ظاهر شد. نامی که با این اشعار در ارتباط است، شین ایقی اونینی^۱ است که اولین شاعر بزرگ شناخته شده است. این منظومه به طور گسترده نسخه‌برداری شد و نمونه‌هایی از آن در لوح‌های گلی آشوربانی‌پال پادشاه آشور یافت شد. آشوریان برای حکومت بر بین‌النهرین آمده بودند و قلمروی خود را تا دریای مدیترانه گسترش دادند. آنها برای

۱. Sin-eqi-uninni.

۲. Ashurbanipal (۶۲۷-۶۸۵) (قبل از میلاد).

مدتی مصر را نیز تحت تسلط قرار دادند. داستان‌های مربوط به گیلگمش به تدریج توجه مخاطبان تحصیل کرده را به خود جلب کرد و افسانه‌های شفاهی گیلگمش نیز ادامه یافت.

حماسه گیلگمش، شخصیتی واقعی و تاریخی که موضوع افسانه‌های پرماجرا شد، داستان چگونگی نگرش گیلگمش به ورطه نیستی است. به سخن دیگر، گیلگمش چگونه می‌فهمد که همه باید بمیرند و هیچ کس را از این سرنوشت گریزی نیست. این داستان همچنین داستان تلاش گیلگمش برای زندگی ابدی است. داستان از شهر اوروک آغاز می‌شود، شهری که گیلگمش حاکم آن است. او قدرت خود را به رخ دیگران می‌کشد، توانا و نیرومند بود و دستاوردهای خود را جشن می‌گرفت. دنیای گیلگمش یک دنیای شرک بود. خدایان مانند خدایان هومر، انسانی و قابل دسترسی بودند. این خدایان به طور مستقیم از طریق پیشگوها و رویاها در دنیای انسان‌ها مداخله می‌کردند. خواب دیدن و رویاها راهی بود که خدایان به انسان‌ها بگویند که چه کاری باید انجام دهند. خدایان کسی را که باید حکومت کند انتخاب می‌کردند، قوانین را وضع می‌کردند و اطمینان حاصل می‌کردند که بین دنیای الهی و دنیای انسان‌ها جدایی وجود نداشته باشد.

گیلگمش یک شخصیت مقدس بود. مادرش یک الهه و پدرش مردی روحانی بود. گیلگمش از قدرت خود سوء استفاده می‌کرد. مردم بر این باور بودند که رفتار گیلگمش از کنترل خارج شده و برای کمک به خدایان متوسل می‌شدند. خدایان برای گیلگمش همزادی به نام انکیدو^۱ خلق کردند، مردی وحشی و بدرفتار که چیزی از تمدن نمی‌دانست و در دنیای طبیعت و وحش زندگی می‌کرد. سرانجام انکیدو به کمک یک فاحشه معبد متمدن می‌شود. پس از یک آزمایش زورآزمایی، انکیدو و گیلگمش با هم دوست می‌شوند و به یک سری ماجراجویی می‌پردازند تا آوازه‌ای برای خود دست و پا کنند و مردم برای همیشه گیلگمش را به یاد آورند. انکیدو و گیلگمش با یکدیگر هومبابا^۲ یک هیولای مخوف را دستگیر و می‌کشند. در یک ماجرای دیگر، گیلگمش عشق الهه آشور به نام ایشتار^۳ را رد می‌کند. انکیدو و گیلگمش یک گاو نر وحشی را دستگیر می‌کنند. این حیوان نمادی از هرج و مرج بود که برای گرفتن انتقام توهین او نسبت به الهه فرستاده شده بود. سپس انکیدو بیمار

۱. Enkidu.

۲. Khumbaba.

۳. Ishtar.

می‌شود و می‌میرد. گیلگمش از فهمیدن این که او نیز باید در زمانی بمیرد پریشان و مضطرب می‌شود. گیلگمش به دنبال کشف چگونگی غلبه بر مرگ می‌رود. او متوجه می‌شود که مردی به نام اوت ناپیشتیم^۱ زندگی جاودانه دارد و تصمیم می‌گیرد راز جاودانگی را از او جویا شود. گیلگمش برای پیدا کردن اوت ناپیشتیم از میان کوه‌های تاریک عبور می‌کند، هیولای عقرب را پشت سر می‌گذارد و در نهایت از دریای مرگ عبور می‌کند. اوت ناپیشتیم توضیح می‌دهد که خدایان تصمیم گرفته بودند که نسل بشر را نابود کنند و به او دستور داده بودند که یک کشتی با دو نفر از هر مخلوقی بسازد. این موجودات و خانواده اوت ناپیشتیم تنها موجوداتی بودند که از یک سیل سهمگین جان سالم به در برده بودند، و خدایان به عنوان پاداش رنج‌هایش به آنها زندگی ابدی عطا کردند. اوت ناپیشتیم به گیلگمش می‌گوید که اگر بتواند از خوابیدن خودداری کند، می‌تواند جاودانه شود. گیلگمش بلافاصله به خواب می‌رود. پس از بیدار شدن، اوت ناپیشتیم به او می‌گوید که اگر بتواند گیاه جاودانگی را از قعر دریا بالا بیاورد، می‌تواند برای همیشه زندگی کند. گیلگمش گیاه را پیدا می‌کند، اما ماری آن را می‌خورد. به این ترتیب گیلگمش متوجه می‌شود که خواهد مرد.

گیلگمش به شهر خود اوروک باز می‌گردد و دیوارهای اطراف شهر را برانداز می‌کند و می‌گوید: "کاری که کرده‌ام خوب بوده است." سپس بقیه عمرش را می‌گذراند و می‌داند که خواهد مرد و تنها چیزی که اهمیت دارد نام نیک و دستاوردهایی است که از خود به جای می‌گذارد.

۱. Ut-Napishtim.

شاهنامه

فردوسی

شاهنامه حماسه بزرگی است که با نام خداوند جان و خرد آغاز می‌شود. این شاهکار دارای بلندی کلام، هم‌نفسی با روح انسان، جهان‌بینی و جامعیتی است که می‌توان آن را به صورت یک راهنما برای زندگی در پیش گرفت.

در بخش گذشته، حماسه گیلگمش به کشف سرنوشت بشر پرداخت. این اولین اثری است که به موضوع سرنوشت و نحوه برخورد مردم با این واقعیت می‌پردازد. در دنیای این حماسه، شاعر می‌پرسد که چرا مردم باید بمیرند و آیا راهی برای جلوگیری از مرگ وجود دارد؟ بعد از قبول این واقعیت که همه باید بمیرند، شاعر به تحقیق در این مسئله می‌پردازد که مردم چگونه باید زندگی کنند. گیلگمش به دنبال زندگی جاودان می‌رود و این پیام را می‌دهد که هر فردی باید به بهترین شکل ممکن زندگی کند و نامی نیک از خود به جای بگذارد. گیلگمش دارای سه ویژگی یک اثر بزرگ است که قبلاً به آنها اشاره کرده‌ایم: موضوعی مهم دارد، به زبانی فاخر نوشته شده است و در طول اعصار با مردم سخن می‌گوید. چهارمین ویژگی مشترک بسیاری از آثار بزرگ مورد مطالعه ما این است که آنها آثاری هستند که ارزش‌های یک تمدن را در اوج آن خلاصه می‌کنند. گیلگمش به تمدن بین‌النهرین، ارزش‌های آن و اعتقاد آن به جهانی الهی که با دنیای انسان‌ها در تعامل است، می‌پردازد.

گیلگمش یک آرمان قهرمانانه و دلیرانه را بیان می‌کند: سرنوشت ما این است که بمیریم، اما در این میان باید تلاش کنیم تا حد ممکن انسانی بزرگ باشیم. همین پیام، باور بخشی از شاهنامه فردوسی بزرگترین اثر حماسی تاریخ ایران است. شاهنامه به معنی نامه شاهان یا تاریخ شاهان، حماسه‌ای منظوم اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است که بین سال‌های ۹۷۵ تا ۱۰۱۰ میلادی سروده

شده است. زایش فردوسی در سال ۹۴۰ میلادی (۳۱۹ خورشیدی) بود. او دهقان و دهقانزاده بود و با فرهنگ و آئین‌های باستانی ایران مانند مهرپرستی و مزدایی آشنایی داشت. فردوسی زندگی را در روزگار سامانیان و همزمان با جنبش هویت طلبی در میان ایرانیان آغاز کرد. او با رنج بسیار بر دامنه آگاهی‌های موجود افزود، و جهان بینی و جامعیت شاهنامه را بنیان نهاد. بعضی فردوسی را بزرگترین سراینده پارسی‌گو و شاهنامه را یکی از بزرگترین نوشته‌های ادبیات کهن پارسی و سروده‌های حماسی جهان می‌دانند. آفرینش این رزم‌نامه ملی ایران و تجدید نظر در آن مدت سی و پنج سال به طول انجامید. شاهنامه کتابی است ماندگار که زندگی فرهنگی و تاریخی یک قوم و سرگذشت شاهان ایران را بیان می‌کند. این حماسه بین پنجاه تا شصت هزار بیت دارد، و بیشتر با واژه‌های فارسی سره سروده شده است.

ساختار شاهنامه از سه بخش اساطیری یا میتولوژیک، حماسی یا پهلوانی و تاریخی تشکیل می‌شود. بخش اساطیری از کیومرث پادشاه پیشدادی شروع و به پادشاهان کیانی یعنی کیکاوود ختم می‌شود. این بخش در باره آغاز زندگی انسان و گام‌هایی است که بشر به سوی تمدن، کشت کردن، دامپروری، ساختن پوشاک و وسایل اولیه زندگی، و کشف آهن و آتش برداشته است. بخش دوم یا حماسی مهم‌ترین بخش شاهنامه در باره داستان‌های پهلوانی و جنگ‌ها است. در این بخش جامعه تشکیل یافته، دارای دولت و حکومت شده، به دنبال جلوگیری از تخریب دشمنان و گسترش سرزمین ایران است. بخش سوم یا تاریخی از ابتدای سلسله ساسانی آغاز و با حمله اعراب به ایران پایان می‌یابد.

در هر یک از این سه بخش، قالب‌های ادبی مانند پند و اندرز، عشق، داستان‌های تاریخی، آئین خسروان، ادبیات مردمی و شگفتی‌هایی مانند افسون و جادو و غرائب و عجایب دیده می‌شوند. در این شاهکار ادبی جهان که دربرگیرنده اسطوره‌ها، رویدادها و تاریخ ایران باستان تا حمله اعراب به ایران است از پنجاه پادشاه از جمله سه بانو که بر ایران زمین حکومت کرده‌اند، یاد شده است. نخستین پادشاه شاهنامه کیومرث و آخرین آنها یزدگرد سوم است. این پادشاهان و شماری دیگر از چهره‌های شاهنامه رویدادهایی شگفت‌انگیز و قهرمانانه آفریدند.

در بخش‌های گذشته در باره ایلید، حماسه هومر و بهاگوادگیتا حماسه هندوها سخن گفتیم. سومین اثر بزرگ حماسی جهان، که اتفاقاً آنهم آریایی است، شاهنامه فردوسی است. کتاب هومر دو هزار سال بر شاهنامه تقدم دارد و به شرح جنگ ده ساله یونانیان با مردم تروآ می‌پردازد. بهاگوادگیتا که پیدایش آن به چند صد سال قبل تا چند صد سال بعد از میلاد برمی‌گردد، موضوعاتی بنیادی مانند درک حقیقت، کسب معرفت، سرنوشت انسان، انجام وظیفه و عدم تعلق به اشیاء دنیوی را توضیح می‌دهد. اما شاهنامه با گستردگی مفهوم تقریباً همه مسائل مورد ابتلای بشر را در برمی‌گیرد و واجد یک جامعیت همه جانبه است که از آفرینش زمین و کل کائنات شروع می‌کند و سپس به آنچه در عالم هستی وجود دارد می‌پردازد و سرنوشت بشریت را مطرح می‌کند. از این جهت شاهنامه خطاب جهانی دارد و نظیر کتاب‌های بزرگ دیگری که بررسی کرده‌ایم، مانند تورات، انجیل و قرآن مسائل را به صورت همگانی مطرح می‌کند. ولی متأسفانه به علت این که زبان فارسی چندان پرنفوذ نیست، آن گونه که باید شناخته نشده است. با این حال نفوذ شاهنامه در ادبیات فارسی و جهان بسیار گسترده بوده است. شباهت‌های بسیاری در جزئیات این سه حماسه وجود دارد، اما اساس و محور حماسه هم‌نفسی با روح انسان و تلاش انسان برای یافتن راه درست زندگی است.

هسته مرکزی شاهنامه یک اندیشه مزدایی است که از کهن‌ترین اندیشه‌های دنیا و آن تقسیم زندگی انسانی به دو جبهه نیکی و بدی است. نبرد نیکی با بدی که در انتها با "پیروزی" نیکی بر بدی پایان می‌یابد. نمونه مهم آن در شاهنامه جنگ ایران و توران است که به پیروزی جبهه نیکی که ایرانی‌ها باشند بر بدی تحقق می‌یابد، و به این دلیل گفته می‌شود که "شاهنامه آخرش خوش است." فلسفه این اندیشه آن است که انسان باید در کوشش، تلاش، امید و کردار نیکو بماند. این تفکر که در مذاهب توحیدی از جمله در اسلام به نحو دیگری تأکید شده، موضوع اصلی شاهنامه است.

جان و خرد یکی از موضوعات مهم دیگر شاهنامه است. عبارت "به نام خداوند جان و خرد" کل اندیشه انسانی در باره "هستی" را در خود خلاصه می‌کند. اما جان به معنی زندگی و جاندار یعنی موجود زنده در برابر بیجان یا جماد است. جان چیزی است که جسم زنده را سر پا نگاه می‌دارد. و خرد که جنبه معنوی و روحانی آن است شامل دانش، شعور، فهم و تجربه و یا فشرده کل آموزه‌های انسانی است که از آن نتیجه‌گیری درست بشود. فردوسی خرد را سرچشمه تمام خوبی‌ها می‌داند و

بر این باور است که انسان با خرد، خوبی و بدی را از هم باز می‌شناسد و از این راه به نیک‌بختی این جهان و رستگاری آن جهان می‌رسد. شاید کمتر کتابی در دنیا به اندازه شاهنامه تأکید روی خرد کرده باشد. خرد به صورت یک راهنما و دستورالعمل یعنی راه و روشی است که برای ادامه زندگی فردی و اجتماعی باید در پیش گرفت. در مقابل خرد، "آز" قرار دارد که یک ویژگی و روش اهریمنی است. آز به معنی زیاده‌جوئی، حرص، طمع و تجاوز است، و وقتی بر فرد یا جامعه‌ای حاکم شود، همان حالت زیاده‌خواهی، بدی، سرکشی و تجاوز به حقوق دیگران پیدا می‌شود. بنابراین در شاهنامه دو انگیزه نیکی و بدی به خرد و آز برمی‌گردد.

یکی از ارکان فکری دیگر شاهنامه، مسئله داد و دهش است. داد تنها به مفهوم محدود قضائی آن یعنی عدالت نیست، بلکه تعادل و توازن در همه امور زندگی و رعایت حقوق فردی و جمعی را در بر می‌گیرد، و دهش به معنای تقسیم ثروت به گونه‌ای است که تراکم ثروت در دست گروهی محدود و فقر گروهی انبوه در کار نباشد. چنانکه در باره فریدون چهره برجسته شاهنامه فردوسی می‌گوید: "تو داد و دهش کن فریدون تویی."

این گونه اندرزها و موضوعاتی که در شاهنامه از قول فردوسی یا قهرمانان و پهلوان‌ها مطرح شده همگی بُعد جهانی دارند، و ناظر به یک زمان یا مکان خاص نمی‌باشند، مانند روحیه پهلوانی و آزادی که ناظر بر سیر تکامل انسانی و محترم شمردن اصول اولیه انسانی است. اما سیر تکامل انسانی چگونه باید صورت گیرد. به نظر می‌رسد لازمه این تکامل برقراری یک توازن درست بین نیازهای مادی و نیازهای معنوی انسان باشد. شاهنامه ضمن این که به برآوردن نیازهای مادی و جسمانی به نحو قابل قبول و مطلوب توجه می‌کند و شاد زندگی کردن و سرشار زندگی کردن را توصیه می‌کند، اما یک خواب و خور عادی و یک زندگی جسمانی ساده را برای ادامه زندگی کافی نمی‌داند، و روی اعتلای روحی و معنوی که از خصوصیات انسانی است و باید پرورش پیدا کند، تأکید دارد تا به این ترتیب تکامل انسانی به دست آید. در شاهنامه نمونه‌های بسیاری داده شده که یکی از آنها فریدون فرمانروای خوب و شایسته‌ای است که به کمک کاوه آهنگر بر ضحاک ستمگر در کوه دماوند چیره می‌شود، یا رستم که با وجود داشتن عیب‌های بشری، نمونه بارز یک انسان پرداخته شده و برجسته است، فردی است که در راه حق و داد شمشیر می‌زند و برای دفاع از آزادی

و آزادی همیشه آمادگی دارد.

از ارکان فکری دیگر شاهنامه جانبداری از حق و اصول است، و این که افراد بر حسب معیار و رفتارشان و نه بر حسب ملیت و قومیت یا مقامشان سنجیده می‌شوند. رستم نمونه آزادی است و اوج مسئله آزادی در داستان رستم و اسفندیار روی می‌دهد که رستم برای از دست ندادن آزادی حاضر به دست زدن به همه چیز حتی نابودی خودش می‌شود. ارزش‌های فکری شاهنامه را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- **راه و رسم زندگی:** دستورالعمل زندگی از زبان کسانی مانند بزرگمهر حکیم، پادشاهان، قهرمانان و یا از زبان شخص فردوسی به صورت مجموعه‌ای که همین امروز هم برای یک زندگی شایسته به کار می‌آید.
- **خوبی و بدی:** برخورد این دو گرایش و نبرد بین خوبی و بدی و سرانجام پیروزی خوبی. هر نیک و بدی پاداش خود را دارد. از بد کردن بر حذر باش.
- **خرد و آز:** خرد مفهوم بسیار وسیعی است که در شاهنامه روی آن تکیه فراوان شده، و در مقابل آن آز یا یک روش و پدیده اهریمنی قرار دارد، و در واقع دو محرک نیکی و بدی به خرد و آز بر می‌گردند.
- **داد و دهش:** داد مفهومی است که شامل تعادل و توازن در همه امور زندگی و رعایت حق همگان می‌شود، و دهش توزیع ثروت جهان به گونه‌ای است که نابرابری و تراکم ثروت در دست اقلیتی محدود در کار نباشد.
- **دانش و دین:** دانایی و آگاهی برای تشخیص راه درست زندگی، و پس از آن دین که منظور پای‌بندی به اصول معنوی و اخلاقی است و این دو شخصیت فرد را تشکیل می‌دهند.

- آزادی و آزادگی: آمادگی برای دفاع از حق و داد، واقع بینی، جانبداری از اصول، قضاوت و سنجش بر اساس معیار و رفتار فرد و همچنین اجتماع.

- کردار و گفتار: "سخن گفتن نغز و کردار نیک."

در مجموع شاهنامه کتابی جهانی و متعلق به همهٔ جهانیان است. فردوسی بیش از آن که مسلمان متعصبی باشد، خداپرست بوده و خداوندِ "جان و خرد" را می‌ستاید. در شاهنامه بیش از هر کتاب دیگر نام خدا آمده است، و قهرمانان آن اعتقادی بی‌واسطه و بی‌چون و چرا به پروردگار دارند.

کتاب ایوب

در کاوش در باره موضوع خوبی و بدی کتاب ایوب فراتر از سایر آثار کهن خاور نزدیک به جز گیلگمش گام برداشته است.

در بخش گذشته شاهنامه فردوسی و ارزش‌های عمده فکری آن را بررسی کردیم، و دیدیم که موضوعات شاهنامه دارای بعد جهانی هستند و ناظر به یک زمان یا مکان خاص نمی‌باشند. در موضوع تقدیر و سرنوشت، فردوسی گاهی از قضا و قدر الهی و یا تأثیر افلاک و ستارگان سخن گفته و گاهی به کوشش و فعالیت در جهت تغییر سرنوشت فرا خوانده است. به نظر می‌رسد که عالم الهی در سرنوشت گیلگمش و رستم در شاهنامه نقش چندانی ندارد. قهرمانانی مانند گیلگمش و رستم می‌آیند و می‌روند و بزرگ‌ترین آوازه‌ها را به جا می‌گذارند. این قهرمانان باید در دنیایی که انسان‌ها در آن تنها هستند، سرنوشت خود را رقم بزنند.

اما یک سنت بزرگ دیگر مسئله سرنوشت را در متن سؤال مربوط به ماهیت و ذات خداوند قرار می‌دهد. اگر خدا خوب است، چرا بدی وجود دارد؟ چرا اتفاق‌های بد برای افراد خوب رخ می‌دهد؟ کتاب ایوب ماندگارترین تلاش برای پاسخ به این پرسش است. نویسنده کتاب ایوب از یک موضوع شایع در فرهنگ عامه خاورمیانه استفاده کرده و آن را به داستانی پرهیجان و غم‌انگیز از رنج بشر تبدیل کرده است. این داستان در دست این نابغه ادبی ناشناس وسیله‌ای برای بررسی عمیق رمز و راز نهایی خدا و ضعف هر گونه تلاش انسان برای درک خدا درآمده است. کتاب ایوب پرسش‌هایی را در مورد سرنوشت و همچنین مسائل خوب و بد مطرح می‌کند. این کتاب یکی از زیباترین آثار است که تاکنون تدوین شده است. همچنین کاوش عمیقی است در این خصوص که چرا اتفاقات بد برای افراد خوب روی می‌دهد. به علاوه، به بررسی مسائل خیر مطلق و شر مطلق می‌پردازد و این پرسش را مطرح می‌کند که اگر ما به بهترین وجه ممکن زندگی کنیم و باز هم بدی برایمان پیش

آید، چرا سزاوار آن هستیم؟

کتاب ایوب در شمار ادبیات حکمت^۱ طبقه بندی شده است. ادبیات حکمت ریشه در خاور نزدیک باستان دارد و شامل آثاری مانند کتاب جامعه^۲ و کتاب ضرب المثلها^۳ (بخش هایی از کتاب عهد عتیق) و همچنین متون مصری است که حکمت تجربی و عملی می آموزند. ایوب داستان مردی نیکوکار است. ایوب مردی ثروتمند با ده فرزند است. او در جامعه خود مورد احترام است. کارهای نیک انجام می دهد و در تمام عمر از بدی ها دوری جسته است. خداوند در کتاب ایوب شگفت انگیز و تقریباً غیرعبری است. خداوند در بهشت با فرزندان بهشت مشغول ملاقات است. شیطان، مظهر شر که اغلب در کتاب عهد عتیق ظاهر نمی شود، در اینجا به صورت یک وسوسه گر زیرک حاضر می شود. خداوند از این که ایوب مرد خوبی است اظهار رضایت می کند. شیطان خدا را بر آن می دارد تا با فرستادن بلاهای وحشتناک ایوب را آزمایش کند. در ابتدا گوسفندان ایوب نابود و سپس فرزندانش کشته می شوند. واکنش ایوب این است که باید خدا را شکر کرد و گفت "خداوند می دهد و خداوند می گیرد." سپس خداوند ایوب را برای آزمایش بیشتر به شیطان می سپارد. ایوب دچار مشکلات جسمی و وحشتناکی می شود. حتی زنش در مقابل او می ایستد و می گوید "خدا را لعنت کن و بمیر."

چهار نفر از دوستان ایوب برای دلداری به سراغ او می آیند. این چهار دوست عبری نیستند و این نکته به این داستان جنبه همگانی و جهانی می دهد. در تلاش این دوستان برای تسلی ایوب نشانه ای از شادن فرویده^۴ (به معنی لذت بردن از دیدن یا شنیدن مشکلات دیگران) قابل مشاهده است. این دوستان با دیدن بدبختی ایوب احساس خوبی پیدا می کنند. دوستان می گویند که ایوب باید کاری کرده باشد که مستحق چنین مشکلاتی شده است، زیرا خداوند آدم نیکوکار را مجازات نمی کند. آنها اشاره می کنند که ایوب باید گناهکار باشد و باید آنچه را که خدا به سر او آورده بپذیرد. گفتگوی میان ایوب و دوستان او یک مناظره اعتقادی در باره عدل الهی، تقدیر و مشیت الهی و تسلیم در برابر اراده الهی است. ایوب در شعری تکان دهنده و باشکوه از سرنوشت خود ابراز تأسف می کند.

۱. *Wisdom literature.*

۲. *Ecclesiastes.*

۳. *Proverbs.*

۴. *Schadenfreude.*

حال و احوال ایوب رو به دگرگونی می‌گذارد. او مستقیماً با خدا صحبت می‌کند و از خدا می‌پرسد که چرا باید رنج ببرد. او می‌داند که گناهکار نیست و از خدا توضیح می‌خواهد.

سرانجام خداوند از میان طوفانی به ایوب نمایان می‌شود. خداوند برای ایوب توضیحی ارائه نمی‌دهد یا اعمال او را توجیه نمی‌کند. در عوض، خداوند قدرت خود را به عنوان تنها توضیح مورد نیاز اعلام می‌کند و می‌پرسد، "وقتی من اساس جهان را خلق می‌کردم کجا بودی؟" او به ایوب می‌گوید که صلاح او نیست که خدا را مورد سؤال قرار دهد، زیرا خدا قادر مطلق است. ایوب در برابر خداوند سر اطاعت فرود می‌آورد. سپس خداوند ایوب را از طوفان نجات می‌دهد. خداوند دوستان ایوب را مورد عتاب قرار می‌دهد و به ایوب می‌گوید که اگر او در راه خدا فداکاری و ایثارگری کند، بیش از هر زمان دیگری به او نعمت خواهد داد و دوستانش را خواهد بخشید. ایوب عمر طولانی پیدا می‌کند و صاحب فرزندان بیشتر و حتی ثروت بیشتری می‌شود.

داستان قابل توجه ایوب موضوع بدی را در روزگار ما مطرح می‌کند. ایوب حاضر شد به ندای وجدان خود گوش کند و از خدا بخواهد که به او پاسخ دهد. اما مردم در این دوران حاضر نیستند شر را یک واقعیت مطلق بدانند. قرن بیستم شیطان را از بحث جدی دور کرده است. کتاب ایوب این پرسش را مطرح می‌کند که در قرن بیستم چرا بازداشتگاه‌های هیتلر و اردوگاه‌های کار اجباری استالین به وجود آمد. قربانیان آنها هیچ جنایتی مرتکب نشده بودند. شر چیزی فراتر از یک مفهوم انتزاعی است، چیزی است که با هر کس هم‌خانه است.

ایوب نمایانگر فردی است که بدون داشتن هیچ تقصیری گرفتار بدی شده است. تنها راه مقاومت و برخورد با بدبختی و مصیبت رفتن به سراغ وجدان و شعور انسان است. وجدان به نیروی درونی در اندیشه هر انسان گفته می‌شود که خوب و بد یک رفتار را با آن در می‌یابد. کتاب ایوب در باره ایده وجدان است. کتاب عهد عتیق شرحی در مورد توسعه و تکامل این ایده است که همه دارای وجدان هستند. اشاره‌ای کوتاه به مفهوم وجدان در مصر باستان در دوران اهرام در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد دیده می‌شود. مصری‌ها معتقد بودند که پس از مرگ، انسان را برای پاسخ به سؤالات خاص نزد خدایان در جهان زیرین (دنیای اموات) می‌برند. پاسخ‌های او روی یک طرف ترازو قرار می‌گیرد،

و در طرف دیگر یک پَر یا نمادی از حقیقت قرار داده می‌شود. تنها کسانی که حقیقت را بگویند سزاوار زندگی جاودانه خواهند بود. دروغگویان و بدکاران به مجازات اعمالشان می‌رسند. به این ترتیب ایده وجدان و این ایده آغاز شد که پی آمدهای اعمال یک فرد می‌تواند تا ابد ادامه یابد.

بر اساس کتاب مقدس عبری، در دوران داوود و سلیمان، در عصری که رفاه و شکوفایی در اوج خود بود، پیامبران ظهور کردند. پیامبر کسی است که حق و حقیقت را می‌گوید. پیامبرانی مانند اشعیا^۱ و ارمیا^۲ می‌گفتند که رفاه و سعادت بدون عدالت برای همه افراد بی‌معنی است. آنان از مردم اسرائیل خواستند تا جستجوی قدرت سیاسی و رفاه را کنار بگذارند و به قلب خود نگاه کنند. پیامبران گفتند که بین اخلاق خصوصی و عمومی جدایی نیست. زندگی خصوصی یک حاکم پیامدهای قوی برای زندگی عمومی ملت او خواهد داشت. یک خطای شخصی مانند ازدواج با زن مرد دیگری توسط داوود و سپس کشتن آن مرد، باعث جنگ داخلی و شورش آبشالوم^۳، فرزند داوود، در برابر پدر خود و قوم اسرائیل شد. موضوع جدایی بین اخلاق عمومی و خصوصی امروزه هنوز با ما همراه است و مانند مفهوم بدی این مفهوم نیز به حاشیه برده شده است.

کتاب ایوب چندین درس می‌آموزد. شر یک واقعیت است. در مواجهه با پلیدی، شرارت و بدکاری چه با خود یا با دیگران نباید آن را توجیه کنیم، بلکه باید در مقابل آن ایستادگی و درخواست حسابرسی کنیم. همچنین مجموعه‌ای از ارزش‌های جهانی و همگانی وجود دارد. تسلی دهندگان ایوب از مناطق دور دست مختلفی آمده بودند تا نشان دهند که این ارزش‌ها در همه جا مورد توجه مردم هستند. در واقع این ارزش‌ها سنگ محک خیر مطلق هستند، زیرا اگر شر مطلق وجود دارد، خیر مطلق نیز باید وجود داشته باشد. این ارزش‌ها عبارتند از:

- **عدالت:** ایوب خواهان عدالت است. او معتقد است که این قاعده‌طلایی بسیار مهم است: با دیگران طوری رفتار کنید که می‌خواهید دیگران در شرایط مشابه با شما رفتار کنند.

۱. Isaiah.

۲. Jeremiah.

۳. Absalom.

- **شجاعت:** در کتاب ایوب مانند ایلیداد، گیلگمش و شاهنامه شجاعت یک ارزش اساسی انسانی است. شجاعت یعنی اشتیاق به ایستادن و گفتن آنچه حق و حقیقت است.
 - **اعتدال:** ایوب با وجود تمام رنج‌ها و ملالت‌ها همچنان جانب اعتدال را رعایت کرد. اعتدال مستلزم آن است که بدانیم چه زمانی عدالت به قانونمندی ساده تبدیل می‌شود و چه زمانی شجاعت جای خود را به خشونت می‌دهد.
 - **خرد:** معرفتی است که بداند عدالت، شجاعت و اعتدال چیست. کتاب ایوب به دنبال دادن درس‌های سنگین نیست، بلکه به جای آن حکمت به کارگیری این ارزش‌ها را در زندگی روزمره به دست می‌دهد. حکمت لزوماً مفهومی شادی‌آوری نیست. در کتاب ایوب مانند اورستیا^۱ یکی از تراژدی‌های سه‌گانه یونانی، حکمت فقط از طریق رنج بردن حاصل می‌شود.
- این ارزش‌ها لزوماً دنیای شادی را نمی‌سازند، اما به ساختن دنیای بهتری کمک می‌کنند که در آن ایستادگی کنیم و اظهار نظر نماییم.

۱. *Oresteia*.

فایدون

افلاطون

سقراط یک فیلسوف واقعی بود. او عاشق حکمت بود. فلسفه و عشق به خردمندی - و عمر خود را صرف جستجوی حقیقت و حکمت کرد. او به اطراف آتن می‌رفت و مردم را مورد سؤال قرار می‌داد. در تلاش بود دریابد که عدالت چیست؟ تقوا چیست؟ خدا چیست؟ دولت خوب کدامست؟

در بخش گذشته در باره کتاب ایوب که در حدود پانصد سال قبل از میلاد به شکل کنونی آن تدوین شده، بحث کردیم. کتاب ایوب به چندین موضوع از جمله سرنوشت و خیر و شر می‌پردازد، و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا اتفاقاتی که برای مردم رخ می‌دهد را می‌توان کاملاً خوب یا کاملاً بد دانست یا خوب و بد امری است که به اوضاع و احوال مربوط می‌شود. این کتاب همچنین در مورد وجود ارتباط بین اخلاق عمومی و اخلاق خصوصی صحبت می‌کند.

این بررسی از کتاب‌های بزرگ جهان به این امید است که خوانندگان بتوانند از موضوعات این آثار در زندگی خود استفاده کنند. این موضوعات به پرسش‌هایی می‌پردازند که هر فرد متفکری باید به آنها بیندیشد. چنین پرسش‌هایی شامل موارد زیر است:

- آیا خدایی وجود دارد؟
- آیا خداوند مسئول تمام اتفاقات است؟
- آیا یک نظم اساسی برای زندگی وجود دارد یا اتفاقات تصادفی است؟
- ماهیت خوبی چیست و ماهیت بدی کدامست؟
- آیا معیارهای مطلقی برای خوبی و بدی وجود دارد؟

- آیا انتخاب خوب یا بد عواقبی دارد؟
- اگر خوب و بد مطلق وجود ندارند، آیا خوب و بد با شرایط تعیین می‌شوند یا این واژه‌ها بی‌معنی هستند؟

فایدون افلاطون و کمدی الهی دانتته به منزلهٔ پلی برای رسیدن به موضوع بعدی ما یعنی به کار بردن این درس‌ها در زندگی شخصی است. این دو شاهکار بزرگ را دو انسان شریف و عادل نوشته‌اند. هر یک از این آثار یک تمدن را در اوج آن خلاصه می‌کنند: افلاطون تمدن آتن کلاسیک را و دانتته تمدن قرون وسطای کاتولیک. هر دو نویسنده از اشتباهات وحشتناکی رنج بسیار بردند. دانتته در تبعید درگذشت، زیرا به اتهام تخلف و فساد اداری و به دلیل عدم حضور در دادگاه به مجازات اعدام محکوم شد. سقراط موضوع فایدون افلاطون نیز پس از محکوم شدن به فساد و خیانت به مجازات اعدام محکوم شد.

به نظر هومر و تراژدی نویسندگان بزرگ آتن نتایج اعمال ما در همین دنیا معلوم می‌شوند. در آخرت روح فقط وجودی سایه‌مانند دارد. اما یونان در قرن پنجم شاهد پیدایش مفهوم عمیق‌تری از جاودانگی روح بود. برای سقراط اعتقاد به جاودانگی روح پرسش نهایی بود. افلاطون اهمیت رسالت سقراط را در فایدون به تصویر می‌کشد. سقراط در این گفتگو با مرگ قریب الوقوع خود، آخرین ساعات خویش را با شاگردانش می‌گذراند و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا روح برای همیشه زنده می‌ماند. از نظر سقراط فقط جاودانگی روح است که باعث می‌شود بپذیریم اعمال ما عواقبی دارند. جاودانگی روح به تنهایی دلیل نهایی وجود ارزش‌های مطلق از جمله حقیقت، عدالت و زیبایی است. با این حال سقراط بعد از یک عمر جستجوی حقیقت از طریق عقل و منطق به این نتیجه رسید که جاودانگی روح قابل اثبات نیست؛ فقط می‌توان آن را به عنوان یک موضوع ایمانی پذیرفت. اما پاداش این پذیرفتن "نیک" است. افلاطون تمام سنت‌های فلسفی را شکل داده و فایدون ممکن است از نظر اهمیت تأثیرگذارترین گفتگوی او و عالی‌ترین میراث سقراط باشد.

سقراط بزرگترین معلم تاریخ بود. محاکمه او در سال ۳۹۹ قبل از میلاد حاصل جنگ بین آتن و

اسپارت بود. دفاعیه^۱ افلاطون گزارشی است از نطقی که سقراط در محاکمه خود در برابر هیئت منصفه آتن به دلیل فاسد کردن جوانان و اعتقاد به خدایان جدید و متفاوت به جای خدایان آتن ایراد کرد. سقراط به هیچ وجه خود را توجیه نکرد، بلکه حقیقت را گفت. دفاعیه او سخنانی عمیق در باره ایده آزادی وجدان است. در فایدون افلاطون، سقراط اعتقاد خود را به جاودانگی روح بیان می‌کند که روح فناپذیر است و اعتقاد به بقای روح می‌تواند راهنمای زندگی انسان باشد. سقراط مانند عیسی هرگز کتابی ننوشت. افلاطون شاگرد او مجموعه‌ای از این گفتگوها را به یادگار باقی گذارد که در آنها ضمن ادای بالاترین احترام به معلمش، عقاید خود را از زبان سقراط بیان می‌کند و به این وسیله نشان می‌دهد که بدون سقراط، شاگرد روشنفکری مثل افلاطون وجود نداشت. گفته شده که تمام فلسفه یک سری پاورقی به گفته‌های افلاطون است و سقراط پدر معنوی او است. سقراط یک فیلسوف واقعی، جوینده حقیقت و عاشق خرد بود. او پرسش‌هایی از این قبیل را مطرح می‌کرد: عدالت است؟ تقوا چیست؟ خدا چیست؟ دولت خوب کدامست؟ اما این پرسشگری‌ها سقراط را با شهروندان آتن درگیر کرد. آتنی‌ها می‌خواستند سقراط از بین ببرند، زیرا او آنها را مجبور به فکر کردن در باره این مسائل می‌کرد.

فایدون گفتگویی است که در روزی اتفاق می‌افتد که سقراط با نوشیدن جام شوکران خود را از بین می‌برد. فایدون یک مرد غیرآتنی و از شاگردان سقراط است. در آغاز گفتگو، با دستور زندانبان سقراط از کسی می‌خواهد که همسرش، زانتیپ^۲ و سه فرزندش را به خانه ببرد. شاگردان سقراط از او می‌پرسند که چرا اخیراً مشغول تهیه سرودی برای آپولو^۳ (خدای شعر و موسیقی) و به نظم کشیدن افسانه‌های ازوپ^۴ داستان سرای یونان بوده است. سقراط پاسخ می‌دهد که در خواب، خدایان شعر و موسیقی به او گفته‌اند که شعر و موسیقی بسراید، و زمانی که او به سرودن شعر همت کرد، متوجه شد که راه رسیدن به حقیقت برای او راه شعر سرودن است. با کسب این آگاهی، سقراط متوجه شد که جستجوی او برای حقیقت همان کاری است که بایستی همیشه انجام می‌داده و او آنچه را که خواسته انجام داده است.

۱. Apology.

۲. Xanthippe.

۳. Apollo.

۴. Aesop.

سپس کریتو^۱ شاگرد دیگر می پرسد که چرا سقراط در آن وضعیت خوشحال به نظر می رسد؟ به هر حال سقراط محکوم به اعدام شده است. سقراط می گوید خوشحال است زیرا تمام عمرش را برای مردن و آماده شدن برای مرگ به سر برده است. او معتقد است شخصی که عمر خود را صرف جستجوی حقیقت و حکمت می کند، کاری غیر از آماده شدن برای مرگ انجام نمی دهد. مرگ لحظه ای است که روح از رنج جسم رهایی می یابد و روح کسی که خود را برای مرگ آماده کرده است به رحمت به خداوند می پیوندد که مایه سعادت است. سپس شاگردان سقراط از او می پرسند که چرا خود را نکشته است؟ سقراط توضیح می دهد که خودکشی یک گزینه نیست. انسان بنده خداست و باید خود را برای لحظه ای آماده کند که خدا می خواهد او بمیرد. شاگردان تعجب می کنند که چگونه سقراط می تواند بگوید که بدن زندانی است که روح را در خود حبس کرده است؛ سقراط می گوید که مراقبت ها و نیازهای جسمی، مانند گرسنگی و خستگی، مانع رفتن به دنبال حقیقت و حکمت می شوند. هرچه انسان بیشتر برای رهایی از امیال و نگرانی های جسمانی خود تلاش کند، روحش پاکتر می شود.

سپس از سقراط خواسته می شود تا به پرسش های زیر پاسخ دهد: چگونه می دانید که روح شما پس از مرگ باقی خواهد ماند و اعمال انسان عواقبی خواهند داشت؟ چگونه می دانید که آیا زندگی شما که در جستجوی خرد سپری شده است، معنایی داشته است؟ سقراط پاسخ می دهد که جاودانگی روح اساس همه چیز است و وجود مطلق هایی مانند حقیقت، عدالت، خوبی و زیبایی مطلق آن را تأیید می کند. به عنوان مثال زیبایی مطلق در بهشت رخ می نماید و وجود دارد و حقیقت است حتی اگر همه افراد روی زمین آن را انکار کنند. سقراط می گوید که مردم با درک مفهوم این مطلق ها به دنیا می آیند، بنابراین مطلق ها فقط در صورتی می توانند وجود داشته باشند که روح قبل از جسم وجود داشته باشد و این ایده ها در بهشت در ذهن نقش بسته باشند. به این ترتیب روح قبل از تولد ما وجود داشته و پس از مرگ ما نیز وجود خواهد داشت.

سوال بعدی این است: اگر روح قبل از تولد وجود داشته، از کجا می دانید که وقتی شما بمیرید روح شما نخواهد مرد؟ سقراط می گوید که روح جاودانه است، زیرا به انسان زندگی می بخشد. حیات

۱. Crito.

مطلق باید در مقابل مرگ مطلق باشد و هیچ مطلقی نمی‌تواند مطلق مخالف خود را در خود بپذیرد. بنابراین روح باید ادامه یابد و زوال ناپذیر باشد. شاگردان سقراط نشان می‌دهند که او را باور دارند، اما نمی‌دانند که آیا او آنها را متقاعد کرده است یا خیر. سقراط اظهار می‌دارد که او به این درک رسیده که اعتقاد به این حقیقت نهایی صرفاً یک باور است. نمی‌توان ثابت کرد که روح جاودانه است یا اعمال خوب یا بد عواقبی دارند، باید یک جهش ایمانی کرد تا به این باور رسید. سقراط می‌گوید: "اگر چنین کنید، پاداش نیک و امید بسیار است، و من با این امید است که می‌توانم با خوشوقتی به استقبال مرگ بروم."

در نهایت شاگردان از سقراط می‌پرسند که باور او زندگی پس از مرگ چگونه خواهد بود. سقراط که توسط آنتی‌ها به جرم کفرگویی محکوم شده بود، معتقد بود که هر انسانی در درون خود خدایی دارد که یک فرشته یعنی "روح خوب" یا وجدان اوست. این وجدان، روح را تا عالم زیرین یا عالم اموات همراهی می‌کند. روح کسی که در جستجوی حقیقت زندگی کرده است با وجدان او به عالم اموات می‌رود. فرشته کسی که زندگی شیطانی داشته باید روح او را پایین بکشد. وقتی روح شخص به عالم اموات می‌رسد مورد داوری خداوند قرار می‌گیرد. کسانی که کارهای بد کرده‌اند در گودالی عمیق و پرآتش پرتاب می‌شوند. کسانی که در یک لحظه عصبانیت یا نومیدی کار بدی کرده‌اند به دریاچه بزرگی انداخته می‌شوند که در آن شناور می‌مانند تا زمانی که قربانیان آنها که در ساحل ایستاده‌اند آنها را ببخشند. کسانی که کار بدی انجام نداده‌اند، اما روح خود را پاکیزه نکرده‌اند به چرخش درمی‌آیند تا زمانی که مانند مخلوقات دیگر دوباره متولد شوند. آن ارواحی که زندگی را صرف تزکیه در راه حکمت و معرفت کرده‌اند برای همیشه آزادند و به بهشت می‌روند و به خدا ملحق می‌شوند و در شادی و سعادت و پاکی به سر خواهند برد.

بنابراین سقراط به عواقب اعمال خوب و بد اعتقاد دارد و می‌داند که خداوند به خوبی و بدی اهمیت می‌دهد. همه انسان‌ها اعمال خود را انتخاب می‌کنند و مسئول عواقب آن خواهند بود. زندانبان حضور خود را اعلام می‌کند، و سقراط می‌گوید که زندانبان با او خوب بوده است. سپس زندانبان سم را آماده می‌کند. سقراط پس از نوشیدن سم و شروع به احساس اثرات آن می‌گوید که کریتو

شاگردش باید خروسی را به اسقلیبوس^۱ خداوند شفا و سلامتی برای رهایی او از تمایلات دنیوی و خواسته‌های جسمانی پیشکش کند. سرانجام سقراط با آخرین نفس خود دموکراسی آتن را متهم می‌کند که او را به قتل رسانده است، و نسبت به کسانی که او را متهم کرده بودند، اعتقاد عمیق‌تری به خدایان نشان می‌دهد. سقراط می‌میرد و فایدون می‌گوید: "این پایان کار آن مردی است که در بین تمام مردان روزگار ما بهترین، عادل‌ترین و عالی‌ترین انسانی بود که تا به حال زندگی کرده است."

۱. Aesculapius.

کمدی الهی

دائته

کمدی عنوانی است که دائته روی کتاب گذاشت. اما ما با تمام نسل‌های بعد از دائته موافقیم و آن را کمدی الهی می‌نامیم.

چندین اثر که قبلاً در این مجموعه مورد بررسی قرار گرفت به موضوع جاودانگی روح پرداختند. افلاطون در فایدون که مربوط به آخرین ساعات زندگی سقراط است در این خصوص صحبت کرده است. دوستان و شاگردان سقراط او را بهترین، داناترین و عادل‌ترین مرد زمان خود می‌دانستند. با این حال او توسط دموکراسی آتن به اتهام فساد و خیانت به وطن اعدام شد. هدف سقراط در زندگی جستجوی حقیقت بود که منجر به اعتقاد او به جاودانگی روح شد. باگاواد گیتا در حدود پانصد سال قبل از میلاد نوشته شده و بیش از صد سال قبل از نگارش فایدون افلاطون بوده است. به گفته باگاواد گیتا، هدف انسان عاقل یعنی جوینده حقیقت رهایی روح از بدن است تا در سعادت ابدی به خداوند بپیوندد.

مفهوم ابدیت روح در آثار دیگری که بررسی کردیم نیز مطرح شده است. در هومر، روح پس از مرگ به دنیای مردگان یا جهان زیرین فرو می‌رود، جایی که در فلاکت به سر خواهد برد. بر این اساس است که آشیل قهرمان حماسه ایلید به ادیسه می‌گوید: "بهتر است که در جهان برین برده باشی تا پادشاه عالم اموات." در کتاب عهد عتیق به جاودانگی روح هیچ اهمیتی داده نشده است، آنچه که مهم است زندگی روی زمین است. در قرن ششم قبل از میلاد مفهوم روح ابدی دگرگون شد. طبق اسطوره یونانی باکوس^۱ (خداوند عشرت و میگساری) روح کسانی که به دیونیسوس^۲

۱. The Bacchae (۴۸۰-۴۰۶ م. ق.)

۲. Dionysus.

خدای شراب و خوشگذرانی ایمان داشته باشند هرگز نخواهد مرد، بلکه در سعادت ابدی بسر خواهد برد. در فایدون، سقراط با پرستندگان باکوس یا دیونیسوس موافق است که تعداد معدودی برای زندگی جاودانه انتخاب می‌شوند. از نظر باکوس ایمان به خداوند جاودانگی و رستگاری را به ارمغان می‌آورد. برای سقراط جاودانگی روح مستلزم تزکیه نفس یعنی کسب خرد است. بعد از زمان اسکندر مقدونی، اعتقاد به جاودانگی روح در دنیای یونان و روم از اهمیت بیشتری برخوردار شد. در سال ۱۹ قبل از میلاد، ورژیل حماسه سرای رومی یک دنیای زیرین را توصیف می‌کند که در آن روح انسان‌های عادل به خدا می‌پیوندند و ارواح بدکاران مجازات می‌شوند.

در قرن دوم میلادی نگرانی در مورد نجات روح همراه با نگرانی از پیوسته بودن روح به بدن در زندگی پس از مرگ، بسیار بالا گرفت. در قرن اول میلادی، اجساد مردگان سوزانده می‌شد، در قرن دوم به خاک سپرده می‌شد. در سال ۳۱۲ میلادی، کنستانتین^۱ امپراتور روم از ترس جاودانه بودن روح خود به مسیحیت گروید و این دین را بر امپراتوری مقدس روم تحمیل کرد. مسیحیت بر باور بقای روح استوار است. مفهوم جاودانگی روح اساس مسیحیت در قرون وسطی بود.

این اعتقاد به جاودانگی روح باعث ظهور یکی از بزرگترین آثار قرون وسطی و یکی از شاهکارهای تاریخ، کمدی الهی دانته شد. موضوع بسیار مهم این کتاب روح انسان است. زندگی یک کمدی است، زیرا برای کسانی که ایمان دارند، زندگی در نهایت پایان خوش رستگاری را دارد. کمدی الهی به زبان ایتالیایی سره و شیوا نوشته شده که برای روزگار خود، زمانی که آثار بزرگ معمولاً به زبان لاتین نوشته می‌شد نوآوری بسیار جالبی بود. دانته معتقد بود که برای صحبت کردن با روح باید از زبان عامیانه استفاده کرد. کمدی الهی کتابی است که در طول اعصار با مردم سخن می‌گوید.

کمدی الهی جالب‌ترین و شگفت‌انگیزترین سخن در باره جاودانگی روح و بر این باور است که کارهای ما عواقب ابدی دارند. کمدی الهی خلاصه کامل افکار اروپای قرون وسطی است. این شاهکار در ردیف انه‌اید^۲ یا آینه ایس اثر حماسی ویرژیل^۳ شاعر روم باستان قرار دارد و یکی از

۱. Constantine (۳۱۶-۳۴۰ میلادی).

۳. *Aeneid*.

۲. Virgil (۷۰-۲۱ ق. م).

تأثیرگذارترین اشعار حماسی است که تاکنون سروده شده است. به علاوه در این اشعار نغز، دانته زبان ایتالیایی را طوری شکل داده که امروزه هم هنوز صحبت با آن می‌شود. دانته در سه بخش کمدی الهی: جهنم، برزخ و بهشت به جستجوی خرد می‌پردازد. او حقیقت نهایی را در وحی می‌یابد. اما جستجوی او باید در عالم اموات یا دنیای زیرین و با تولدی نو آغاز شود. عقل و درس‌های تاریخ فقط تا حدی می‌توانند او را در جستجوی رهایی حقیقی جلو ببرند. گام نهایی فقط از طریق لطف معجزه آسای عشق الهی حاصل می‌شود.

دانته آلیگیری^۱ "در اصل یک فلورانسی، اما نه در شخصیت" در سال ۱۲۶۵ به دنیا آمد. فلورانس یک ملت آزاد بود، یک "دولت - شهر" در ایتالیا که حکومت مردمی خود را داشت. دورانی که دانته در آن زندگی می‌کرد، دورانی پر از تحولات فکری و شهر فلورانس درگیر مبارزات سیاسی ایتالیا بود. دانته در سیاست شرکت می‌کرد و در دولت فلورانس عهده‌دار مقامات بالا بود. در سال ۱۳۰۲ دانته قربانی یکی از مبارزات تلخ جناحی در فلورانس شد، به طوری که دشمنان سیاسی او را به جرائم واهی در ارتباط با تخلف در امور اداری متهم کردند. دانته محکوم به تبعید شد و در صورت بازگشتن به فلورانس اعدام می‌شد.

دانته بین سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۲۱ در ایتالیا سرگردان بود. او در این مدت چندین شاهکار خلق کرد. کتابی در باره زبان ایتالیایی نوشت. کتابی در باب سلطنت^۲ نوشت که در آن گفت که سلطنت در قالب امپراتوری مقدس روم راه نجاتی برای مشکلات سیاسی ایتالیا است و سلطنت موهبتی از جانب خدا است. در آن زمان بهترین نهاد حکومتی، امپراتوری روم و میراث آن امپراتوری مقدس روم آلمان بود. دانته امیدوار بود که کمدی الهی یا دیوان شعر او در باره رستگاری شهرتی ابدی پیدا کند. او در تبعید در سال ۱۳۲۱ درگذشت.

دانته می‌گفت کمدی الهی نه به عنوان یک تمثیل، بلکه به عنوان یک راهنمای عملی برای نجات بشر سروده شده است. این داستان در هفته عید پاک سال ۱۳۰۰ اتفاق می‌افتد. در "دوزخ" دانته سفرش را در اواسط زندگی خود در نیمه‌های شب از میان یک جنگل تاریک آغاز می‌کند. او در

۱. Dante Alighieri (۱۲۶۵-۱۳۲۱ میلادی).

۲. *On Monarchy*.

جنگل گم می‌شود. کوه بزرگی را می‌بیند و می‌فهمد که برای رهایی از جنگل باید از آن بالا برود. سه جانور در مقابل او ظاهر می‌شوند و راه او می‌بندند: یک پلنگ، یک شیر و یک گرگ. در قرون وسطی باور بر این بود که هر گوشه طبیعت دارای نقشی از خداوند است، و هر درخت و هر حیوانی معنایی نمادین دارد: پلنگ نمایانگر لذت، شیر نمایانگر جاه‌طلبی و گرگ نمایانگر طمع بود.

دانتِه با ویرژیل شاعر بزرگ لاتین که دانتِه او را استاد بزرگی می‌دانست، برخورد می‌کند. کلیسای مسیحی، ویرژیل را یک مشرک و الا مقام می‌شناخت که برگزیده خدا برای پیشگویی ظهور مسیح بود. ویرژیل در مقام راهنما به دانتِه می‌گوید که آنها ابتدا فقط با پایین رفتن به عالم اموات می‌توانند از تاریکی فرار کنند. روی دروازه‌ها تابلویی وجود داشت که روی آن نوشته شده بود: "تمام کسانی که وارد اینجا می‌شوید امیدتان را رها کنید." در حاشیه جهنم، دانتِه و ویرژیل با مشرکان بلند پایه‌ای مانند هکتور، سقراط، افلاطون و فیثاغورس روبرو می‌شوند. آنها وارد دروازه می‌شوند، به محل درد و رنج می‌رسند و با خارون^۱ قایقرانی که مردگان را به دنیای اموات حمل می‌کند از رودخانه عبور می‌کنند. دانتِه با ویرژیل از دایره‌های جهنم پایین می‌روند و از کسانی می‌گذرند که مرتکب گناهان شهوترانی و شکم‌پرستی شدند، کسانی که به خشونت علیه خود، دیگران و خدا دست زدند، کسانی که فریبکاری و تقلب کردند، و کسانی که به مشتریان خیانت کردند، و همچنین افراد خائن، کسانی که به کشور خود خیانت کردند. در عمیق‌ترین دایره جهنم شیطان است که در یخ منجمد شده است، زیرا این دایره بیشترین فاصله را از نور خدا دارد. در کنار شیطان سه خائن دیگر هستند: یهودا از حواریون عیسی که به مسیح خیانت کرد و مکان او را به دشمنانش نشان داد، و بروتوس^۲ و کاسیوس^۳ سیاستمدارانی که در اواخر دوران جمهوری روم به سزار خیانت کردند.

دانتِه که هنوز توسط ویرژیل راهنمایی می‌شود به سمت برزخ محل تنبیه موقت گناهکاران می‌رود. در برزخ ویرژیل و دانتِه به کسانی بر می‌خورند که به عیسی ایمان آوردند، اما مرتکب گناه شدند و در خارج از کلیسا مُردند یا با چنان گناهانی مردند که باید سال‌ها از خدا دور باشند. گام به گام ویرژیل و دانتِه از طریق برزخ به سمت بالا می‌روند. کاتو^۴ مشرک و بت‌پرست رومی که در راه آزادی

۱. Charon.

۲. Brutus (۸۵-۴۳ م. ق.).

۳. Cassius (۸۵-۴۲ م. ق.).

۴. Cato.

درگذشت نگهبان در ورودی برزخ است. ویرژیل به کاتو می‌گوید که دانتته برای آزادی آمده است، آزادی حقیقی و رستگاری. در بالای برزخ باغ بهشت قرار دارد.

ویرژیل که خود یک مشرک است نمی‌تواند دانتته را به بهشت هدایت کند. در عوض، دانتته با سه زن به بهشت راهنمایی می‌شود. اولین راهنمای او بئاتریس^۱ زنی از اهالی فلورانس و الهام‌بخش دانتته است، زنی که دانتته او را واقعاً دوست داشت. راهنمای دوم او سنت لوسی^۲ از قدیسن مسیحی و حامی نور است. راهنمای سوم وی مریم مقدس است. اگرچه خوانندگان امروزی "جهنم" را جالب‌تر می‌دانند، اما برای دانتته "بهشت" جالب‌تر بود. عقل و منطق می‌تواند انسان را تا حدی پیش ببرد، اما در نهایت لطف الهی لازم است. مریم در اوج این سفر از خدا می‌خواهد که به دانتته اجازه دهد عظمت و جلال خداوندی را ببیند. دانتته نمی‌تواند به اندازه کافی این تجربه را توصیف کند یا حتی جزئیات آن را به خاطر بسپارد.

کمدی الهی اشعاری در باره عشق است. متن اصلی آن آیه معروف کتاب مقدس عهد جدید، انجیل یوحنا است که می‌گوید: "زیرا خدا جهان را چنان دوست داشت که یگانه پسر خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی داشته باشد." این عشق همان طور که مریم مقدس گواهی می‌دهد، اساس مسیحیت در قرون وسطی بود. در کلیساهای جامع دوران گوتیک^۳ روح باید، مانند زیارت دانتته برای پیوستن به خدا، به سمت بالا به سوی آسمان برای اتحاد با خدا اوج بگیرد. بسیاری از کلیساهای جامع به مریم مقدس اختصاص داده شده‌اند، زیرا مریم با عشق خود در نهایت انسان را به درک عیسی و خدا می‌رساند.

دانتته از تجربه خود بیرون می‌آید تا پیام عشق الهی را برای دیگران یادآور شود. کمدی الهی اثری عمیقاً مذهبی است و توسط مردی نوشته شده است که رنج بسیار کشید و می‌دانست که به او ظلم شده است. دانتته کمدی الهی را به دلیل بدبختی خود نوشت. این کتابی است بسیار الهام‌بخش، دارای عمق فلسفی و زیبایی بی نظیر کلامی. اگرچه دانتته این اثر را به سادگی کمدی یا کمدیا^۴ نامید، اما از زمان او به عنوان کمدی الهی شناخته شد.

۱. Beatrice (۱۲۶۶-۱۲۹۰ میلادی).

۲. St. Lucy (۲۸۳-۳۸۲ میلادی).

۳. Gothic.

۴. *Commedia*.

اتللو، ناخدای مغربی ونیز

شکسپیر

ما عاشق فریبکاری هستیم. عاشق قدرت هستیم. دوست داریم دیگران را فریب دهیم و خود به نوبه فریب خورده‌ایم. این مضمون نمایش غم‌انگیز شکسپیر است. طبیعت انسان بارها و بارها مرتکب همان اشتباهات می‌شود و از یادگیری هم خودداری می‌کند.

کمدی الهی کتابی دارای معنای عمیق فلسفی و مذهبی است. این اثر یک نمایش کمدی یا خنده‌آور است، زیرا زندگی در نهایت یک کمدی است و می‌تواند به رستگاری و سعادت ابدی ختم شود. هدف کمدی الهی هدایت خواننده به حکمتی است که عشق الهی را می‌شناسد، که کلّ عالم هستی را به حرکت در می‌آورد و در عین می‌تواند از هر انسان به عنوان یک فرد مراقبت کند. دانته عضو یک گروه منتخب از نویسندگان بود. در میان یونانیان، هومر نابغه برجسته‌ای بود که کارهای دیگران با آثار او سنجیده می‌شوند. ورژیل برای رومیان نابغه‌ای برجسته بود. دانته به دلیل عظمت اشعارش و ورژیل را به عنوان راهنما در برزخ انتخاب کرد. گوته برای آلمانی‌ها نابغه برجسته است. در دنیای انگلیسی زبان، ویلیام شکسپیر در حکم دانته، گوته، هومر و ورژیل است. شکسپیر استاد تراژدی، استاد کمدی و استاد نمایشنامه‌های تاریخی است.

شکسپیر در دوران شور و عظمت مذهبی در انگلستان زندگی می‌کرد. ملکه الیزابت اول فرمانروای رنسانس انگلستان و کشورش در حال گسترش در سراسر جهان بود و شروع به ایجاد شهرک‌هایی در دنیای جدید کرده بود. این دوران، عصر وقایعی بزرگ مانند شکست ناوگان جنگی اسپانیا در سال ۱۵۸۸ بود. عصر رهبران بزرگ در سراسر جهان شناخته شده، از جمله ملکه الیزابت اول، ایوان مخوف در روسیه، و سلیمان بزرگ در امپراتوری عثمانی بود. اما عصر تعصب مذهبی و جنگ‌های بزرگ مذهبی نیز بود. نمایشنامه‌های شکسپیر شور مذهبی آن دوران را منعکس نمی‌کنند. در آثار

شکسپیر عنصر انسانی در درجه اول اهمیت قرار دارد. در دوران دموکراسی آتن، ویژگی بارز فرهنگی تراژدی‌های یونانی بود. اما در عصر الیزابت، جلوه‌های برجسته فرهنگی را باید در نمایشنامه‌های کم‌دی، تراژدی و تاریخی شکسپیر جستجو کرد.

یونانیان و رومیان باستان موجودی قابل مقایسه با شیطان یا اهریمن نداشتند. از نظر آنها بدی یا شر در اعمال انسان‌ها دیده می‌شد. همین ایده در انگلستان دوره رنسانس در نمایشنامه اتللو، ناخدای مغربی و نیز^۱ هم به طور با شکوهی نشان داده شده است. این نمایش عاشقانه و تراژدی در سال ۱۶۰۴ در اوج قدرت خلاق شکسپیر نوشته شد. صحنه نمایش شهر و نیز به عنوان یکی از قدرت‌های جهانی آن روز است. اتللو یک مسلمان اهل شمال آفریقا است که به مسیحیت گرویده و به مقام فرماندهی در جمهوری و نیز رسیده است. او به آرزوهای خود چه در زندگی عمومی و چه در زندگی خصوصی دست یافته، به مقام رهبری ارتش و نیز در جنگ علیه ترکان عثمانی نایل شده و با دزدمونا^۲ زنی زیبا ازدواج کرده است. زندگی این زوج و زندگی افرادی دیگر با حسادت و جاه‌طلبی غلط ایگو^۳ آدمی بدطینت و کینه‌توز اما قادر به انجام کاری خطرناک نابود می‌شود.

شکسپیر اتللو را بر اساس داستانی تحت عنوان "یک ناخدای مغربی"^۴ که قبلاً در مجموعه داستان‌های جیوانی گیرالدی^۵ شاعر و نویسنده ایتالیایی ظاهر شده بود، نوشته و آن را به یک شاهکار ادبی تبدیل کرده است. مکان اصلی اتللو شهر و نیز است. در قرن شانزدهم، و نیز یک قدرت جهانی و مسلط در خاورمیانه بود. قلمرو آن بخش‌هایی از آسیای صغیر و ترکیه، بنادر شمال ایتالیا، قسمتی از یونان و جزایری مانند قبرس را شامل می‌شد. این جمهوری که مبتنی بر دریانوردی بود توسط تعداد معدودی از سناتورهای ثروتمند اداره می‌شد و یک رهبر منتخب به نام حاکم کل^۶ داشت. و نیز شهری زیبا و ثروتمند بود. مضامین اتللو خدا، دین و جاودانگی روح نیست، بلکه دسیسه، حسادت، جاه‌طلبی و عشق است. شخصیت اصلی نمایشنامه، اتللو یک مغربی و در و نیز یک خارجی است که در شمال آفریقا بزرگ شده است. او به عنوان یک سرباز حرفه‌ای راه خود را در زندگی پیدا کرده، به مسیحیت گرویده و نشان داده به عنوان فرماندهی که ارتش خود را به پیروزی

۱. *Othello, the Moor of Venice.*

۲. *Desdemona.*

۳. *Iago.*

۴. *A Moorish Captain.*

۵. Giovanni Giralddi (۱۵۰۴-۱۵۷۳).

۶. *doge.*

می‌رساند برای ونیز عنصری ضروری است. او امیدوار است که به طور کامل در جامعه ونیز جذب شود. همچنین عاشق دزدمونا دختر یکی از سناتورها است.

نمایش در یک کوچه در ونیز با بازی ایگو افسر پرچمدار و خدمتگزار اتللو و رودریگو^۱ عاشق شکست‌خورده دزدمونا آغاز می‌شود. ایگو آدم حقه بازی است و اتللو متوجه نیست که ایگو چقدر بد است. رودریگو عاشق است، عاشق چهره بلورین و بهشت‌گونه دزدمونا، اشراف زاده و دردانه یکی از سناتورها. در اولین صحنه نمایش، ایگو دلیل نفرت خود از اتللو را توضیح می‌دهد که اتللو کاسیو^۲ رقیب او را به عنوان نفر دوم در رده فرماندهی منصوب کرده، مقامی که ایگو واقعاً می‌خواسته و برازنده آن بوده است. رودریگو به عشق خودش به دزدمونا اعتراف می‌کند. ایگو به رودریگو می‌گوید که به او برای رسیدن به عشق دزدمونا کمک خواهد کرد. پدر دزدمونا از رابطه او با اتللو بی‌خبر است. ایگو و رودریگو به او اطلاع می‌دهند که اتللو و دزدمونا عاشق و معشوق‌اند. اتللو به پدر دزدمونا اطمینان می‌دهد که او و دزدمونا با هم ازدواج خواهند کرد. پدر دزدمونا می‌گوید که مانعی بر سر راه آنها نخواهد بود، اما به اتللو هشدار می‌دهد که دزدمونا او را فریب داده است و ممکن است اتللو را نیز فریب دهد، و از این طریق بذر حسادت در ذهن اتللو کاشته می‌شود. اتللو اکنون به اوج جاه‌طلبی خود رسیده است: او برنده عشق دزدمونا شده و در مقام فرماندهی کل نیروهای ونیزی در قبرس برای جنگ علیه ترکان عثمانی منصوب شده است.

بقیه نمایش در قبرس برگزار می‌شود. ایگو این روباه مکار به رودریگو اطمینان می‌دهد که دل دزدمونا را خواهد برد و برای رسیدن به این هدف باید حسادت اتللو را برانگیخت. وسیله این توطئه، کاسیو عاشق دلسوخته دزدمونا خواهد بود. ایگو باعث می‌شود اتللو باور کند که دزدمونا عاشق کاسیو است و به او خیانت می‌کند. ایگو با چاپلوسی کاسیو را تشویق به مست کردن می‌کند. بعد از مستی کاسیو در جریان یک درگیری مرد محترمی را زخمی می‌کند و این باعث عصبانیت اتللو می‌شود. ایگو به کاسیو پیشنهاد می‌کند که از دزدمونا بخواهد از طرف او از اتللو عذرخواهی کند، کاری که کاسیو انجام می‌دهد. دزدمونا قبول می‌کند که برای کاسیو وساطت کند و اتللو ساده‌دل و دهن‌بین که اکنون مشکوک شده، کاسیو را در حال بوسیدن دست دزدمونا به نشانه قدردانی از این

۱. Roderigo.

۲. Cassio.

وساطت می‌بیند. هنگام بوسیدن دست، ایگو از امیلیا^۱ همسر وظیفه شناس خود و خدمتگذار دزدمونا می‌خواهد که دستمال دزدمونا که هدیه‌ای ارزشمند از طرف اتللو است را از او بگیرد. دزدمونا به طور تصادفی دستمال را به زمین می‌اندازد. امیلیا فوراً آن را بر می‌دارد و ایگو دستمال را برای میچ‌گیری به طور مخفی در اتاق کاسیو قرار می‌دهد. دزدمونا از اتللو می‌خواهد تا به فکر باز گرداندن کاسیو به شغل اولیه‌اش باشد و با این خواهش حسادت اتللو را بیشتر تحریک می‌کند. کاسیو دستمال دزدمونا را در اتاق خود می‌بیند و آن را به بیانکا^۲ معشوقه حسودش می‌دهد. وقتی ایگو و اتللو دستمال دزدمونا را در دست بیانکا می‌بینند، بیانکا می‌گوید که کاسیو دستمال را به او داده است. اتللو که اکنون از شدت حسادت دیوانه شده، دزدمونا را متهم به بی‌وفایی در عشق می‌کند و زنی پاک دل، معصوم و وفادار را با فشردن گلپوش در بستر خفه می‌کند. سناتورهای می‌رسند و حقیقت آشکار می‌شود. امیلیا می‌فهمد دستمالی که در قصر از روی زمین برداشته بود و به همسرش داده بود باعث مرگ بانویش شده است. ایگو شوهر نامردی که متهم اصلی است زن خویش را با شمشیر از نیام درآمده می‌کشد و می‌گریزد. او بعد از دستگیری در حضور اتللو اعتراف می‌کند و روانه شکنجه می‌شود. اکنون اتللو به ناروایی اعمالش پی می‌برد و با کاردی که در لباسش پنهان بود دست به خودکشی می‌زند.

موضوع مهم اتللو قدرت و حسادت است. اما مهمتر از همه، عشق به عنوان نیروی محرک اعمال انسان‌ها است. تاریخ توسط مردان و زنانی ساخته شده است که کارهای بزرگی را به خاطر عشق انجام می‌دهند. عشق، اتللو را به کشتن همسرش واداشت. عشق یا عشق به قدرت، ایگو را به سمت مسموم کردن ذهن رودریگو و اتللو سوق داد.

هیچ‌خدایی در پشت صحنه اتللو مشغول کار نیست. نمایشنامه شکسپیر به ماهیت واقعی انسان و افراد واقعی می‌پردازد. اتللو در طول قرون و اعصار با ما سخن می‌گوید. گمراهی اخلاقی هنوز گریبانگیر و محرک ملت‌ها و افراد است. بشریت در دام فریب، قدرت، حسادت، جاه‌طلبی و تقلب است. این مضمون تراژدی شکسپیر در نمایشنامه اتللو است. در این اثر انسان‌ها را می‌بینیم که مدام همان اشتباهات را تکرار می‌کنند و توانایی یادگیری از آنها را ندارند.

۱. Emilia.

۲. Bianca.

مجمع الجزایر گولاگ^۱

آلکساندر سولژنیتسین^۲

سولژنیتسین مردی مسئول و با وجدان بود.

در بررسی کتاب‌های بزرگ جهان تاکنون موضوعات مهمی را مطرح کرده‌ایم که هر فرد متفکری باید به آنها پردازد:

- خدا: آیا ما به خدایان ایمان داریم؟ آیا خدایان به انسان توجه دارند؟ آیا در امور انسانی مداخله می‌کنند؟ آیا راهی برای زندگی مردم تعیین می‌کنند؟
- سرنوشت: آیا آنچه برای مردم اتفاق می‌افتد حاصل نظم الهی یا برخورد تصادفی اتم‌ها است؟ مارکوس آنورلیوس می‌گوید که انسان باید بین این دو شق تصمیم بگیرد.
- خوبی و بدی: آیا معیارهای مطلق وجود دارد که بتوانیم بر اساس آن اعمال مردم را قضاوت کنیم؟

پس از پرداختن به این سؤالات باید پرسیم که چگونه باید زندگی کنیم و معنای زندگی چیست؟

در ادامه بحث به بررسی مسائل مربوط به وظیفه و مسئولیت می‌پردازیم. این موضوع از تراژدی پرومئوس^۳ خدای آتش در اسطوره‌های یونان باستان آغاز می‌شود که در آن پرومئوس آتش را از آسمان دزدید و به بشر داد، و تصمیم گرفت که وظیفه او باید مخالفت با فرمان زئوس^۴ خدای آسمان و نابودی بشر باشد. اما ما چگونه می‌دانیم که وظیفه ما چیست، و چگونه تصمیم می‌گیریم که چه

۱. *The Gulag Archipelago*.

۲. Aleksandr Solzhenitsyn (۱۹۱۸-۲۰۰۸).

۳. Prometheus.

۴. Zeus.

چیزی درست چیست؟ آیا این عصر مدرن حتی مجال آن را به ما می‌دهد که به درستی به وجدان خود فکر کنیم؟ آیا جامعه امروزی و دولت مدرن آنقدر قدرتمند است که هر گونه مفهومی از وجدان را از بین می‌برد؟ آلکساندر سولژنیستین در کتاب خود به نام مجمع‌الجزایر گولاگ فهرستی از تلاش‌های دولت برای بین بردن ایده وجدان را جمع‌آوری کرده است.

قرن بیستم می‌خواست که واقعیت شرارت را نادیده بگیرد و شیطان را به صورت چیزی خنده‌دار در حاشیه قرار دهد. اما هیتلر و استالین در نظر افراد متفکر دلیل کافی برای وجود شر مطلق هستند. کتاب سولژنیستین یک اعلام جرم بزرگ در باره اعمال زشت استالین و نظام کمونیستی اوست. به علاوه، سولژنیستین با بینش عمیق خود نقش افراد عادی را در انجام این شرارت‌ها به تصویر کشیده است. افرادی بسیار کوچک که برای منافع جزئی خود دست به خطاهای بزرگ می‌زنند. این افراد مانند پلیس و مامورین دولتی کسانی هستند که به گسترش اعمال زشت دامن می‌زنند. تصویر سولژنیستین همچنین حاکی از ضعف افرادی است که از روی بی‌تفاوتی اجازه می‌دهند تا چنین اعمال پلیدی صورت گیرند: افرادی کوچک که امیدوارند اگر کاری برای مقاومت در برابر شر انجام ندهند، شر آنها را در امان می‌گذارد و همسایگانشان را از بین می‌برد. مجمع‌الجزایر گولاگ نقش مهمی در افشای دروغ‌های نظام شوروی و ایجاد انزجار اخلاقی در میان شهروندان شوروی ایفا کرد و در نهایت منجر به فروپاشی آن شد.

در فوریه ۱۹۴۵ سولژنیستین یک افسر ارتش شوروی بود. او به دلیل شجاعت فوق‌العاده‌ای که در جبهه داشت سرفرمانده شده بود. او بر اساس دستوری که ظاهراً یک درخواست معمولی بود به ستاد مرکزی رفت و در آنجا دستگیر شد. مأموران از گفتن دلیل دستگیری او خودداری کردند، اگرچه سرهنگ مافوق او پذیرفت که "به نظر من شما یک دوست در جبهه اوکراین دارید،" این یک عمل کوچک وجدانی در تلاش برای ایستادگی در برابر دستگاه ویرانگر دولت استالین بود. سولژنیستین زندانی و بازجویی شد. پرونده علیه او از قبل قطعی شده بود. اگر او مدرک یا سندی دال بر جرم خود ارائه نمی‌کرد، مأموران دولتی آن را جعل می‌کردند. او قبل از این که وادار به امضای یک سند شود، تحت فشار جسمی و روحی قرار گرفت. در جامعه‌ای که عدالت واقعی وجود ندارد، قانونمندی همه چیز است. سولژنیستین به هشت سال در اردوگاه کار اجباری (گولاگ) محکوم

شد.

شاید نزدیک به بیست میلیون نفر در اردوگاه‌های کار اجباری شوروی به عنوان بخشی از سیاست سیستماتیک حکومت ترور جان خود را از دست دادند. سولژنیتسین در مجمع الجزایر گولاگ این واقعیت را مستند می‌کند که این ترس و وحشت انحراف تصادفی یک نفر به نام استالین نیست، بلکه به آغاز کمونیسم و انقلاب بلشویکی باز می‌گردد. لنین در مورد نیاز به حکومت با رعب و وحشت برای از بین بردن هر کسی که کمترین خطر احتمالی را داشت صحبت می‌کرد. یکی از اهداف این سیاست دستگیری افراد به طور تصادفی و در نتیجه ترساندن دیگران برای تسلیم شدن بود. کل سیستم در برابر کسانی که دستگیر شده بودند به صورت وزنه‌ای عمل می‌کرد. بازجوها، قضات و مأموران دستگیری همگی بر این باور بودند که به وظیفه میهنی خود عمل می‌کنند.

سولژنیتسین در شگفت بود که آیا این سرنوشت یا خدا بود که او را از مرگ در اردوگاه کار اجباری نجات داد. سولژنیتسین می‌خواست رشته ادبیات کلاسیک بخواند. اما این اجازه به او داده نشد و در عوض به تحصیل ریاضیات پرداخت. بعد از شش ماه کار سخت، او به اردوگاهی منتقل شد که به تحقیقات علمی اشتغال داشت و در آنجا مشغول محاسبات ریاضی شد. زمانی که حکم هشت سال او به پایان رسید، به طور غیابی به تبعید در قزاقستان محکوم شد. سولژنیتسین تصمیم گرفت که مانند بسیاری از زندانیان سابق سکوت نکند. او معتقد بود که وظیفه دارد که مطمئن شود کسانی که در این اردوگاه‌ها تن به مشقت دادند فراموش نخواهند شد. او ضمن تدریس ریاضیات و شیمی در یک دبیرستان محلی مخفیانه یادداشت‌هایی تهیه می‌کرد. نتیجه این کار کتاب "یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ"^۱ یک شرح تکان دهنده و تأثیرگذار از زندگی در اردوگاه‌های کار اجباری بود. او دست‌نوشته‌های کتاب را برای ناشری فرستاد.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ دولت شوروی شروع به ایجاد تصویری از جامعه شوروی کرد در حال دور شدن از استالینیسم بود. در سال ۱۹۵۶ خروشچف در یک سخنرانی مخفی به سوء استفاده استالین

۱. *One Day in the Life of Ivan Denisovich.*

از قدرت حمله کرد. این سخنرانی در سال ۱۹۶۲ به طور علنی به اطلاع عموم رسید. برای این منظور یک اثر ادبی که سندی بر ترور استالین باشد مفید به نظر می‌رسید و در نتیجه "یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ" با تأیید کامل حزب کمونیست و اتحادیه نویسندگان منتشر شد.

به سولژنیتسین فرصت داده شد تا به عضویت حزب درآید و آنچه را که به او دیکته می‌شود، بنویسد. وقتی او قبول نکرد، نوشته‌های او ضبط و از اتحادیه نویسندگان اخراج شد. او به نوشتن و مستندسازی این ترور ادامه داد. مجمع الجزایر گولاگ بر اساس ۲۲۷ شهادت است و بازداشت‌های بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۵۶ را که سولژنیتسین "تاریخ سیستم فاضلاب ما" می‌نامد به تصویر می‌کشید. در مجمع الجزایر گولاگ، سولژنیتسین به توصیف بازجویی‌ها و وحشیگری نگهبانانی می‌پردازد که حقیقت را نمی‌خواستند، بلکه به دنبال گرفتن یک اعتراف بودند. او توضیح می‌دهد که چگونه این سیستم در زمان لنین آغاز شد و برای سوسیالیسم امری اساسی بود که باید با رعب و وحشت حکومت کند، زیرا این سیستم یکی از حقوق ابتدایی انسان یعنی حق مالکیت را انکار می‌کرد. سولژنیتسین مجمع الجزایر گولاگ را به طور مخفیانه به خارج از کشور فرستاد و با نیویورک تایمز یک مصاحبه "مخفی" در باره آزار و اذیتی که تجربه کرده بود، انجام داد. به او اجازه رفتن به سوئد برای دریافت جایزه نوبل در سال ۱۹۷۰ داده نشد.

سولژنیتسین از تابعیت شوروی سلب و تبعید شد. او نخست به سوئیس رفت، و سپس به ایالت ورمانت در امریکا و در مزرعه‌ای به زندگی و نوشتن ادامه داد. در غرب باور بر این بود که چون او ضد شوروی است، حتماً از دموکراسی و سرمایه داری استقبال خواهد کرد. اما سولژنیتسین با دور شدن از تجربه ظالمانه و ویرانگر روحیه انسان در اتحاد جماهیر شوروی، احساس هویت جدیدی پیدا کرد. او شروع به درک این واقعیت کرد که روسیه کشوری مستقل و دارای یک فرهنگ هزار ساله است که کمونیسم سعی در نابودی آن داشته، زیرا این فرهنگ نمایانگر ارزش‌های ماندگار است. کمونیسم بر این باور است که چون خدا وجود ندارد، هیچ حق و باطل مطلقى وجود ندارد. کمونیست‌ها مجبور بودند فرهنگ قدیمی روسیه را از بین ببرند، زیرا این فرهنگ مبتنی بر اعتقاد به خدای سیاسی بود. در زمان تزارها خداوند فرمانروای روسیه بود، و تزار فقط در برابر خدا پاسخگو بود. خداوند تزار را بر اساس درست و غلط مطلق قضاوت می‌کرد. سولژنیتسین متقاعد شده بود که

سعادت معنوی و رستگاری او در این مفهوم قدیمی روسی از خدا نهفته است.

در سال ۱۹۷۸ سولژنیتسین برای دریافت مدرک افتخاری به دانشگاه هاروارد دعوت شد و یک سخنرانی در جشن فارغ‌التحصیلی این دانشگاه ایراد کرد. او به جای بیان مطالب کلیشه‌ای، دموکراسی غربی را نه به عنوان یک دشمن، بلکه به عنوان یک دوست اما با دیدگاهی متفاوت متهم کرد. او گفت که امپراتوری‌های استعماری ساخته شده توسط قدرت‌های غربی، شکننده بوده و چیزی جز مشکلات از خود بر جای نگذاشته‌اند. غرب یاد نگرفته است و هنوز باور دارد که الگویی برای دنیا است. غرب می‌خواهد همه ملت‌های جهان را به دموکراسی‌های سرمایه‌داری و لیبرال نمونه تبدیل کند. سولژنیتسین معتقد بود که گسترش سرمایه‌داری صرفاً پیشرفت قدرت طلبی غرب را ادامه می‌دهد. او معتقد بود که غرب نسبت به عدالت بی تفاوتی نشان می‌دهد. در غرب آنچه از نظر قانونی درست است، نه لزوماً آنچه که عادلانه است، مهم است. ایالات متحده آمریکا به کشوری از افراد شاکی در دادگاه‌ها و طرف دعوی آنها تبدیل شده و توجه فقط به جنبه‌های قانونی معطوف است. مطبوعات با استناد به منابع ناشناس و شایعات نادرست، حیثیت و اعتبار افراد را از بین می‌برند. جرایم به نام آزادی روزنامه نگاری مورد پاسخگویی قرار نمی‌گیرند. به این ترتیب آزادی رسانه‌ها به شکلی از حکومت ترس و وحشت تبدیل شده است. سرمایه‌داری می‌تواند همه چیز را نابود کند. تمایل به کسب درآمد بیشتر و خرج کردن آن برای چیزهای بیهوده جایگزین علائق معنوی شده است. پول جامعه را هدایت می‌کند. پول به عنوان یک کالای مفید و سازنده پذیرفته شده است، زیرا جامعه کاملاً مالپرست شده و خدا را به حاشیه برده است. خدا در زندگی افراد عادی و ارزش‌های زندگی آنها بی‌معناست.

پس از فروپاشی کمونیسم، سولژنیتسین به روسیه بازگشت. امروزه سولژنیتسین هم در روسیه و هم در غرب تا حد زیادی نادیده گرفته شده است. از سولژنیتسین تمجیدی عجیب و غریب در قالب یک جایزه ادبی به عمل آمد، و این تلاشی بود برای نهادیه کردن ندای وجدان و وظیفه شناسی مردی که مانند سقراط از زندان سخن گفت تا حقیقت را به ما بگوید.

ژولیوس سزار

شکسپیر

از نظر شکسپیر شرافت تدبیر و ترفندی است که مردان به کار می‌برند، و وظیفه شناسی و مسئولیت شعارهایی برای پنهان کردن حرص دائمی قدرت و جاه طلبی است.

در قسمت قبل مجمع الجزایر گولاگ اثر سولژنیتسین یکی از بزرگترین آثار قرن بیستم را بررسی کردیم. این کتاب کار نویسنده‌ای با وجدان، وظیفه شناس و با احساس مسئولیت زیاد است که با وجود ترس و وحشت و تجارب زندان، اردوگاه کار اجباری و شکنجه معتقد بود که وظیفه دارد که بگوید و مطمئن شود کسانی که در اردوگاه‌های استالین تحمل مشقت کردند، صدایی خواهند داشت. مجمع الجزایر گولاگ یک اثر پرافتخار است.

اگر بخواهیم به عنوان افرادی متفکر زندگی کنیم، شرافت، وظیفه شناسی و مسئولیت در شیوه زندگی ما نقش اساسی دارند. ما می‌توانیم شرافت، وظیفه و مسئولیت را تعریف کنیم، اما تعیین این که مردم چگونه می‌توانند با این ارزش‌ها زندگی کنند، دشوار است. ما همه فکر می‌کنیم که می‌دانیم وظیفه ما چیست، اما در عمل، این مفهوم پیچیده است. آیا وظیفه همان چیزی است که کارفرما به ما می‌گوید، حرفه ما به ما می‌گوید یا وجدان خودمان به ما می‌گوید انجام دهیم؟ ما مسئولیم که حقیقت را بگوییم، اما در قبال خانواده، کشور و سازمانی که برای آن کار می‌کنیم نیز مسئولیت داریم. صداقت و شرافت اصطلاحی است که امروزه دائماً به کار برده می‌شود، اما شعاری است که در جامعه معاصر هیچ معنای مؤثری ندارد. شرافت، داشتن حس درستی و نادرستی به موازات داشتن شهرت به درستی و شجاعت و انجام کاری است که بایستی صورت گیرد. مردم باید باور داشته باشند که یک فرد دارای شرافت است و فرد نیز باید معتقد باشد که یک انسان شریف است. این بخشی از هویت یک فرد است. شرافت و درستکاری موضوع اصلی کتاب ژولیوس سزار است.

نخستین بار این کتاب در زمانی تهیه شد که مفهوم درستی و شرف جدی گرفته شد.

ژولیوس سزار^۱ مانند اتللو در اوج استعدادهای خلاق شکسپیر نوشته شد. موضوع آن شرافت و وظیفه است، وظیفه یک فرد برای مقاومت در برابر ظلم و در صورت لزوم توسل به خشونت و قتل. از نظر مارکوس بروتوس سیاستمدار اواخر دوران جمهوری روم، سزار مردی نابکار بود. خطرناک‌ترین ستمکار بود. او شخصاً آدم ظالمی نبود، اموال دشمنان خود را نمی‌گرفت و آنها را شکنجه نمی‌کرد. در واقع با آنها با ملایمت رفتار می‌کرد. اما سزار دیوسیرت بود، زیرا آزادی سیاسی مردم روم را از بین برد. شکسپیر طبیعت انسان را چنان خوب درک می‌کند که این تراژدی را به یک نمایشنامه ساده اخلاقی تبدیل نمی‌کند. انگیزه همه توطئه‌گران از جمله بروتوس پیچیده و مبهم است. نتیجه این ترور احیای مجدد آزادی روم نیست، بلکه مرگ و ویرانی بیشتر برای کشور و ظهور یک دیکتاتور جدید است.

شکسپیر استاد واقعیت انسانی بود. او انسان‌ها را به صورت تخیلی نشان نمی‌داد، بلکه رفتار و انگیزه‌های واقعی آنها را به تصویر می‌کشید. در نمایشنامه اتللو حسادت و عشق نیروهای محرک هستند، اما در ژولیوس سزار این نیروها شرافت، وظیفه، شجاعت و جاه طلبی می‌باشند. ژولیوس سزار نخستین بار در سال ۱۵۹۹ ساخته شد. این نمایشنامه پایانی بود بر گرایش شکسپیر به تاریخ انگلیسی و آغاز نمایشنامه‌هایی بر اساس زندگی نجبای یونان و روم^۲ و یکی از بزرگترین آثاری که توسط پلوتارک^۳ تاریخ‌نگار یونان باستان تا آن زمان ساخته شده بود. اگرچه شکسپیر ژولیوس سزار را بر اساس زندگی مشاهیر پلوتارک قرار داده است، اما ویژگی‌هایی را به داستان افزوده تا آن را به سخنانی ماندگار از ارزش‌هایی تبدیل کند که تا امروز برای ما باقی بماند.

ژولیوس سزار مردی نابغه بود. او آثاری تاریخی به رشته تحریر درآورد، از جمله توصیفی که در باره پیروزی‌های خود در رساله خاطرات در باب جنگ گالی^۴ نوشت. این آثار از بهترین نمونه‌های نثر لاتین هستند که تاکنون نگارش شده‌اند. ژولیوس سزار یک نابغه نظامی بود که تا ۳۹ سالگی شروع

۱. Julius Caesar (۱۰۰-۴۴ م. ق.).

۲. *Lives of the Noble Greeks and Romans*.

۳. Plutarch (۴۶-۱۲۷ میلادی).

۴. *Commentarii di Bello Gallico*.

به فرماندهی نکرد و سپس هرگز در جنگی شکست نخورد. او دولتمردی بود که روم را نه به عنوان یک جمهوری محدود، بلکه به عنوان یک امپراتوری جهانی تصور می‌کرد که از انگلستان تا عراق و از صحرای بزرگ آفریقا تا دریای شمال را تحت حاکمیت داشت. همه ساکنان این امپراتوری از آزادی شخصی، آزادی زندگی و آزادی دنبال کردن مشاغل دلخواه خود برخوردار بودند. ژولیوس سزار یک قدرت تاریخی و جهانی بود، و به این ترتیب نمی‌توان او را با معیارهای زندگی عادی سنجش کرد. او باور داشت که سرزمین گال^۱ (نام فرانسه، بلژیک و شمال ایتالیا در عهد باستان) باید مورد حمله قرار گیرد، زیرا نیازهای امپراتوری روم آن را توجیه می‌کند. بعضی سزار را به طور متفاوتی می‌دیدند، به عنوان یک مرد حيله گر و فریبکار، سیاستمداری کوچک که برای جاه‌طلبی و دیکتاتوری دست به هر کاری می‌زند. او حتی می‌خواست آزادی‌های روم و قانون اساسی آن که مبتنی بر تعادلی بین مجلس عوام و سنای روم بود را از بین ببرد.

نمایشنامه در تاریخ پانزده فوریه سال ۴۴ قبل از میلاد، یک ماه قبل از نیمه ماه مارس^۲ در رم آغاز می‌شود. شکسپیر ترتیب تاریخ واقعی رویدادها را در طول نمایشنامه تغییر داده است. در ابتدای نمایش، جمعیت در خیابان‌ها در حال جشن و بزرگداشت پیروزی‌های سزار بر پومپه^۳ رقیب سیاستمدار او هستند. اما تریبون‌های مردم و مقامات قضائی از جمعیتی که در حال ادای احترام به سزار بودند خشمگین می‌شوند و به بی‌ثباتی و دمدمی مزاجی جمعیت اشاره می‌کنند. شکسپیر طرفدار دموکراسی نبود. او باور نداشت که مردم عادی، عقل و حسن نیت یا ارزش‌های لازم برای اداره خود را دارند. دموکراسی آن گونه که در نظر این مردم عامی و بد دهن مجسم شده، باعث ویرانی روم شده است، زیرا این قبیل اوپاش بی‌سواد از هر دیکتاتوری که جیب و شکم آنها را پر کند، استقبال خواهند کرد.

نمایش در یک زمان حساس از زندگی سیاسی روم آغاز می‌شود، زمانی که روز لوپرکالیا^۴ یا روز جشنواره روم باستان و شروع آن مقارن با پانزده فوریه تاریخ تاسیس روم است. در پایان مراسم لوپرکالیا، سزار ترتیب داده است که در حضور مردم روم مارک آنتونی^۵ فرمانده لایق نظامی تاج

۱. Gual.

۲. Ides of March.

۳. Pompey (ق. م. ۴۸-۱۰۶)

۴. Lupercalia.

۵. Marc Antony (ق. م. ۳۰-۸۳)

پادشاهی را به او تقدیم کند و او دائم‌العمر پادشاه و دیکتاتور روم شود. احساس غرور سزار ایجاب می‌کرد که او پادشاه شود. مارکوس بروتوس در خارج از جایگاه اختصاصی جشن ایستاده بود و با کاسیوس یکی از سناتورهای روم مشغول صحبت بود. کاسیوس مردی لاغر اندام و کم بنیه بود، مردی خطرناک از یک خانواده اشرافی معمولی رومی. مارکوس بروتوس اصل و نسب خود را به لوسیوس بروتوس^۱ می‌رساند که آخرین پادشاه روم را خلع و جمهوری آزاد روم را تأسیس کرده بود. ایده سلطنت برای مردم روم نفرت‌انگیز بود. لوسیوس بروتوس کنسول‌ها یا مشاوران عالی روم را تأسیس کرده بود که محدودیت‌هایی را بر قدرت اجرایی در تمام امور عمومی اعمال می‌کردند. بروتوس در نبرد فارسال^۲ در سال ۴۸ قبل از میلاد در جبهه پومپه علیه سزار جنگیده و شکست خورده بود. اما سزار جان بروتوس و همچنین کاسیوس را از مرگ نجات داده بود و هر دو را مسئول گارد ویژه خود کرده بود. این دو به جای این که سزار را به خاطر بخشش او دوست بدانند، در نهان از او متنفر بودند و باور داشتند که سزار با نجات جان آنها باعث بی‌آبرویی آنها شده است.

بروتوس با شنیدن صدای تشویق جمعیت می‌گوید که می‌ترسد مردم "سزار را پادشاه کنند." او همچنین می‌گوید که "نام شرافت" را بیشتر از ترس از مرگ دوست دارد. ظاهراً کاسیوس نسبت به سزار حسادت می‌کرد و از این رو شرافت را موضوع سخنرانی بروتوس قرار داد تا او را در توطئه‌ای برای قتل سزار شرکت دهد. پورتیا^۳ همسر بروتوس اغلب به او یادآوری می‌کند که پدرش مارکوس پورسیوس کاتو^۴ به جای دست کشیدن از شرف و آزادی، خودکشی کرد. پس از تدبیر و تشویق بیشتر، بروتوس سردسته توطئه شصت و سه نفر از سناتورها می‌شود که به دلیل اعتماد به بروتوس با یکدیگر همدست می‌شوند. بروتوس تنها کسی بود که مردم قبول می‌کردند فقط به دلیل احساس وظیفه در توطئه قتل شرکت کرده است.

فال‌بینی به سزار گفته بود که مراقب مراسم نیمه ماه مارس باشد. اما سزار مردی متکبر و متقاعد بود که عظمت او بیشتر از آن است که از تخت فرمانروایی به زیر کشیده شود. او به مردان لاغر اندام و خطرناک و فکوری مانند کاسیوس اعتماد نمی‌کرد. وقتی بعضی از سناتورها از سزار می‌خواهند تا

۱. Lucius Brutus (ق. م. ۵۰۹- تولد نامعلوم)

۲. Pharsalus (شهری در جنوب یونان)

۳. Portia.

۴. Marcus Porcius Cato (۱۴۹-۲۳۴ ق. م.)

آنها را در مراسم ماه مارس تا مجلس سنا همراهی کند، سزار در ابتدا حاضر به ترک خانه خود نمی‌شود. او به همسرش کالپورنیا^۱ قول داده بود که در خانه بماند، زیرا کالپورنیا خواب دیده بود که سزار را خواهند کشت. اما سناتورها به سزار می‌گویند که تاج پادشاهی را به او تقدیم خواهند کرد و او مشتاقانه آنها را همراهی می‌کند.

سزار به دست توطئه‌گران با ضربات چاقو به قتل می‌رسد. مردم برای آزادی آماده نیستند. توطئه‌گران طرح جدیدی را تدارک می‌بینند. آنها نزد مارک آنتونی سیاستمدار بانفوذ و یکی از حامیان اصلی و دوست وفادار سزار می‌روند و با طرح آشتی موافقت می‌کنند. تصمیم گرفته می‌شود که مارک آنتونی در مراسم تشییع جنازه سزار، بزرگداشت او را به عهده بگیرد. بروتوس در تالار گفتگو (فروم) اقدام توطئه‌گران را توجیه می‌کند و می‌گوید که او سزار را دوست دارد، اما شرافت و وظیفه را بیشتر دوست دارد. مارک آنتونی سخنرانی محکمی ایراد می‌کند و طی آن جمعیت را فریب می‌دهد. او مفهوم بروتوس از شرافت را تغییر می‌دهد و می‌پرسد آیا هر توطئه‌ای می‌تواند کاری شرافتمندانه باشد؟ در نتیجه مردم علیه توطئه‌گران به پا می‌خیزند و آنها را مجبور به فرار از روم می‌کنند.

توطئه‌گران به یونان می‌گریزند. ارتش بروتوس و کاسیوس که از آزادی مردم روم دفاع می‌کردند باید علیه مارک آنتونی و اوکتاویوس^۲ برادرزاده ۱۹ ساله و پسرخوانده ژولیوس سزار که بعداً به آگوستوس^۳ معروف شد، سلاح بردارند. روح بزرگ سزار همچنان به ایجاد انگیزه ادامه می‌دهد و به بروتوس هشدار می‌دهد که آنها دوباره در فیلیپی^۴ شهری در یونان باستان با مارک آنتونی و اوکتاویوس نبرد خواهند کرد. بروتوس و کاسیوس باهم اختلاف پیدا می‌کنند، اما سازش می‌کنند. کاسیوس اصرار به تأخیر در این سازش می‌کند، اما بروتوس پیشنهاد می‌کند که باید لحظه را غنیمت شمرد و آشتی کرد. بروتوس و کاسیوس در جنگ فیلیپی شکست می‌خورند و خودکشی می‌کنند. مارک آنتونی در مورد بروتوس می‌گوید، "این شریف‌ترین مرد رومی بود ... و عناصر سازنده او آنچنان با هم ترکیب شده بودند که طبیعت ممکن است بایستد و بگوید: "این یک مرد بود!" بروتوس به حقیقت یک مرد بود، مردی که دارای محاسن و معایب اکثر مردان بود. او مردی بود که انگیزه‌های واقعی حسادت، حسرت و جاه طلبی را حتی از خودش هم پنهان می‌کرد.

۱. Calpurnia.

۲. Octavius.

۳. Augustus (۱۴-ق. م. ۶۳).

۴. Philippi.

یک اصل اساسی حزب می‌گوید "کسی که حال را کنترل می‌کند، گذشته را کنترل کرده، و کسی که گذشته را کنترل کرده، آینده را نیز کنترل خواهد کرد." اگر قدرت داشته باشید، می‌توانید تاریخ را باز نویسی کنید.

کتاب ۱۹۸۴ جرج اورول^۱ بحث ما را در مورد موضوعات وظیفه و مسئولیت و نحوه زندگی با احساس شرافت و وجدان ادامه می‌دهد. این احساس نیاز دارد که ما در مورد آنچه وظیفه خود می‌دانیم به صراحت صحبت کنیم و آنچه را که شرافتمندانه است انجام دهیم. در ژولیوس سزار، شرافت به صورت نقابی دیده می‌شود که افراد را قادر می‌سازد تا جاه طلبی‌های ناشی از حسادت و حسرت خود را دنبال کنند. ۱۹۸۴ جورج اورول یک اثر تخیلی از شرح واقعیت وحشتناک دنیایی است که سال‌ها بعد سولژنیسین دنیای شبیه آن را در مجمع الجزایر گولاگ توصیف می‌کند. این کتاب این پرسش را مطرح می‌کند که آیا شرافت، وظیفه و مسئولیت در روزگار ما برای فردی که تحت کنترل یک دولت مدرن توتالیتار، تک‌حزبی و استبدادی قرار دارد، امکان پذیر است؟

پرومتئوس و بروتوس افرادی را به ما نشان می‌دهند که می‌توانند در مقابل ظلم مقاومت کنند. جورج اورول در رمان ۱۹۸۴ خود این سؤال مهم و نگران کننده را مطرح می‌کند که آیا هر فردی می‌تواند در برابر قدرت مدرن دولت مقاومت کند؟ برادر بزرگ یا ناظر کبیر که در کشور اقیانوسیه^۲ زندگی می‌کند مظهر این ایده است که فرد برای خدمت به دولت یا یک رهبر دیکتاتور وجود دارد. در واقع فرد هیچ معنایی ندارد. دولت یا حزب تمام جنبه‌های وجودی انسان، تمام کردار و گفتار و پندار انسان را کنترل می‌کند. اورول به شیوه‌ای بسیار جذاب و نگران کننده نتایج منطقی یک سری کتاب‌هایی که تاریخ را رقم زدند، روشن می‌کند: ثروت ملل آدام اسمیت^۳، فلسفه تاریخ فریدیش

۱. George Orwell (۱۹۰۳-۱۹۵۰).

۳. Adam Smith's *Wealth of Nations*.

۲. The Oceania of Big Brother.

هگل^۱، سرمایه کارل مارکس^۲ و نبرد من آدولف هیتلر^۳. تمام این کتاب‌ها فرد را تابع نیروهای ناشناس اجتماعی و اقتصادی می‌کنند. اورول روی این افکار استبدادی، چهره یک فرد ظالم را قرار می‌دهد. شخصیت اصلی رمان او وینستون اسمیت^۴ نام دارد که در ماندگی کامل فرد را در برابر دولت مدرن نشان می‌دهد.

جورج اورول نام مستعار اریک بلر^۵ داستان‌نویس و روزنامه‌نگار انگلیسی است که در سال ۱۹۰۳ به دنیا آمد و در کالج ایتون^۶ تحصیل کرد. اورول مدت کوتاهی در نیروی پلیس برمه، بخشی از خدمات نظام استعماری بریتانیا خدمت کرد. این تجربه باعث بیزاری و بی‌اعتنایی دائمی او نسبت به مشاغل مأمورین دولتی شد. او معتقد بود که مقامات دولتی مجبورند وجدان و شرافت خود را برای انجام وظیفه کنار بگذارند. اورول در جنگ داخلی اسپانیا در کنار نیروهای کمونیست یا فرقه جمهوری خواهان به نام جناح وفادار بر علیه فاشیست‌ها جنگید. این تجربه سوء ظن عمیقی نسبت به اهداف کمونیسم در اورول ایجاد کرد.

رمان ۱۹۸۴ در سال ۱۹۴۸ منتشر شد. اورول در این کتاب، عصر جدید تحت حاکمیت یک رژیم استبدادی را به تصویر کشیده است. استالین پایه و اساس تصویر اورول از برادر بزرگ است. در رمان ۱۹۸۴ در سراسر شهر لندن و در سراسر قاره تخیلی اقیانوسیه برادر بزرگ در حال تماشا است. او مردی است خوش تیپ و میانسال با سیل سیاه پرپشت. جمله "برادر بزرگ مشغول تماشاست" به خودی خود وحشتناک نیست، اما از دست برادر بزرگ نمی‌توان فرار کرد.

این رمان در ظهر یک روز توفانی ماه آوریل در سال ۱۹۸۴ آغاز می‌شود. وقایع کمدی الهی دانته در هفته عید پاک، و تراژدی‌های یونانی در فصل بهار زمان تولد دوباره طبیعت و رهایی از زمستان روی می‌دهند. شروع داستان در آوریل نشان می‌دهد که وینستون اسمیت، شخصیت اصلی تلاش می‌کند زندگی خود را بازسازی کند و خود را نجات دهد. نام کوچک وینستون اسمیت خواننده را

۱. Friedrich Hegel's *Philosophy of History*.

۲. Karl Marx's *Das Kapital*.

۳. Adolf Hitler's *Mein Kampf*.

۴. Winston Smith.

۵. Eric Blair (۱۹۰۳-۱۹۵۰).

۶. Eton.

به یاد وینستون چرچیل می‌اندازد، مردی وظیفه شناس، مسئول و محترم که مردم بریتانیا را برای ایستادگی و مبارزه با تمامیت‌خواهی بسیج کرد. نام خانوادگی اسمیت رایج ترین نام در زبان انگلیسی است که وینستون را به یک آدم معمولی تبدیل می‌کند که برای آنچه درست است موضع می‌گیرد، اما این کار در دنیای ۱۹۸۴ آسان نیست. در داستان ۱۹۸۴ کره زمین بین سه قدرت بزرگ تقسیم می‌شود: اقیانوسیه، جایی که داستان در آن اتفاق می‌افتد، شامل بریتانیا و آمریکای شمالی و جنوبی است. قدرت‌های دیگر اوراسیا (روسیه) و ایستازیا (شرق آسیا یا چین) هستند. در اقیانوسیه دولت تمام منابع اطلاعاتی را به شدت کنترل می‌کند، بنابراین مردم اقیانوسیه واقعاً نمی‌دانند در اوراسیا یا آسیای شرقی چه می‌گذرد. با این حال اطلاعات کم نیست. مردم اقیانوسیه دائماً در جریان اخبار هستند. وینستون اسمیت یکی از چرخ دنده‌های کوچکی است که به حرکت ماشین اداری کمک می‌کند. او در وزارت حقیقت یکی از چهار دستگاه بزرگ دولتی اقیانوسیه کار می‌کند:

- وزارت حقیقت به دروغ اختصاص دارد.
- وزارت صلح وقف جنگ است.
- وزارت رونق و فراوانی به فقر آگاهانه اختصاص دارد.
- وزارت عشق وقف شکنجه و نفرت است.

در دنیای ۱۹۸۴ مکالمات کنترل می‌شوند و سخنرانی‌ها دائماً در حال بازنگری برای بازتاب جریان‌ات سیاسی هستند. آنچه حزب می‌خواهد باید به زبانی گفته شود که مورد تأیید حزب باشد.

افکار مردم نیز کنترل می‌شوند. پلیس فکری مخوف‌ترین ابزار کنترل است. این پلیس‌ها در وزارت عشق فعالیت می‌کنند. وظیفه وینستون اسمیت در وزارت حقیقت جعل تاریخ است، زیرا یکی از شعارهای حزب این است که کسی که حال را کنترل می‌کند، گذشته را کنترل کرده، و کسی که گذشته را کنترل کرده، آینده را کنترل خواهد کرد. صاحبان قدرت می‌توانند تاریخ را بازنویسی کنند و در نتیجه تصورات نسل‌های آینده را کنترل کنند. در زمان ۱۹۸۴ در اقیانوسیه هیچ حقیقتی وجود ندارد. حقیقت همان چیزی است که حزب می‌گوید. خدا مانند اتحاد جماهیر شوروی رسماً تبعید شده است. همچنین هیچ خوب و بد مطلق وجود ندارد. وینستون به طور مبهم زمانی را به یاد

می‌آورد که لندن یک شهر فقیر و تخته کوب شده نبود، و زمانی بود که اقیانوسیه وجود نداشته است. او به خاطر می‌آورد که زمانی مادری داشته، اما ناگهان ناپدید شده است. او می‌تواند با دشواری فراوان زندگی قبل از حزب را به یاد آورد.

وینستون تصمیم می‌گیرد که در این روز آوریل از وجدان خود دفاع کند. او در ساعت نهار به آپارتمان کوچک خود می‌رود، جرعه‌ای جین پیروزی می‌نوشد و کارهای خود را از دستگاه تله اسکرین یا صفحه نمایش پنهان می‌کند، دستگاهی که دائماً اطلاعات را پخش و هر فرد را تماشا می‌کند. او قلم و یک دفترچه قدیمی را که در ناحیه کارگری لندن خریده بود از جیب بیرون می‌آورد. اگرچه حزب ظاهراً به نفع کارگران حکومت می‌کند، اما واقعاً به توده‌های مردم اهمیت نمی‌دهد، کارگران تقریباً به سطحی ابتدایی تنزل پیدا کرده‌اند. وینستون چند بار می‌نویسد "مرگ بر برادر بزرگ" و متوجه می‌شود که عمل نوشتن این عبارت به او یک احساس واقعی آزادی می‌دهد. وینستون به سر کار خود در وزارت حقیقت و دروغ‌هایی که آگاهانه بر زندگی ساکنان اقیانوسیه حاکم است، بر می‌گردد.

در اقیانوسیه به مردم گفته می‌شود که نادانی توانایی است، جنگ صلح است، و بردگی آزادی است. مردم باید حاضر به پذیرش این تضادها باشند. برای زنده ماندن در اقیانوسیه^۱ ۱۹۸۴ باید تفکر دوگانه یا دوگانه‌باوری را تمرین کرد و راضی بود: توانایی نگهداشتن دو ایده کاملاً متناقض در ذهن و باور داشتن صادقانه هر دو. در طول جلسات اجباری نفرت، وینستون نگاهی کوتاه به زن موسیاهی از اعضای حزب به نام جولیا^۱ می‌اندازد و تصور می‌کند که جولیا مانند دیگران به این جلسات علاقمند نیست. او همچنین متوجه یکی از مقامات ارشد و تندرو حزب به نام ابراین^۲ می‌شود. در یک جلسه نفرت، شخصی در گوش وینستون زمزمه می‌کند که "ما دوباره در جایی که تاریکی نباشد ملاقات خواهیم کرد." صدای این شخص شبیه ابراین است. وینستون تصمیم می‌گیرد تا اعتماد جولیا را جلب کند، و این دو رابطه‌ای را با هم آغاز می‌کنند. وینستون به خانه ابراین دعوت می‌شود و شروع به متقاعد کردن خودش می‌کند که ابراین مرد شریفی است. در این دیدار ابراین از یک توطئه علیه حزب پرده بر می‌دارد که شامل افرادی مانند وینستون در سراسر قاره اقیانوسیه است، افرادی که دنبال

۱. Julia.

۲. O'Brien.

سرنگونی دولت هستند. ابراین از وینستون می‌پرسد که آیا حاضر است قسم یاد کند که برای سرنگونی حزب دست به هر کاری می‌زند، و وینستون پاسخ می‌دهد بله حاضر است.

جولیا و وینستون برای ادامه رابطه خود یک آپارتمان کوچک در ناحیه کارگری لندن اجاره می‌کنند، جایی که در آن عشق بازی و در باره آزادی صحبت می‌کنند. وینستون کتابی ناراحت کننده که ابراین به او داده است را برای جولیا می‌خواند. این کتاب نشان می‌دهد که حزب واقعاً برای کنترل مردم است. حزب چگونگی کسب و حفظ قدرت را تشریح می‌کند و نشان می‌دهد که جنگ راهی برای ایجاد فقر دائمی است. وینستون متوجه می‌شود که کل ساختار اجتماعی دروغی بیش نیست. یک روز عصر وینستون می‌بیند که ساعت دیواری یک زمان را نشان می‌دهد، اما سایه روشن‌های بیرون زمان دیگری را نشان می‌دهند. صدایی می‌گوید: "همانجا که هستی بمان. فانوسی در حال آمدن است تا تو را در رختخوابت آتش بزند. ساطوری می‌آید تا سرت را از بدن جدا کند." سپس پلیس فکری وارد آپارتمان می‌شود.

وینستون همان طور که سولژنیتسین فهمیده بود، متوجه می‌شود که هیچ چیز بدتر از درد جسمی نیست. وینستون و جولیا به وزارت عشق برده می‌شوند، جایی که ابراین وینستون را بازجویی و شکنجه می‌کند تا زمانی که باور کند اگر حزب بگوید $۲ + ۲ = ۵$. قدرت یعنی توانایی تحقیر و تحمیل درد و رنج بر دیگران. وینستون مردی با شرف و با شجاعت در این فکر فرو می‌رود که انسان واقعاً در مقابل این قدرت سرکوبگر چه کاری می‌تواند انجام دهد - هیچ چیز. وینستون در زیر شکنجه به جولیا خیانت می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که او نیز شکنجه شود. وینستون آزاد می‌شود و شغل جدیدی با حقوقی بالاتر از شغل قبلی و وظایفی کمتر دریافت می‌کند. او اوقات زیادی را در کافه درخت شاه بلوط می‌گذراند، جایی که اغلب این آهنگ در آن پخش می‌شود: "زیر درخت بلوط من تو را فروختم و تو مرا فروختی." وینستون می‌داند که بعد از چندی دوباره بازداشت، محاکمه و توسط عمال حزب اعدام خواهد شد تا نشان داده شود که به جز آنچه حزب می‌گوید هیچ چیز درست نیست و همه چیز توسط یک دولت توتالیترا قابل انجام است. در پایان رمان او به جمعیتی که در خیابان در حال برگزاری جشن پیروزی اقیانوسیه بر اوراسیا هستند می‌پیوندد و عاشق برادر بزرگ می‌شود.

انه‌اید

ویرژیل

انه‌اید یا آینه ایس کتاب بزرگی است که تاریخ ادبی را متحول کرده است. موضوع اصلی این کتاب چگونگی تأسیس امپراتوری روم، مسئولیت عظیم بینانگزاری روم و اهمیت انجام وظیفه است.

در سه بررسی گذشته به مفاهیم وظیفه، مسئولیت و شرافت و نقش آنها را در شیوه زندگی پرداختیم. سولژنیتسین و اورول نشان می‌دهند که در قرن بیستم انسان در زندگی توانایی کمی از نظر وظیفه، شرافت و مسئولیت دارد. در رمان ۱۹۸۴ اصلاً روی فرد حساب نمی‌شود. هر گونه احساس وجدان فردی را می‌توان با شستشوی مغزی از بین برد. دولت می‌تواند احساس وجدان را با هر چیزی که بخواهد جایگزین کند. سولژنیتسین می‌گوید که خداوند او را در میان همه کسانی که بدون نام و نشان در مجمع الجزایر گولاگ کشته شدند، نجات داد. در جبهه غرب خبری نیست^۱، رمان ۱۹۸۴، و مجمع الجزایر گولاگ همگی به ویرانی جنگ و تأثیرات آن بر روح انسان می‌پردازند. این کتاب‌ها همچنین به بررسی اردوگاه‌های کار و دولت‌های تمامیت‌خواه یا توتالیتار و تأثیرات آن بر روح انسان می‌پردازند. قرن بیستم بزرگترین عصر دموکراتیک در تاریخ بود، اما شاهد دو رژیم از مستبدترین رژیم‌های تاریخ نیز بود: رایش سوم هیتلر و اتحاد جماهیر شوروی استالین، و همچنین شاهد مخرب‌ترین جنگ‌های تاریخ، جنگ‌های جهانی اول و دوم.

انه‌اید اثر حماسی ویرژیل در دوازده جلد از عصر دیگری از جنگ داخلی، ویرانی و نومیدی گسترده سخن می‌گوید که تمام جهان توسط مردی که وظیفه خود را انجام داد از آن نجات یافت. این مرد گایوس سزار اکتاویانوس^۲ اولین امپراتور روم بود که در جهان به آگوستوس^۳ معروف است. انه‌اید

۱. *All Quiet on the Western Front.*

۳. Augustus.

۲. Gaius C Octavianus (۴-ق.م. ۶۳)

شاهکار ویرژیل بزرگترین شاعر آن دوران است. او در سال ۷۰ قبل از میلاد متولد شد، و در آشفته‌گی‌هایی که قبل از مرگ ژولیوس سزار و پس از آن رخ داد، به سن بلوغ رسید. او شاهد بود که دنیای روم به دست سیاستمدارانی خودخواه که تنها به دنبال منافع خود بودند به ویرانی سیاسی و اقتصادی کشانده شد. نمایشنامه ژولیوس سزار اثر شکسپیر با مرگ سزار، بروتوس و کاسیوس به پایان می‌رسد. مخاطبان شکسپیر می‌دانستند که این مرگ‌ها به دور جدیدی از جنگ‌های داخلی منجر شده است.

در سال ۳۱ قبل از میلاد آگوستوس با غلبه بر دوست و همکار سابق خود مارک آنتونی به پیروزی رسید. آگوستوس بزرگترین دولتمرد تاریخ بود. او در یک دنیای ویرانه نظم جدیدی را بنا نهاد که ضامن آزادی‌های فردی بود و صلح و رفاه را برای دنیای روم به ارمغان آورد. او دو قرن شکوفایی بی‌نظیر، صلح، خلاقیت فکری و تحرک اجتماعی را از طریق یک دیکتاتوری به دقت پنهان شده، آغاز کرد. تمام ابزارهای حکومت مشروطه به جای خود باقی ماندند، اما همه منابع واقعی قدرت اعم از سیاسی، نظامی و اقتصادی در اختیار آگوستوس و جانشینان او قرار گرفتند.

آگوستوس از ویرژیل خواست که شعری حماسی بسراید و در آن تأسیس روم را جشن بگیرد و مبارزاتی که آگوستوس در تلاش برای ایجاد صلح و رفاه روم متحمل شده را در قالب تمثیل به تصویر بکشد. آگوستوس نمونه رومی آینیاس^۱ (قهرمان یونانی تروآ) و شخصیت اصلی انه‌اید است. ویرژیل قبل از اتمام انه‌اید درگذشت. او از یکی از دوستانش خواسته بود که کتاب را بسوزاند، اما آن دوست و آگوستوس این اثر را منتشر کردند. ویرژیل در نوشتن انه‌اید از آثار هومر شاعر حماسه سرای یونان استفاده کرد. اما از آنجایی که مردم اروپای غربی در قرون وسطی یونانی نمی‌خواندند، ویرژیل را به چشم یک استاد بزرگ می‌دیدند. در واقع دانته در کمدی الهی، ویرژیل را "استاد بزرگ" خود می‌خواند، و ویرژیل کسی است که دانته را در راه جهنم و برزخ راهنمایی می‌کند. مسیحیان ویرژیل را یک "بت پرست نجیب" می‌دانند که آمدن مسیح را پیشگویی کرده بود.

انه‌اید تاریخ ادبی را رقم زد. این کتاب دارای دو موضوع بزرگ است: یکی بنیانگذاری روم، و دیگری

۱. Aeneas.

وظیفه و تأکیدی بر این که انسان باید به هر قیمتی به وظیفه خود عمل کند. زبان شاعرانه ویرژیل بی نظیر است. پاسخ دادن به این پرسش که آیا انه‌اید در طول اعصار با مردم سخن می‌گوید یا نه دشوار است. خواندن اشعار این کتاب سخت است، زیرا پر از اشارات اساطیری و تاریخی است. این اثر به جای هیجان و قتل عام ایلیداد، از یک آرامش مطبوع برخوردار است. بعضی ممکن است از شخصیت آینیاس که خود را با این جمله معرفی می‌کند که "من آینیاس وظیفه شناس هستم،" خوششان نیاید. برخی از محققان معاصر سعی می‌کنند معنی واقعی انه‌اید را به عنوان مطالبی تبلیغاتی برای آگوستوس و بزرگداشت یک حکومت مطلقه تحت رهبری خوب، مهربان و وظیفه شناس محکوم کنند.

آینیاس پیروان خود را از ویرانه‌های تروآ بیرون برد تا روم جدیدی بنا کند، درست همان گونه که آگوستوس مردم روم را در جریان جنگ و مصیبت رهبری کرد تا نظم جدیدی را برقرار سازد. آینیاس مردی وظیفه شناس است. در رمان ۱۹۸۴ او بر این نیز مردی وظیفه شناس بود. او معتقد بود که با شکنجه و نیستون به وظیفه خود عمل می‌کند. خوانندگان ممکن است بپرسند پس چه فرقی بین مردی با وجدان که وظیفه خود را انجام می‌دهد و یک افسر نازی که او هم وظیفه خود را انجام می‌دهد، وجود دارد. از نظر ویرژیل این تفاوت در وجدان یا قطب‌نمای اخلاقی افراد است، اعتقاد داشتن به درست و غلط مطلق که ناشی از ایمان به خداوند است.

انه‌اید اثری عمیقاً مذهبی است. این اشعار اعتقاد به خدا و وظیفه الهی که خداوند به انسان و به یک ملت داده است را جدی می‌گیرد. در آغاز اولین کتاب انه‌اید، آینیاس محکوم به سرنوشت است. تروآ سقوط کرده، آینیاس همسرش را از دست داده و ملت خود را نیز از دست داده است. او با بقایای کوچکی از جمعیت تروآ سرگردان و تحت تعقیب یونو^۱ ملکه آسمان و همسر ژوپیتر^۲ خدای آسمان‌ها قرار دارد. یونو خود را وقف شهر کارتاژ^۳ (شهری باستانی در شمال آفریقا جایی که امروزه کشور تونس قرار گرفته) کرده و می‌خواهد کارتاژ به تمام دنیا حکمرانی کند. اما متوجه می‌شود که اگر آینیاس موفق شود و وظیفه خود را انجام دهد، روم در نهایت غلبه کرده و کارتاژ را نابود خواهد

۱. Juno.

۲. Jupiter.

۳. Carthage.

کرد. او برای جلوگیری از رسیدن آینیاس و پیروانش به ایتالیا و تاسیس رم جدید، طوفانی به پا می‌کند تا آینیاس و هوادارانش را از مسیرشان منحرف کند. طوفان آنها را به سواحل شمال آفریقا می‌برد. ملکه کارتاژ به نام دیدو^۱ آینیاس را می‌پذیرد و به او دلداری می‌دهد.

دیدو از آینیاس می‌خواهد که جنگ تروآ و تصرف شهر تروآ را برایش شرح دهد. آینیاس در باره مردم تروآ سخن می‌گوید که باور داشتند پیروزی از آن آنها است و این که یونانیان بعد از ده سال جنگ مجبور به ترک تروآ شدند. سپس مردم تروآ اسب چوبی را که به اعتقاد آنها هدیه‌ای از طرف خدایان بود به شهر خود آوردند و شب هنگام یونانیان از داخل آن اسب بیرون آمدند و شهر را ویران کردند. آینیاس متوجه می‌شود که در برابر آخرین نفر از تروآیی‌ها وظیفه دارد تا آنها را از خطر ویرانی یونانیان نجات دهد. تروآیی‌ها در سرگردانی با کشتی به راه می‌افتند تا آینیاس پناهگاهی برای آنها پیدا کند و تروآیی جدیدی را در آن راه اندازی کند. در پایان این ماجرا، عشق آینیاس در دل ملکه کارتاژ می‌افتد و این دو عاشق هم می‌شوند. آینیاس از وسوسه ماندن در کارتاژ و حکومت به عنوان همسر ملکه دست بر می‌دارد، زیرا این را خواست خدایان نمی‌داند. ژوپیتر به ونوس^۲ مادر آینیاس می‌گوید که می‌ترسد آینیاس کشته شود و تاسیس روم عملی نگردد، زیرا کتاب سرنوشت نوید امپراتوری بی‌پایانی را برای رومیان می‌دهد. نوید می‌دهد که آینیاس شهر را بنا خواهد کرد و روزی ناجی جهان، آگوستوس، از آنجا برخواهد خاست. پیام آور خدایان، ژوپیتر، علت تأخیر او را از آینیاس می‌پرسد و به او دستور می‌دهد که کارتاژ را ترک کند. آینیاس می‌کوشد از رویارویی با دیدو جلوگیری کند. با این حال دیدو متوجه می‌شود که او در حال رفتن است و سعی می‌کند جلوی او را بگیرد. آینیاس با مردم تروآ بیرون می‌رود و دیدو در ناامیدی دست به خودکشی می‌زند.

آینیاس و همدستان او در ادامه سفر دریایی خود سرانجام در سواحل سرزمین ایتالیا به ناحیه ساحلی کوما^۳ یا قدیمی‌ترین مستعمره یونان در شمال غربی ناپل وارد می‌شوند. آینیاس از غار سیبیل^۴ یا غار زنان غیبگو بازدید می‌کند تا بپرسد چه زمانی رنج آنها تمام می‌شود. یک زن غیبگو می‌گوید که او ابتدا باید به دنیای اموات برود، چون فقط از آنجا راه روم را پیدا خواهد کرد. غیبگو آینیاس را

۱. Dido.

۲. Venus.

۳. Cumae.

۴. Sibyl.

راهنمایی می‌کند و شاخه زرّین^۱ دروازه‌ها را می‌گشاید. او به آینیاس هشدار می‌دهد که راه پایین آسان است، اما سفر برگشت دشوارتر است. آینیاس و غیگو به طرف رودخانه استیکس^۲ مرز بین زمین و دنیای اموات پایین می‌روند، جایی که خارون^۳ قایقران منحوسی که مردگان را از رودخانه عبور می‌دهد حاضر نمی‌شود آنها را به سوی دیگر ببرد، چون آینیاس زنده است. وقتی آنها شاخه زرّین را نشان می‌دهند، او آنها را از رودخانه عبور می‌دهد. آینیاس دیدو را در میان سایه‌ها و ارواح کسانی می‌بیند که برای عشق جان باختند، اما دیدو حاضر به صحبت با او نمی‌شود. بخش دیگری از دنیای مردگان شامل قسمتی پرآتش برای کسانی است که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند که هرگز قابل بخشش نیستند. در یک قسمت دوست داشتنی، آینیاس ارواحی را می‌بیند که منتظر بازگشت به جهان بالا هستند. در این قسمت آینیاس پدرش آنخیسس^۴ را می‌بیند، و پدر به او نشان می‌دهد که انجام وظیفه او را به کجا که نمی‌رساند، و تقوا، شرافت، تعهد، انجام وظیفه و شجاعت چه نتیجه‌ای به بار خواهد آورد، فضایی که در مفهوم رومی پیتاس^۵ خلاصه می‌شوند. پیتاس تجسم انسانی با این فضایل است که مظهر وظیفه شناسی نسبت به دولت، خدایان، و خانواده می‌باشد.

آنخیسس به آینیاس می‌گوید که همه چیز در جهان از خدا، از ترکیب روح الهی، ذات الهی و عقل الهی با یکدیگر نشأت می‌گیرد. روح و ذهن الهی به هر مخلوقی یک شراره الهی داده است که همان روح اوست و بر عهده هر موجودی وظیفه زیستن با عدالت را گذاشته است. روح انسان الهی است، اما جسم روح را در قفس خود احاطه کرده و با خواسته‌های جسمانی به روح فشار می‌آورد. آنخیسس به آینیاس می‌گوید که در هنگام مرگ همه مردم در جهان مردگان نسبت به اعمالشان مورد سنجش قرار خواهند گرفت. کسانی که زندگی پاکی داشته‌اند به ستارگان می‌پیوندند و دیگر هرگز کالبدی ندارند، بعضی دیگر، گناهکاران کوچکتر باید ابتدا تاوان کار بدی را که انجام داده‌اند، بپردازند، و سپس به زندگی دیگر باز گردند. قبل از بازگشت به زندگی بعدی از رودخانه فراموشی^۶ جرعه‌ای می‌نوشند تا زندگی قبلی خود را به یاد نیآورند. سپس آنخیسس به آینیاس نشان می‌دهد که خدا چه چیزی را برای او مقدر کرده است - صف طولانی بزرگانی که مظهر شکوه و جلال روم هستند، از جمله پسرش که شهری عظیم را بنا خواهد کرد، رومولوس^۷ اولین پادشاهی که روم را

۱. Golden Bough.

۲. River Styx.

۳. Charon.

۴. Anchises.

۱. *pietas*.

۲. River of Forgetfulness.

۷. Romulus (۷۷۱-۷۱۷ ق. م.).

بنیان خواهد نهاد، و جنگجویان رومی مانند اسکویپو^۱ که کارتاژ را شکست خواهند داد. این صف با آگوستوس به اوج خود می‌رسد، کسی که صلح را برای جهان به ارمغان خواهد آورد و مرزهای امپراتوری روم را تا اقصی نقاط گیتی گسترش خواهد داد.

آینیاس اکنون خواست خدایان را درک می‌کند و می‌فهمد که احساس وظیفه او درست است، زیرا به خواست خدایان متکی است. آینیاس از دنیای مردگان بیرون می‌رود و تشخیص می‌دهد که مأموریت او بازسازی تروا نیست، بلکه ایجاد یک ملت نوین و قدرتمند است. این آگاهی به او جرات می‌دهد تا دوباره جنگ را آغاز کند. جنگی به ظاهر غیرضروری در ایتالیا روی می‌دهد که ناشی از حسادت و بدخواهی کسانی است که با سرنوشت روم بازی می‌کنند. آینیاس تا بخش پایانی انه‌اید هواداران خود را در نبرد تا پیروزی رهبری می‌کند. آخرین پیروزی آینیاس زمانی روی می‌دهد که او بر منبع جنگ و ناآرامی غلبه می‌کند، و ترنوس^۲ جنگ سالار مقتدر منطقه اتروسک^۳ (ایتالیای مرکزی) که مظهر مقاومت نهایی در برابر خواست خدایان بود را دستگیر می‌کند. با غلبه آینیاس بر ترنوس، ترنوس به التماس می‌افتد، اما آینیاس می‌داند که ترنوس را باید کشت. در پایان حماسه انه‌اید، روح ترنوس ضجه زنان به دنیای مردگان سرازیر می‌شود.

۱. Scipio Africanus (۱۸۳-۲۳۶ ق.م).

۲. Turnus.

۳. Etruscan.

خطابه پریکلس و نطق لینکلن

هر دو رهبر رویایی برای ملت‌های خود داشتند. این رویا هم برای پریکلس^۱ و هم برای آبراهام لینکلن^۲ ملت‌های آنها به عنوان رهبر جهان بود. الگویی برای جهان با نگاه همه جهان به آن یا ایالات متحده به عنوان بهترین امید برای نوع بشر.

انه‌اید اثر باشکوه شعر لاتین، بر همه نسل‌های متعاقب خود در ادبیات اروپا تأثیر داشته است. این اثر سخنی از آرمان رومی در مورد رسالت ملت روم است: هدایت جهان به عصر جدیدی از صلح و رفاه و متحد کردن جهان تحت حاکمیت روم. به گفته ویرژیل مأموریت یونانیان آفریدن علم و هنر بود، در حالی که مأموریت روم چیرگی بر مستکبران و دستگیری از مستضعفان بود. انه‌اید همچنین بیانی فلسفی در باره وظیفه است، موضوعی که همه باید به آن توجه کنند. وظیفه ما چیست؟ چگونه آن را انجام دهیم؟ آیا ما برای مأموریت خاصی به این دنیا آورده شدیم، یا بی‌هدف با جریان حوادث سرگردانیم؟

در نهایت، انه‌اید حماسه‌ای درباره جنگ است. آینیاس یک جنگجو و دولتمرد بود. اشعار این کتاب با پیامدهای جنگ تروا و ویرانی آن شهر آغاز می‌شود، و با جنگی به پایان می‌رسد که آینیاس و اهالی تروا آن را نمی‌خواستند، جنگی که به مردم تروا در ایتالیا تحمیل شد. در نتیجه این جنگ ایتالیا متحد شد و روم جدیدی بنیان نهاده شد. در پاسخ به این پرسش که آیا جنگ‌ها مشکلی را حل می‌کنند، ویرژیل می‌گوید که جنگ باعث ایجاد روم شد.

جنگ در تاریخ بشر امری دائمی بوده است. اولین سند تاریخی مکتوب مربوط به مصر باستان است. این سند یک لوحه تزئینی است که قدمت آن به حدود سه هزار سال قبل از میلاد می‌رسد، و

۱. Pericles (۴۹۵-۴۲۹ م. ق.).

۲. Abraham Lincoln (۱۸۰۹-۱۸۶۵).

جنگ‌های شاه نارمر^۱ را برای متحد کردن مصر به تصویر می‌کشد. نسل‌هایی که در جنگ‌های جهانی اول و دوم شرکت کردند، بر این باور بودند که برای پایان دادن به همه جنگ‌ها در حال مبارزه هستند. اغلب اوقات وظیفه یک دولتمرد بزرگ است که ملتی را به جنگ بکشانند، همان طور که وظیفه شهروندان آن ملت است که در جنگ شرکت کنند. انسان متفکر باید پرسد که جنگیدن برای کشورش مهمتر است یا موضع گرفتن و گفتن این که جنگ اشتباه است و هیچ جنگی درست یا موجه نیست. جنگ بحث دموکراسی یا دیکتاتوری نیست. قرن بیستم دموکراتیک‌ترین عصر تاریخ بوده است، اما قرنی پر از جنگ هم بوده است. دولتمردان بزرگ دموکراتیک ملت‌های خود را با این باور که مصلحت بیشتری در کار است، به جنگ سوق داده‌اند.

در این قسمت راجع به دو تن از چنین دولتمردانی صحبت خواهیم کرد: پریکلس از آتن دموکراتیک در قرن پنجم قبل از میلاد و آبراهام لینکلن رئیس جمهور آمریکا در دوران جنگ‌های داخلی این کشور. پریکلس و لینکلن هر دو دارای چهار ویژگی بودند که یک دولتمرد را از یک سیاستمدار صرف متمایز می‌کند. هر دو اصولی اساسی را رعایت می‌کردند که بنیان محکم اعتقادات آنها بود و تغییر نمی‌کرد. یک دولتمرد اصول اعتقادی خود را برای رضایت نظرسنجی‌های عمومی تغییر نمی‌دهد. هم لینکلن و هم پریکلس اصول خود را بر پایه دموکراسی، یعنی حکومت مردم، از طرف مردم، و برای مردم بنا نهادند. هر دو رهبر دارای یک درک درست و قطب‌نمای اخلاقی بودند که آنها را در طول زندگی هدایت می‌کرد. هر یک از آنها حسی از درست و غلط مطلق داشتند. لینکلن و پریکلس هر دو رویایی از ملت خود به عنوان الگویی برای جهان داشتند. هر دو توانایی ایجاد یک توافق عمومی برای دستیابی به آن رویا را داشتند. آنها سخنوران چیره دستی بودند که از قدرت بیان خود برای گرد آوردن هموطنان خود و هدایت آنها به درک لزوم جنگ استفاده می‌کردند.

پریکلس و لینکلن هر دو رهبری ملت‌های خود را در جنگ‌های بزرگ داخلی به عهده گرفتند. جنگ بین آتن و اسپارت از سال ۴۳۱ تا ۴۰۴ قبل از میلاد یک جنگ داخلی بود. آتنی‌ها و اسپارت‌ها به یک زبان صحبت می‌کردند، خدایان مشترکی را می‌پرستیدند و مدتی با هم متحد بودند. به همین ترتیب، در طول جنگ داخلی آمریکا دو طرف خود را متفاوت می‌دانستند، اما به یک زبان صحبت

۱. King Narmer (۳۲۷۳-۲۹۸۷ م.ق.).

می‌کردند، کتاب‌های مشابهی را می‌خواندند، خدای واحدی را می‌پرستیدند و هر دو از خدا انتظار پیروزی داشتند. هم پریکلس و هم لینکلن هر دو به دنبال این جنگ‌ها بودند. پریکلس معتقد بود که یونان نمی‌تواند بین دموکراسی آتن و جمهوری اسپارت با آزادی‌های محدود تقسیم شود. او معتقد بود که دنیای یونان باید تحت دموکراسی آتن متحد شود. به محض این که ایالت‌های جنوبی لزوم جنگ را برای لینکلن توجیه کردند، او ماموریت خود را برای پایان دادن به برده‌داری آغاز کرد و هفتاد و پنج هزار داوطلب را برای راهپیمایی در ریچموند^۱ بسیج کرد. جنگ داخلی آمریکا به برده‌داری پایان داد و مشخص کرد که آمریکایی‌ها در درجه اول شهروندان ایالات متحده هستند تا شهروندان ایالت‌هایی که در آن ساکنند.

هم برای لینکلن و هم برای پریکلس سخنرانی در مراسم تشییع جنازه فرصتی را فراهم کرد تا دیدگاه‌های خود را برای ملت بیان کنند و توضیح دهند که چرا جنگ لازم است. پریکلس سخنرانی مراسم تشییع جنازه^۲ را در سال ۴۳۰ قبل از میلاد در اولین زمستان جنگ ایراد کرد. اجساد کسانی که در جریان جنگ بین آتن و اسپارت کشته شده بودند به آتن باز گردانده شده بودند و برای یک مراسم عمومی به گورستان آورده شدند.

پریکلس به دلیل عقل برتر خود و به دلیل این که رهبر منتخب و دموکراتیک ملتی آزاد بود، به عنوان سخنران انتخاب شد. او در سخنرانی خود اظهار داشت که اکثر افرادی که نطق‌های مشابهی کرده‌اند طوری صحبت کرده‌اند که گویی در حال تجلیل از مردانی هستند که در گذشته‌اند. پریکلس گفت که آتنی‌ها نمی‌توانند این مردان را گرامی بدارند، مردگان با کاری که انجام دادند آتن را گرامی داشتند. پریکلس به جای ادای احترام به کسانی که مرده بودند، می‌خواست در مورد ملتی صحبت کند که این افراد برای آن جان باختند. آن ملت یک دموکراسی بود که بر اساس آرمان بیشترین خیر و صلاح برای حد اکثر مردم بنا شده بود. این ملتی بردبار بود که به مردم اجازه می‌داد آن گونه که می‌خواهند زندگی کنند تا مادامی که به دیگران آسیبی نمی‌رسانند، این ملتی بود که از قوانین خود تبعیت می‌کرد و می‌خواست که شهروندانش در کمال آسایش باشند. پریکلس گفت شهروندانی که به خاک سپرده می‌شوند بسیار میهن پرست بودند، و می‌دانستند شریف‌ترین کاری که می‌توانند

۱. March on Richmond.

۲. Funeral Oration.

انجام دهند این است که برای کشور خود بمیرند. آنها اهداف و آرزوهای خود کنار گذاشتند تا ملت‌شان پایدار بماند و الگوی جهانیان باشد. پریکلس ادامه داد کسانی که به خاک سپرده می‌شوند چالشی برای کسانی که باقی ماندند به جای گذاشتند: بازماندگان باید بپاخیزند و مبارزه را دنبال کنند تا ثابت کنند که شایستگی این درگذشتگان را دارند، مطمئن شوند که جنگ به پایان موفقیت‌آمیزی می‌رسد و دموکراسی آتن از بین نخواهد رفت.

لینکلن خطابه گتیسبرگ^۱ را در نوزده نوامبر ۱۸۶۳ در مراسم گشایش یک گورستان ملی ایراد کرد. فکر ایجاد گورستان ملی پس از نبردی که از اول تا سوم ژوئیه ۱۸۶۳ در گرفت، مطرح شد. در سپتامبر همان سال، فرماندار پنسیلوانیا سواره از صحنه جنگ بازدید کرد و از دیدن اجساد در حال پوسیدن سربازان فدرال که برای کشورشان جان باخته بودند، خشمگین شد. او از فرمانداران ایالت‌های دیگر درخواست کرد تا سربازان را به طور مناسب دفن کنند، و به این ترتیب پولی برای یک گورستان جمع‌آوری شد. یکی از فرمانداران گفت که رئیس‌جمهور ایالات متحده باید در این مورد سخنرانی کند، اما سایر فرمانداران معتقد بودند که سخنرانی او بسیار جنجال برانگیز خواهد بود، او سخنران خوبی نیست و فقط چند مطلب نامناسب خواهد گفت. در عوض، ادوارد اورت^۲ سخنران اصلی مراسم شد. اما لینکلن در سخنان خود به هموطنانش گفت که جنگ برای چه بود.

لینکلن در ابتدای سخنرانی به انجیل و عبارت "هشتاد و هفت سال پیش" استناد کرد. او سال پیدایش یک ملت منحصر به فرد را به مخاطبان خود یادآور شد: "پدران ما در این سرزمین ملت جدیدی را به وجود آوردند که رویای آزادی در سر داشت و خود را وقف رسیدن به این خواسته کردند که همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند." به وجود آوردن یا به دنیا آوردن دومین استعاره‌ای است که لینکلن در این سخنرانی از آن استفاده کرد؛ به وجود آوردن یک ملت، درست مانند بچه دار شدن و به دنیا آوردن یک فرزند، کار دشواری است. این ملت جدید به طور خاصی منحصر به فرد است، زیرا "با اندیشه آزادی" به وجود آمده و متعهد به برابری است. "ما اکنون درگیر یک جنگ داخلی بزرگ هستیم و در بوته آزمایشیم که آیا این ملت یا هر ملتی که این چنین متعهد و فداکار است، می‌تواند در بلند مدت دوام بیاورد." این مطلب چیزی است که باید به تجربه ثابت شود. یک سؤال باقی می‌ماند: آیا

۱. Gettysburg.

۲. Edward Everett.

این ملت زنده خواهد ماند؟ در زمان نطق لینکلن کمتر از صد سال از عمر ایالات متحده می‌گذشت، آینده آن نامعلوم بود. کشور در حال جنگ بود، زیرا دیگران می‌خواستند اصل اساسی برابری آن را از بین ببرند. "ما در یکی از میدان‌های بزرگ این جنگ گرد آمده‌ایم." لینکلن کلمه بزرگ را تکرار می‌کند، زیرا این تنها کلمه مؤثر است. "ما آمده‌ایم تا قسمتی از این زمین را به عنوان آرامگاه ابدی برای کسانی اختصاص دهیم که اینجا جان خود را فدا کردند تا این ملت زندگی کنند." لینکلن در دو جمله توضیح داد که جنگ برای چه بود و چرا جنگ شد - تا ملت پایدار بماند. در هیچ یک از جنگ‌های اخیر آمریکا از جمله جنگ عراق و ویتنام دلیل جنگ به مردم به این اختصار گفته نشده است. لینکلن با کار دشوارتری روبرو بود که توضیح دهد چرا آمریکایی‌ها هموطنان آمریکایی خود را می‌کشند. او همچنین با استناد به روح مسیحیت گفت که این رفتگان مانند مسیح جان دادند تا دیگران زنده بمانند.

او ادامه داد: "این کار ما کاملاً مناسب و بجا است. اما در یک مفهوم بزرگتر، ما نمی‌توانیم این زمین را وقف آنها کنیم، نمی‌توانیم این زمین را متبرک اعلام کنیم، نمی‌توانیم آن را مقدس کنیم. مردان شجاعی که چه زنده و چه مرده در اینجا جنگیدند، به آن تقدس بخشیده‌اند، کاری به مراتب بالاتر از توان ناچیز ما برای افزودن چیزی به آن یا کاستن چیزی از آن کرده‌اند." وقف کردن، متبرک کردن، و مقدس کردن کلمات مذهبی هستند. این مردان با جان باختن برای کشورشان این زمین را مقدس کرده‌اند. "جهان توجه چندانی نخواهد کرد و به یاد نخواهد آورد که ما در اینجا چه می‌گوییم، اما هرگز نمی‌تواند کاری که آنها در اینجا انجام دادند را فراموش کند." وقتی آمریکایی‌ها هنگام عبور از سرزمین مقدس گتیسبرگ دیگر تحت تأثیر قرار نگیرند، آرمان‌های کسانی که جنگیدند افسانه‌ای بیش نخواهد بود. "بر ما بازماندگان است که خود وقف کار ناتمامی کنیم که این رفتگان در اینجا برایش جنگیدند و تا کنون چنین شرافتمندانه آن را پیش برده‌اند." لینکلن مانند پریکلس به زمان حال برمی‌گردد: زندگان باید این چالش را بپذیرند. "بر ماست که در اینجا خود را وقف وظیفه خطیری کنیم که پیش روی ما باقی مانده است... که ما در اینجا بر عزم خود راسخیم که این رفتگان بیهوده جان ندادند، که این ملت به خواست پروردگار ناظر تولد جدیدی از آزادی خواهد بود و دولت آن از طرف مردم، توسط مردم، برای مردم از صحنه گیتی محو نخواهد شد." اگرچه در اعلامیه استقلال آمریکا چهار بار از خداوند نام برده شده یا به آن اشاره شده، اما قانون اساسی

آمریکا از خدا نامی نمی‌برد. به علاوه، برده داری را محکوم می‌کند. لینکلن بیان می‌کند که قانون اساسی یک نقص دارد. ایالات متحده باید تولد جدیدی از آزادی داشته باشد، و باید تحت مشیت الهی باشد، خدایی که همه انسان‌ها را برابر آفریده است.

اگرچه لینکلن در ابتدای سخنرانی از کلمه آزادی استفاده کرد، اما در پایان آن نیز آن را به کار برد. اصطلاح آزادی به آزادی سیاسی اشاره دارد. لینکلن می‌گوید که ایالات متحده در مورد آزادی واقعی کل نژاد بشر است. مخاطبان عمدتاً مسیحی لینکلن می‌دانستند که "از روی زمین هلاک نخواهیم شد" منطبق با آیه معروف انجیل یوحنا است که می‌گوید: "زیرا خدا جهان را چنان دوست داشت که یگانه پسر خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد." لینکلن دوباره هریک از این سربازان را به مسیح تشبیه کرد، انسانی که رنج کشید و جان باخت تا ملت زنده بماند.

لینکلن مرد متظاهر مذهبی نبود، اما معتقد بود - و با ادامه جنگ بیشتر متقاعد شد که به این وظیفه فراخواهده شده بود تا به گناه بزرگ برده داری پایان دهد. هم پریکلس در سخنرانی طولانی خود در مراسم تشییع جنازه و هم لینکلن در نطق دو دقیقه‌ای باشکوه خود بیان کردند که شریف‌ترین کاری که کسی می‌تواند انجام دهد این است که برای کشورش بمیرد. هم مردم آتن و هم سربازان جنگ داخلی آمریکا با این اعتقاد به حرکت در آمدند.

در جبهه غرب خبری نیست

رمارک

پسران در فرانسه، انگلستان، آلمان، ایتالیا و ایالات متحده آموزش میهن پرستی دیدند. کتاب‌هایی که خواندند و زبان‌های یونانی و لاتینی که یاد گرفتند، تاریخی که مطالعه کردند، همه بر شکوه جنگ و شرافت جان باختن در راه میهن تأکید می‌کردند.

در قسمت قبل مفهوم وظیفه را بررسی کردیم. دو اثر بزرگ را که به عنوان نمونه برای نشان دادن این مفهوم مورد استفاده قرار دادیم عبارتند از "سخنرانی مراسم تشییع جنازه" پریکلز که در زمان جنگ داخلی بین آتن و اسپارت در ۴۳۰ قبل از میلاد ایراد شد، و "نطق گتیسبرگ" که آبراهام لینکلن آن را در نوزده نوامبر ۱۸۶۳ در طول جنگ داخلی در ایالات متحده ایراد کرد. هم پریکلز و هم لینکلن به هموطنان خود گفتند که مهمترین وظیفه آنها این است که برای کشور خود بمیرند.

مسئله وظیفه یکی از مهمترین مسائل است. آیا مردن برای وطن شریف ترین کاری است که یک انسان می‌تواند انجام دهد؟ به نسلی که در سال‌های قبل از سال ۱۹۱۴ بزرگ شده بود، آموخته بودند که مردن برای کشور واقعاً شرافتمندانه است. پسران طوری تربیت می‌شدند که میهن پرست باشند و به آنها از شکوه جنگ گفته می‌شد. در ماه اوت سال ۱۹۱۴ مردها با شوق فراوان راهپیمایی کردند تا فرصتی برای مبارزه کردن به خاطر کشورشان پیدا کنند. این افراد نگران بودند که مدت جنگ کوتاهتر از آن باشد که بتوانند دست به عملیاتی بزنند. بعد از چهار سال جنگ جهانی اول، بسیاری از کسانی که جان سالم به در بردند متقاعد شده بودند که احمقانه‌ترین کار ممکن مردن برای کشور است

می‌توان ادعا کرد که سیاستمداران و شاعران چیزی از جنگ نمی‌دانند. فقط سربازان رزمنده وحشت

جنگ را درک می‌کنند. اریش ماریا رمارک^۱ چنین سربازی در ارتش قیصر^۲ امپراتور آلمان در جنگ جهانی اول بود. رمان رمارک صرفاً به عنوان سندی است برای "نسلی که در جنگ نابود شد، حتی آنهایی از که از گلوله‌های جنگ جان سالم به در بردند." در جبهه غرب خبری نیست در سال ۱۹۲۸ منتشر شد. این کتاب یک رمان قوی و پر از شخصیت‌هایی است که دارای اهمیت هستند. رمان به یک سبک محکم و با آلمانی فشرده نوشته شده که می‌تواند یادآور یک همینگوی آلمانی باشد. این بهترین رمانی است که تا کنون در مورد جنگ نوشته شده است. این اثر بی‌هویت بودن و گمنامی وحشتناک جنگ مدرن را به تصویر کشید و روی نسلی از جوانان اروپایی تأثیر گذاشت که در انگلستان سوگند یاد کردند که "دیگر هرگز برای شاه و کشور مبارزه نکنند." در جبهه غرب خبری نیست احساساتی را نشان می‌دهد که هیچ چیز ارزش یک جنگ دیگر را ندارد. این رمان راه را برای سیاست‌های مماشات در بریتانیا و فرانسه هموار ساخت که در واقع جنگی دیگر و حتی وحشتناک‌تر را اجتناب ناپذیر کرد.

پیام در جبهه غرب خبری نیست این است که جنگ یک فریب بزرگ است که توسط رهبران نالایق علیه مردم عادی صورت می‌گیرد. رمارک کهنه‌کار جنگ جهانی اول، این اثر را در سال ۱۹۲۸ منتشر کرد. در جبهه غرب خبری نیست، ماجرای جنگ و هزینه‌های جنگ را از دید یک سرباز معمولی به نام پل باومر^۳ شرح می‌دهد. در مقدمه کتاب رمارک می‌نویسد که در جبهه غرب خبری نیست نه یک کیفرخواست است و نه یک اعتراف. غرض از این کتاب بیان ساده داستان نسلی است که در جنگ نابود شد.

داستان در سال ۱۹۱۶ در اواسط عملیات نظامی آغاز می‌شود، زمانی که پل باومر مدت دو سال در ارتش آلمان بود. پل جوان خوشحالی بود. گروهان او ۱۵۰ نفر داشت، اما تعداد آنها در جنگ به ۸۰ نفر کاهش یافت. چون جیره برای ۱۵۰ داده شده بود، افراد بازمانده به اندازه کافی غذا داشتند. سربازان موافق بودند که از هیچ کس در فرانسه متنفر نیستند و در حال جنگ هستند، زیرا دیپلمات‌ها و سیاستمداران آنها نمی‌توانند راه دیگری برای حل و فصل اختلافات خود بیندیشند. پل و سربازهای

۱. Erich Maria Remarque (۱۸۹۸-۱۹۷۰).

۳. Paul Bäumer (۱۸۹۶-۱۹۲۷).

۲. Kaiser (۱۸۵۹-۱۹۴۱).

دیگر خاطرات سربازی خود را به یاد می‌آورند. پل تا زمان شروع جنگ دانش آموز مدرسه بود. معلم درس‌های کلاسیک و ادبیات او، کانتورک^۱ در ماه اوت ۱۹۱۴ به دانش‌آموزان گفته بود که آنها جوانان آهین آلمان هستند و کشورشان آنها را به انجام وظیفه‌ای مهم فراخوانده است. او پل را به عنوان رهبر گروه تشویق کرده بود که به خدمت سربازی برود، ولی دانش‌آموزان یکی یکی در جنگ کشته می‌شدند. کم‌ریش^۲ پسر نوزده ساله‌ای که در ابتدا نمی‌خواست به خدمت برود، اولین کسی بود که کشته شد. پل و همکلاسان او به عیادت رفقای مجروح خود در چادر بیمارستان می‌رفتند. مردی را دیدند که نگران چکمه‌هایش است، اما نمی‌داند که پایش را از دست داده است.

پل متوجه می‌شود که زندگی او به رضایت از یک شکم پر و سیگار به اندازه کافی برای گذراندن یک روز خلاصه شده است. آنچه در مدرسه یاد گرفته بود بی‌ربط بود: مهارت‌های مفیدی مانند روشن کردن سیگار در باد یا هشیاری در هنگام بمباران به او آموزش داده نشده بود. پل به جبهه باز می‌گردد و متعاقباً درگیر نبردی در یک گورستان می‌شود. او با یک سرباز فرانسوی به داخل گودالی که بمب ایجاد کرده بود، می‌پرند و پل او را با چاقو زخمی می‌کند. بمباران تمام شب تا روز بعد ادامه دارد. پل متوجه می‌شود که مرد فرانسوی نیز یک انسان است و با او احساس همدردی می‌کند. فرانسوی می‌میرد. پس از پایان بمباران، پل با ترس و لرز به خطوط جبهه آلمان باز می‌گردد. پل می‌گوید قصد دارد برای خانواده فرانسوی نامه‌ای بنویسد و به آنها بگوید که چقدر متأسف است. به او گفته می‌شود که صبر کند تا روز بعد، زمانی که این ماجرا را فراموش کند. پل می‌فهمد که جنگ مردها را به آدمکش تبدیل می‌کند. درس‌های مدرسه در روزهای یکشنبه هیچ ارتباطی به دنیای او ندارند: "با دیگران چنان رفتار کن" به معنای کشتن آنهاست. هدف یک سرباز این است که تا حد امکان مردم را بکشد و دزدی کند تا بتواند زنده بماند. وحشت جنگ نه تنها در گلوله‌های توپ و خمپاره، بلکه در حملات گازی نیز دیده می‌شد. این حملات نشان می‌دهند که فکر دانشمندان در کار است و کشورهای بزرگ دانشمندان و مهندسان خود را به ساختن سلاح‌های خطرناک وا داشته‌اند.

پل در سال ۱۹۱۷ به مرخصی به خانه می‌رود. مادرش سرطان دارد، اما خوراک مخصوصی با سیب زمینی و مربا پخته است. این غذا چیزهایی را که پل از دست داده به یادش می‌آورد. پدرش با افتخار

۱. Kantorek.

۲. Kemmerich.

او را به میخانه‌ای می‌برد، جایی که دوستان پدرش از او می‌خواهند که تعریف کند در جبهه چه خبر است. وقتی پل توضیح می‌دهد که تعداد آلمانی‌ها از زمان ورود آمریکا به جنگ پنج برابر شده و یک موج بزرگ حمله بیهوده خواهد بود، او را متهم به منفی‌بافی و شکست می‌کنند. ناگهان سر و کله پروفیسور کانتورک پیدا می‌شود و از پل می‌خواهد که شاگردانش را بیشتر تشویق به نامنویسی برای سربازی کند و به آنها بگوید که جبهه چه شکلی دارد. پل به دانش آموزان می‌گوید که سربازان عمدتاً سعی می‌کنند کشته نشوند. کانتورک از حال و احوال شاگردان ممتازی که با پل به جبهه اعزام شده بودند جويا می‌شود، و پل توضیح می‌دهد که از پانزده نفر اولیه فقط چهار نفر باقی مانده‌اند. پروفیسور می‌گوید که مرگ آنها پرافتخار بوده، زیرا برای کشور خود جان باختند، اما پل به خوبی متوجه این ریاکاری می‌شود.

پل به جبهه بر می‌گردد و می‌گوید ایکاش به خانه نمی‌رفتم. او به این نتیجه رسیده است که کل سنت فرهنگ اگر به جنگ اجازه دهد بی‌معنی است. او متوجه می‌شود که از درون مرده است. پل و یک رفیق بزرگتر او به نام کاتچینسکی^۱ (کت) در سفری که به دنبال غذا می‌رفتند درگیر تیراندازی می‌شوند. به نظر می‌رسد که پای کت شکسته است و پل باید او را روی دوش خود به سمت چادر بیمارستان ببرد. پل می‌فهمد که با کت تجربیات مشترک و سخت‌تری را پشت سر گذاشته تا با پدرش. او از کت می‌خواهد که بعد از بازگشت به خانه با او در تماس باشد. به ناگهان هواپیمایی در آسمان دیده می‌شود که بمبی را می‌اندازد و یک ترکش آن به کت اصابت می‌کند و او را می‌کشد.

اکنون گروهان پل پر از پسران جوان شده و به نظر می‌رسد که این جوانان فقط می‌دانند که چطور کشته شوند. جنگ یکی پس از دیگری به حملاتی بی‌معنی و بیهوده تبدیل شده است. تابستان سال ۱۹۱۸ فرارسیده است و هنوز جنگ ادامه دارد. در نوامبر ۱۹۱۸ علائم روشنی به چشم می‌خورد که جنگ رو به پایان است، قرارداد آتش‌بس امضا خواهد شد، و به این ترتیب پل از این تجربه جان سالم به در می‌برد.

در انتهای کتاب چندین ستاره به چشم می‌خورد. متن نوشته شده در زیر ستاره‌ها می‌گوید که پل را

۱. Katczinsky (Kat).

مرده پیدا کردند، در حالی که لبخندی بر لب داشت، گویی خوشحال بوده که پایان کار فرارسیده است. جسد پل در روزی چنان آرام پیدا شد که اخبار از جبهه فقط یک خط بود: "در جبهه غرب خبری نیست." ^۱ پل باو مر فقط یک نفر از بیشتر ۱۱ میلیون کشته جنگ بود.

در جبهه غرب خبری نیست احساسات بسیاری را که در جنگ جهانی اول جنگیدند منعکس می‌کند. آثار شاعر انگلیسی ویلفرد اوون^۲ به خوانندگانش فریاد می‌زند که مردن برای کشور خود شیرین و دوست داشتنی نیست. اوون در چهارم نوامبر سال ۱۹۱۸ هفت روز قبل از آتش‌بس درگذشت. جنگ جهانی اول جنگی با هدف بود. این جنگ برای مدت کوتاهی به تمایل آلمان برای تسلط بر اروپا پایان داد. برخی از نویسندگان از جمله شاعر آمریکایی آلن سیگر^۳ در مورد جنگ خویشتن دار بودند. سیگر فارغ التحصیل هاروارد بود که در فرانسه زندگی می‌کرد و به نیروی نظامی خارجی فرانسه پیوست تا بتواند در جنگ شرکت کند. سیگر در چهارم ژوئیه ۱۹۱۶ کشته شد. شعر او با عنوان: "من با مرگ یک قرار ملاقات دارم"^۴ می‌گوید که او "در این قرار ملاقات شکست نخواهد خورد."

پس از جنگ جهانی اول، بسیاری از مردم در تمام سطوح دولتی معتقد شدند که هیچ جنگی ارزش هزینه تلفات و خساراتش را ندارد. با این حال یک پیاده نظام آلمانی به نام آدولف هیتلر باور نداشت که جنگ یک اشتباه بزرگ است، او جنگ را بزرگترین لحظه زندگی خود می‌دانست. در نهایت از آنجا که سیاستمداران انگلیسی و فرانسوی بسیار ضعیف بودند و علیرغم این که عموم مردم معتقد بودند که جنگ یک اشتباه وحشتناک است، جهان ۳۰ سال بعد خود را در جنگی مخرب‌تر درگیر کرد که باعث مرگ ۵۰ میلیون نفر شد.

۱. "Im Westen, nichts Neues."

۲. Wilfred Owen (۱۸۹۳-۱۹۱۸).

۳. Alan Seeger (۱۸۸۸-۱۹۱۶).

۴. "I have a Rendezvous with Death."

منتخبات

کنفوسیوس

کنفوسیوس^۱ تمدن چین را برای مدتی بیشتر از دو هزار سال شکل داد.

در قسمت قبل در بارهٔ رمان ضد جنگ: در جبههٔ غرب خبری نیست، نوشته اریش رمارک صحبت کردیم و این اثر را برای تشریح موضوع وظیفه مورد بررسی قرار دادیم. به نسل جنگ جهانی اول آموخته شده بود که وظیفه آنها جنگیدن برای کشورشان است، و شرافتمندانه‌ترین کاری که می‌توانند انجام دهند این است که برای کشورشان بمیرند. اما این جنگ عظیم این طرز تفکر را زیر سوال برد. جنگ جهانی اول یک جنگ بیهوده نبود. به گفتهٔ وینستون چرچیل فاجعهٔ جنگ جهانی اول این بود که درس‌های آن دور ریخته شد و نسلی از آن جنگ بیرون آمد که وقتی که جنگ دوباره ظاهر شد تمایل به مقاومت در برابر تجاوز را نداشت. چرچیل جنگ جهانی دوم را جنگ غیر ضروری نامید، زیرا مردم متوجه نشده بودند که جلوگیری از تجاوز به مجرد رویدادن آن هزینه کمتری نسبت به زمانی دارد که تجاوز گسترش پیدا کرده است. رمارک در جبههٔ غرب خبری نیست صرفاً مطلبی را بیان می‌کرد که تقریباً همه باور داشتند و می‌خواستند باور کنند. اما نازی‌ها رمارک را تحقیر کردند و او مجبور به ترک آلمان شد. او به هالیوود رفت و در آنجا فیلمنامه نویس شد و با پولت گادارد^۲ هنرپیشه آمریکایی ازدواج کرد. او سرانجام به سوئیس نقل مکان داد.

در اینجا از موضوع وظیفه در جنگ می‌گذریم و به وظیفه در دولت می‌پردازیم، و این که فرد چگونه باید با دولت رفتار کند و دولت چگونه باید با مردم رفتار کند. دولت خوب به نمایندگی از طرف اتباع خود عمل می‌کند، و مهمترین وظیفه آن باید رفاه مردم خود باشد. در این قسمت، سومین معلم بزرگ تاریخ، کنفوسیوس را مورد بحث قرار می‌دهیم. موضوع اصلی وظیفه است، چگونه

۱. Confucius (۴۷۹-۵۵۱ م. ق. م.)

۲. Paulette Goddard (۱۹۲۶-۱۹۷۲).

کنفوسیوس آن را توصیف کرد و چگونگی آن را به شاگردانش آموخت. دومین موضوع آموزش و پرورش است، فرایندی که مردم طی آن وظایف خود را می‌آموزند، و نقشی که یک معلم بزرگ در این آموزش دارد.

تعداد کمی از اندیشمندان در طول تاریخ به اندازه کنفوسیوس تمدنی را تحت تأثیر قرار داده‌اند. حکمت این معلم برای مدتی بیشتر از دو هزار سال زندگی معنوی، سیاسی و اخلاقی چین را هدایت کرد. کنفوسیوس مانند سقراط معلمی بود که به دنبال آموزش تمام شاگردان خود بر اساس این آرمان بود که هر دانش آموز فردی است با نیازها و توانایی‌های فردی، و هدف از آموزش این است که ما را فردی بهتر و شهروندی شایسته‌تر کند. آموزه‌های کنفوسیوس در چین قرن پنجم میلادی به همان اندازه انقلابی بود که سقراط در یونان در این قرن بود. از نظر کنفوسیوس کلّ یک زندگی اخلاقی در این جمله خلاصه می‌شود: "آنگونه که دوست دارید دیگران با شما رفتار کنند با دیگران رفتار کنید." آموزش واقعی، تربیت و تکامل وجدان انسان است. بهترین احساس این است که با وجدان خود و فطرت اخلاقی واقعی خود صادق باشید. در دولت، نتیجه‌گیری عاقلانه این است که حاکمان باید تحصیل کرده باشند و باید به نفع شهروندان خود حکومت کنند تا برای خوشایند خودشان.

کنفوسیوس در ۵۲۲ قبل از میلاد در ایالت لو^۱ در چین به دنیا آمد. او از یک خانواده سرشناس بود. تمدن که با نوشتن، استفاده از فلزات، ساختن بناهای بزرگ و سازمان‌های دولتی پیچیده توصیف می‌شود، تا حدود سال ۱۷۰۰ قبل از میلاد در چین توسعه نیافته بود. تا زمان کنفوسیوس در قرن ششم قبل از میلاد، امپراتور اساساً یک عروسک خیمه شب بازی بود. چین به ایالت‌هایی تقسیم می‌شد که نسبت به امپراتور وفادار بودند، اما در عمل توسط اشراف اداره می‌شدند. کنفوسیوس در ابتدا یک کارمند دولت و رئیس پلیس ایالت لو بود. او یا از خدمات دولتی اخراج شد یا داوطلبانه به تبعید رفت. توجه او به تشریفات و آداب و رسوم در آموزه‌های او اساسی بود. او سال‌هایی را در سفر از ایالتی به ایالت دیگر سپری کرد، به نصیحت پرداخت و به خاطر خردمندی خود مورد احترام قرار داشت. توصیه‌های او به ندرت مورد توجه قرار می‌گرفت و مقام دولتی دیگری به او داده نشد. در سال‌های پایانی زندگی در ایالت لو بازنشسته شد و در همان جا در سال ۴۷۹ قبل از میلاد

۱. Lu.

درگذشت و نشان خود به عنوان یک معلم بر جای گذاشت.

کنفوسیوس به عنوان یک معلم تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است. او تمدن چین را از زمان خود تا قرن بیستم شکل داد. گفته‌ها، آموزه‌ها و آثاری که کنفوسیوس معتقد بود باید مورد مطالعه قرار گیرند، برای نظام آموزشی و کلّ تشکیلات حکومتی اهمیت اساسی داشت. کارمندان دولت در تمام سطوح سخنان او را مطالعه می‌کردند و باید امتحانی را می‌گذراندند که بر پایه آموزه‌های او بود. با این حال برای هر معلم بزرگی، زندگی مربوط به وقایعی نیست که در بیرون اتفاق می‌افتد، بلکه مربوط به رشد فکری و معنوی معلم است. کنفوسیوس در زمانی سه هزار شاگرد داشت. حلقه درونی شاگردان او آنچه را که ما امروزه درباره او می‌دانیم به ما انتقال داده‌اند. او مانند سقراط و عیسی هرگز کتابی ننوشت. شاگردانش حکمت او را در مجموعه‌ای از سخنانش جمع‌آوری کردند. کنفوسیوس اهمیت مطالعه و روش آموزش اخلاق را نیز آموزش داد. همچنین به پیروان خود آموخت که ثابت قدم باشند و حقیقت را بگویند.

کنفوسیوس معتقد بود که اصول اخلاقی باید بر اساس آثار دوران باستان پایه‌گذاری شوند. از نظر کنفوسیوس بریدن با گذشته خود به معنای بی‌ریشه بودن است. آدمی که ریشه ندارد مثل درخت بی‌ریشه واژگون می‌شود. او تاریخ را مطالعه کرد و در جمع‌آوری و ویرایش وقایع تاریخی نقش داشت.

کنفوسیوس گلچینی از اشعار چین را در ۳۰۰ قصیده که به اعتقاد او بسیار مهم بودند، جمع‌آوری کرد. این اشعار همیشه خوانده می‌شدند. کنفوسیوس باور داشت که موسیقی و کلمات شعر وقتی با هم ترکیب شوند برای ایجاد آرامش روحی بسیار ضروری هستند. او با سقراط در این عقیده مشترک بود که روح انسان باید در تعادل و آرامش باشد و موسیقی بیان خارجی این تعادل است. در ابتدا این اشعار ممکن است با آموزش اخلاق بی‌ارتباط به نظر برسند، اما وقتی این پیام‌های به ظاهر بی‌معنی تفسیر شوند، حقیقت را بیان خواهند کرد. این قصیده‌ها برای تمام تمدن چین ابزاری برای بیان حقیقت به دست می‌داد. اغلب برای انتقال یک پیام سیاسی یا شخصی از شعر استفاده می‌شد. هیچ‌کس نمی‌توانست بدون دانستن این اشعار که با روح انسان سخن می‌گفتند، راه کمال و معرفت

را آغاز کند. پیام این اشعار ریشه در دانش تجربی گذشته داشت.

کنفوسیوس به اهمیت انجام مراسم باستانی اعتقاد داشت. به عنوان مثال، قربانی کردن و پوشیدن انواع خاصی از لباس‌ها در مناسبت‌های ویژه برای او مهم بود. او همچنین معتقد بود که آداب و مناسک باید تغییر کنند تا با شرایط جدید سازگاری پیدا نمایند. کنفوسیوس رعایت این آداب را مهم می‌دانست، اما تعادل و آرامش روحی برای او بسیار مهمتر بود. او انجام بعضی از تشریفات را راهی برای هماهنگی با محیط اطراف می‌دید. هماهنگی از آنجا ناشی می‌شود که هر کس جای خود را بشناسد و بداند که از او چه انتظاری می‌رود. وقتی از کنفوسیوس پرسیده شد که چرا به خدمات دولتی باز نگشت، پاسخ داد که یک پدر خوب یا پسر خوب بودن، بهترین کاری است که می‌توانست برای دولت انجام دهد.

از پیروان کنفوسیوس انتظار می‌رفت که از دائو^۱ یا راه حقیقت پیروی کنند. کنفوسیوس عمر خود را صرف جستجوی حقیقت کرد. او زندگی خود را به چند مرحله تقسیم کرد. در سن پانزده سالگی تحصیلات خود را آغاز کرد. در سی سالگی موضع خود را مشخص کرد. منظور این که تصمیم گرفت زندگی خود وقف جستجوی حقیقت کند. در چهل سالگی همه شک و تردیدهایش را کنار گذاشت، یعنی راه خود پیدا کرد و دانست که باید آن را دنبال کند. در پنجاه سالگی کنفوسیوس فهمید که حکم تقدیر برای او چه بوده است: روزگار چنین مقدر کرده بود که جایگاه و سرنوشت مناسب او کار آموزش باشد. قابل توجه است که به گفته شاگردانش، کنفوسیوس هرگز در مورد خدایان صحبت نکرد. مشیت الهی تقریباً هیچ نقشی در تعالیم کنفوسیوس ندارد. او معتقد بود که مردم می‌توانند راه خود را بدون توسل به خدایان بیابند. در شست سالگی "گوش‌های او به درستی شنوا شد." در این سن می‌دانست که باید چه کار کند. در هفتاد سالگی آگاه بود که در راه حقیقت گام بر می‌گذارد.

راه حقیقت، راه احسان و خیرخواهی است. برای کنفوسیوس قاعده طلایی راه خیرخواهی، یعنی راه حقیقت و هماهنگی در جهان است. مسیر خیر و صلاح در شخصیت ما با خرد، شجاعت و عدالت

۱. Dao.

مشخص می‌شود. عدالت یعنی همان کاری را که دوست دارید با شما انجام دهند با دیگران انجام دهید. شجاعت یعنی پایداری در حقیقت و انجام کاری که باید انجام شود، بدون ترس از هیچ پیامدی. خرد - هدف نهایی معلم و جوینده حقیقت - دانستن آنچه است که باید انجام شود. اعتدال، عدالت، شجاعت و خرد در هم می‌آمیزد تا اطمینان حاصل شود که همه این فضایل در هماهنگی با یکدیگر عمل می‌کنند.

می‌توان سه معلم بزرگ تاریخ یعنی کنفوسیوس، سقراط و عیسی را که تاکنون بررسی کرده‌ایم، با یکدیگر مقایسه کنیم. فضایی که از جانب کنفوسیوس توصیه شده همان‌هایی هستند که سقراط نیز از آنها تمجید کرده است. هر دو مرد زندگی خود را وقف آموزش راه فضیلت کردند. کنفوسیوس و سقراط هر دو فیلسوفانی بودند که خود را جستجوگر حقیقت می‌دانستند. هر دو آنها جستجوی خرد را راهی برای رسیدن به حقیقت می‌دیدند. عیسی که در زمان خود به عنوان یک معلم شناخته می‌شد نیز در جستجوی خرد به عنوان راهی برای رسیدن به حقیقت بود. کلمه آموزش^۱ از ریشه لاتین (edu) به معنای "رهنمود کردن به بیرون" گرفته شده است. عیسی، سقراط و کنفوسیوس می‌خواستند حقیقتی را از درون شاگردان یا پیروان خود بیرون بیاورند، حقیقتی که قبلاً وجود داشته، اما با دروغ‌ها و نادرستی دنیا پنهان شده است. کوشش آنها در تغییر مسیر فرد از سرگردانی و بی‌هدفی در زندگی به دنبال کردن راه درست بود. هیچ یک از این سه معلم بزرگ کتابی نوشتند، زیرا هر یک جوینده حقیقت بودند و می‌دانستند که این جستجو برای آنها مادام‌العمر است.

عیسی، سقراط و کنفوسیوس در پیام‌های خود اتفاق نظر داشتند. آنها معتقد بودند که معلم واقعی یک راهنمای اخلاقی است و هدف اصلی آموزش این است که انسان را به انسان بهتری تبدیل کند. کنفوسیوس نیکی را در کسانی می‌دید که با حقیقت و خیرخواهی عمل می‌کردند و با دیگران آن گونه رفتار می‌کردند که می‌خواستند با آنها رفتار شود، و بدین گونه این افراد شهروندان خوبی بودند. اعتقاد هر سه معلم بر این بود که جدا کردن اخلاق خصوصی از وظایف شهروندی غیرممکن است. یک انسان خوب و با اخلاق یک شهروند خوب و اخلاقی هم خواهد بود. این سه معلم در مفهوم رستگاری و آموزش نیز با یکدیگر متفق القول بودند. آنها بر این باور بودند که مردم می‌توانند

۱. education.

اشتباهات زیادی در زندگی مرتکب شوند، اما کسانی که در مسیر حقیقت باقی می‌مانند، در نهایت موجّه خواهند بود. این سه معلم مایل بودند که تناقض گویی‌ها را بپذیرند و به هر فردی فرصتی بدهند که تغییر کند و یاد بگیرد. هم معلمان و هم شاگردان باید تمایل به رشد فکری داشته باشند. از نظر کنفوسیوس کلید واقعی زندگی در مراحل یادگیری قرار دارد. این سه معلم پیام‌های خود را به گوش جهانیان رساندند.

هر سه معلم محدودیت‌های خود را نیز درک می‌کردند. آنها تخصص یا مهارتی را به شاگردان خود منتقل نکردند، اما به شاگردان خود کمک کردند تا اندیشه‌های خود را مطرح کنند. عیسی، سقراط و کنفوسیوس حاضر بودند جان خود را برای حقیقت فدا کنند. هنگامی که کنفوسیوس تهدید به قتل شد، گفت که قاتل احتمالی می‌تواند او را بکشد، اما نمی‌تواند آن حقیقتی را که در او وجودش دارد از بین ببرد. زندگی این سه معلم پیام آنها بود، و زندگی آنها مظهر حقیقتی بود که می‌خواستند دیگران را به سوی آن سوق دهند.

مثنوی

مولوی

خودشناسی مرحله اول برای رسیدن به کمال و سعادت در زندگی است. مرحله دوم محبت است که از آن خارها گل می‌شوند، و مرحله سوم عشق که نیروی برتر از عقل است.

در قسمت قبل به بحث در باره منتخبات کنفسیوس پرداختیم. این مجموعه از سخنان بیانگر اعتقاد کنفسیوس بود که انسان باید راه حقیقت را دنبال کند. در بررسی این اثر به اهمیت وظیفه در دولت، روش آموزش و پرورش و نقش معلم در کار آموزش پرداختیم. مجموعه سخنان و اندیشه‌های این فیلسوف چینی بر رعایت اصول اخلاقی، ایجاد تعادل روحی، حفظ هماهنگی و جستجوی حقیقت تأکید فراوان دارد. به علاوه کنفسیوس را با دو معلم بزرگ دیگر، عیسی و سقراط مقایسه کردیم.

در این بخش از چین باستان به ایران باز می‌گردیم و به بحث در باره مثنوی اثر بزرگ مولوی^۱ و روش مولوی برای رسیدن به حقیقت می‌پردازیم. قبلاً در بررسی شاهنامه فردوسی دیدیم که شاهنامه حماسه ایران پیش از اسلام است. اما مثنوی مولوی کتاب شعر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شاعر و عارف ایرانی حماسه دوران بعد از اسلام و کتابی کاملاً متفاوت با شاهنامه است. این کتاب در سال ۱۲۷۳ میلادی برابر با ۶۵۲ خورشیدی تقریباً ۲۷۰ سال بعد از شاهنامه ضمن آخرین داستان مثنوی با وفات مولانا ناتمام ماند. این اثر بزرگ از ۲۶۰۰۰ بیت شعر و ۶ دفتر و ۴۲۴ داستان تمثیلی تشکیل شده است. شخصیت‌های اصلی داستان‌های گوناگون مثنوی می‌توانند از پیامبران و پادشاهان تا چوپانان و بردگان باشند. حیوانات نیز مانند طوطی نقش مهمی در این حکایت‌ها بازی می‌کنند. مثنوی یکی از مهمترین شاهکارهای فرهنگ ادبیات عرفانی بشر در باره رسیدن انسان به حقیقت و خدا است، تا آنجا که بعضی از ادیبان، مثنوی را تالی کتاب‌های آسمانی خوانده‌اند.

۱. Rumi (۱۲۰۷-۱۲۷۳).

مثنوی در نوع خود کتابی منحصر به فرد، و نه تنها برای زبان و حکمت پارسی و ایران، بلکه در دنیا جزو تعداد کمی از کتاب‌های شاخص است. امروزه جهان مولانا را رومی می‌شناسد، و ترجمه و تفسیر مثنوی او به زبان‌های مختلف به عموم جهانیان تعلق دارد.

مثنوی مانند شاهنامه و دیگر آثار بزرگ جهان به دنبال گشایش زندگی انسان، حل مشکل انسان، و حتی پاسخی به معمای زندگی است. در بسیاری از کتاب‌های بزرگ که تا کنون بررسی کرده‌ایم، از جمله شاهنامه، موضوع اصلی نبرد نیکی با بدی در رفتار انسان‌ها، در اجتماع، بین دو ملیت، دو کشور و در جبهه بیرون است، اما در مثنوی این نبرد به خود انسان یا به خود فرد بر می‌گردد، و این که انسان چگونه باید در درجه اول با خودش، با نفس خود مبارزه کند، و در جمع اگر همه با نفس خود مبارزه کنند، می‌توانند اجتماع سالم‌تری داشته باشند. به این ترتیب، مبارزه‌های جمعی بدون تهذیب نفس و تطهیر روح بی‌فایده است. پیام مولانا در سراسر مثنوی به درون انسان و خودشناسی تکیه دارد. به طور خلاصه، ابزار مولوی برای رسیدن به یک زندگی معنادار، توانایی‌ها و نیروهای درونی انسان مانند خودشناسی، عشق، محبت، فضیلت، بینش و فراست، و الهام و اندیشه است.

مولانا در سال ۵۸۶ هجری خورشیدی برابر با ۱۲۰۷ میلادی، در بلخ از توابع خراسان بزرگ متولد شد. او چهارده ساله بود که هم‌زمان با حمله مغول به همراه پدرش مجبور به مهاجرت از زادگاه خود شد، و بعد از یک سفر طولانی که بیش از یک سال و اندی به درازا کشید در نهایت در قونیه شهر بزرگی در ترکیه فعلی مقیم شد، جایی که مولانا تمام عمر را در آن گذراند. شاید این جدایی از وطن خانوادگی علت این باشد که دیباچه مثنوی با بریدن "نی از نیستان" آغاز می‌شود. البته حکایت جدایی فرد از ریشه خودش مفهوم وسیع‌تری یعنی سرنوشت انسان را هدف می‌گیرد. مولانا بعد از دیدار با شمس تبریزی در قونیه در سال ۶۲۳ خورشیدی یا ۱۲۴۴ میلادی دگرگون می‌شود، درس و وعظ را کنار می‌گذارد و اهل وجد و سماع و شاعری می‌شود. تغییر احوال مولانا و رابطه میان او و شمس طوری بود که وقتی شمس بی‌خبر قونیه را ترک کرد، اندوه و ملال مولانا بالا گرفت و شمس به صورت فرد آرمانی مولانا درآمد.

مثنوی حاصل ده سال آخر عمر مولانا و دوران پختگی اوست. دورانی که مولانا دچار یک تحول

اندیشه می‌شود، و از یک عالم سنتی به عالمی پر عشق و شور با غزلیاتی آتشین پا می‌نهد. موضوعاتی که در مثنوی مطرح می‌شوند موضوعاتی هستند که از نظر مولانا پایه‌های اصلی زندگی انسان و کلّ مسائل بشری را تشکیل می‌دهند، با این تفاوت که دیدگاه مولانا عرفانی و اشراقی است، یعنی مبتنی بر شهود و دیدن است. این نحوه تفکر اشراقی با تفکر "یونانی - غربی" که استدلالی است، متفاوت است. نمونه موضوعات بسیاری از آثاری که تا کنون بررسی کرده‌ایم، از یونان باستان و افلاطون و سقراط گرفته تا دوران قرون وسطی و دوران معاصر و تا چین و هند در مثنوی به چشم می‌خورد. دید جملگی این آثار بیشتر عملی و مبتنی بر خرد و برهان عقلی است، در حالی که دید مثنوی مبتنی بر جوشش درونی و اندیشه عرفانی است و نه اندیشه عقلی و استدلالی. به گفته مولانا: "پای استدلالیان چوبین بود." عارفان دیدن را مطمئن‌تر و مهم‌تر از دانستن می‌شناسند، زیرا به طور مستقیم از معاینه حاصل می‌شود، در حالی که دانستن با واسطه و از خواندن و نوشتن به دست می‌آید. این معاینه با نیروی درونی است، و فرد شهودی به استدلال بی‌اعتنا است.

بنابراین اگر عقل یا همان نیرویی که در شاهنامه به عنوان خرد ستایش می‌شود را به صورت عصاره و فشرده دانش، فهم و شعور، تجربه و نیز فهم ذاتی به همراه قابلیت کار بستن آنها بدانیم، یعنی به عنوان عامل تصمیم‌گیری برای هر موضوع و تشخیص راه درست و غلط تعریف کنیم، برای مولانا عنصر اصلی و محرک واقعی جوشش درون و عشق و محبت است. مثنوی به نوعی به عالم فراخاکی چشم دوخته و از آن صحبت می‌کند. پیام مولانا کاستن هر چه بیشتر از تسلط جسم و افزودن بر نیروی روح و قوای درونی انسان به امید دست یافتن به یک زندگی برتر و پایدار است. اما منظور از این پایداری یک زندگی آرام، لذت‌دنیوی، آرامش ابدی و اجر اخروی نیست، بلکه پیوستگی به کلّ، به منبع هستی، به منبع نیرو و خداست.

از نظر مولانا وسیله کار برای رسیدن به آن مقصد بزرگ عشق است. عشق وسیله کار در این سفر روحانی است که مورد نظر مولانا است. حرکت انسان در این سفر روحانی به حرکت ذره‌ای به طرف خورشید تشبیه می‌شود، حرکتی که به سمت بالا و به طرف فضا و دارای بعد فضایی است. در این راه انسان باید هر چه بیشتر تهذیب نفس کند، آزمندی‌های خود را تعدیل کند تا وحدت و یگانگی که در اصطلاح به آن "وحدت وجود" گفته شده، حاصل شود. عشق در عرفان مولانا، مقابل عقل

در فلسفه است. عقل، خشک، محتاط، استدلالی و بازدارنده است؛ در حالی که عشق، گرم، محرک، مشوق و بی پرواست. راه رهایی از عقل محدود و استدلال گر پناه بردن به جاذبه عشق است. از نظر مولانا عشق بر عقل برتری دارد. عشق دانش انسان را به بینش و علم او را به ذوق تبدیل می کند.

از نظر مولوی، اندیشه سازنده کل وجود و شکل دهنده جهان انسان است. جهان انسان در هر لحظه با اندیشه ها و نحوه نگرش او به جهان هستی در ذهن او جلوه می کند. امواج دریای اندیشه و طرز نگرش انسان به واقعیت ها، گفتار و کردار او را شکل می دهد و سخنان و اعمال انسان را به وجود می آورد. به گفته مولانا: "ای برادر تو همه اندیشه ای / مابقی تو استخوان و ریشه ای."

اصولاً جهان انسان ابتدا در اندیشه و فکر او زنده می شود. در هر لحظه، جهان انسان با اندیشه های گوناگون او شکل می گیرد و صورت بندی می شود. این جهان برای هر فرد به نحوی است که میندیشد. اندیشه و نگرش می تواند یا به صورت کلمه و کلام و یا به صورت اعمال و افعال انسان در جهان مادی ظاهر شود و از قوه به فعل درآید. همه گفتار و کردار انسان از فکر و اندیشه او نشأت می گیرد. اندیشه سنگ زیربنای همه تحولات معنوی و کمالات روحی انسان است. از نظر مولوی، هستی انسان معادل اندیشه و فکر اوست و ارزش انسان بسته به نوع اندیشه او و زنده بودن او در عالم معنا است. در عرفان مولوی، هدف رسیدن به قلّه زیبا و رفیع اندیشه است.

حرکت و جنبش و سلامتی جسمی و روحی انسان ارتباط مستقیم با نوع اندیشه و نگرش او دارد. لازم است اندیشه و نگرش انسان به جهان هستی، مثبت و زیبا، اما واقع گرایانه باشد. این اندیشه است که انسان را صورت می بخشد و حرکات او را شکل می دهد. بنابراین کیفیت اندیشه و نوع نگرش انسان باید به گونه ای باشد که انسان را در مراتب سیر و سلوک روحانی سوق دهد.

سلوک روحانی در عالم مولوی مستلزم تحوّل و تکامل دائم و مستمر است. مقصد در این حرکت مستمر تحوّل و تکامل، راه بردن به حقیقت است که رسیدن به خدا باشد. طی کردن مراتب سلوک روحانی تحوّل، یعنی رفتن از عالم جمادی به عالم حیوانی و نیل به مرتبه انسانی و دوری از مرتبه

حیوانی که جز خور و خواب و خشم و شهوت، به چیز دیگری ناظر نیست. تأکید مولوی بر سیر مراتب کمال روحانی و رسیدن انسان به قلّه اندیشه است. مولوی گرایش شدید به عالم معنا دارد و جهان بینی او ترکیبی از عرفان و تصوف و ماده گرایی و پویایی دیالکتیکی است. چنانکه در اولین شعر مثنوی، یعنی در شکایت نی، عنصر دیالکتیکی، کشش به گذشته را نشان می‌دهد و در تحوّل و تکامل انسان، عنصر دیالکتیکی، جهش و حرکت به جلو و کمال می‌باشد. از این نظر فلسفه هگل آلمانی بعد از گذشت قرن‌ها با اندیشه دیالکتیکی مولوی مشابهت پیدا می‌کند.

در سیر سلوک روحانی مولوی، ادب و تواضع از مبانی لازم اخلاقی و تربیتی محسوب می‌شوند. ادب هم مصلحت وهم ضرورت است و تواضع جلوه‌ای از عشق است که کاملاً ضروری است. علاوه بر این، لازمه سلوک روحانی مولوی قطع پیوند با تعلقات خودی در دنیای جسمانی و کوشش در تزکیه نفس است. تزکیه نفس را میتوان پالایش نفس از رذایل و آراستن آن به فضایل اخلاقی دانست. البته ترك دنیا مستلزم رهبانیت و ترك كانون خانواده و كسب معاش نیست، بلکه غرض از آن، دوری از حرص و آز و جمع مال و منالی است که انسان سالک هیچ نیاز جسمانی و روحانی به آنها ندارد. به عبارت دیگر، سلوک روحانی به معنی ترك تعلقاتی نیست که برای دوام حیات انسان و برای حرکت او در مسیر تعالی لازم اند.

مولوی در مثنوی از حکایات و تمثیل‌های زیبا و پرمعنا در انتقال پیام‌های معنوی و اخلاقی استفاده فراوان کرده تا به درک مفاهیم دشوار کمک کند. موضوع این حکایات شرح احوال اولیا و بزرگان، حکایات عامیانه، حکایات تاریخی، حکایات رمزی، و حکایات فرهنگ ملت‌های مختلف جهان است. یکی از حکایات رمزی داستان طوطی و بازرگان است که در خلال آن مولوی راه‌هایی روح از قفس تن و این جهان را به طور تمثیلی بیان می‌کند. بازرگان در سفر خود به هندوستان پیغام طوطی خود را به طوطیان هند می‌رساند. یکی از این طوطیان می‌افتد و می‌میرد. بازرگان در بازگشت ماجرا را با تأسف برای طوطی خود نقل می‌کند. این بار طوطی بازرگان که راز مردن طوطی هند را دریافته خود را به مردن می‌زند و از قفس نجات پیدا می‌کند. ناله و زاری بازرگان برای طوطی خود آغاز می‌شود. مولوی در خلال این داستان اندیشه‌های خود را به تفصیل در باره عالم ملکوت، دنیای مادی، وضع نابسامان و غربت روح در این جهان، حال ارواح کامل، و اشتیاق روح انسان به باز

گشت به اصل خود بیان می‌کند. سخنان تأثرآور بازرگان با طوطی مرده، با سخنان مولوی خطاب به انسان که طوطی روح در درون او پنهان است، چنان در هم می‌آمیزد که مثنوی شناسان در شرح و توضیح ابیات آن دچار حیرت و تشنگی نظر هستند.

یکی از حکایات عامیانه حکایت "نحوی و کشتیان" است که به بیان کیفیت علم ظاهری و علم باطنی پرداخته است. چنان که نحوی کسی که دستور زبان عربی می‌داند، نماینده علم ظاهر و کشتیان، نماینده علم باطن است. نحوی عالم خودپسند و مغروری که در طول یک سفر دریایی کشتیان خود را به علت ندانستن علم نحو سرزنش می‌کند، و به او می‌گوید نصف عمر تو بر فناست. هنگام توفان نحوی به خاطر ندانستن شنا در خطر غرق شدن قرار می‌گیرد، و در پاسخ ناخدای کشتی که آیا شنا کردن می‌دانی؟ می‌گوید نه اصلاً، و جواب می‌شود که: "کل عمرت ای نحوی فناست / زانکه کشتی غرق در گرداب‌هاست." در این جاست که مولوی بر علم باطن که با تعبیر "محو" بیان شده، تأکید می‌کند و می‌گوید باید محوی شد نه نحوی. محو تعبیری از عبور از خودخواهی و تعلقات جسمانی و رسیدن به باطن است. نحوی شاهی بر ارزش محدود دانش‌های ظاهری این جهان در حد صورت و قشر است. این تمثیل نشان دهنده مقابله مولوی با اهل دعوی و علمای ظاهرگرا است.

مثنوی اثری آموزشی، تربیتی، اخلاقی و عرفانی است. در تدوین این اثر مولوی قصد تعلیم و اندرزگویی داشته و راه‌های رسیدن به خدا و معرفت نفس را آموخته است. مولوی طالب خورشید درونی است. می‌خواهد از طریق اندیشه، آفتاب درون را برافروزد و بر حقایق دست یابد. حقیقت بزرگترین ودیعه است و سرنوشت بشر آن است که در طلب آن پویا باشد. این حقیقت گاه عشق، گاه ایمان و امروزه نام علم هم بر آن افزوده شده است. جاذبه‌ای که انسان را به منبع روشنایی می‌کشاند و به زندگی معنا می‌بخشد.

شهریار

ماکیاولی

ماکیاولی طرز تفکر مردم را دگرگون نکرد، بلکه آن را همان طور که بود بیان کرد. درس‌های ماکیاولی به گفته او در طول تاریخ ثبت شده‌اند. قدرت چیزی است که مردم می‌خواهند و برای به دست آوردن آن دست به هر کاری می‌زنند.

در دو قسمت گذشته در بررسی منتخبات کنفوسیوس و مثنوی مولوی دیدیم که این دو متفکر در جستجوی حقیقت و پیمودن راه معرفت و کمال هستند تا به زندگی معنا ببخشند و آن را از صورت خاکی بیرون آورند و به فضای بی انتها اتصال دهند.

کنفوسیوس هنر دولت را آن طور که باید باشد آموزش می‌دهد. ماکیاولی دولت را آن طور که در حقیقت هست تعلیم می‌دهد. کتاب شهریار را که در سال ۱۵۱۳ میلادی نوشته شده می‌توان کتاب راهنمای سیاست مدرن و سیاست خارجی نامید. پرینس اعموماً به عنوان "شاهزاده یا شهریار" ترجمه می‌شود، اما ترجمه بهتر آن "رهبر" است. "شهریار" ماکیاولی یک رهبر و کتاب او درباره قدرت است. این کتاب امروزه به همان اندازه کاربرد دارد که در عصر حاکمان ستمگر دوران رنسانس مانند سزار بورجیا^۲ داشت و برای مدیران شرکت‌ها به همان اندازه مفید است که برای سیاستمداران. ماکیاولی به قدرت، چگونگی به دست آوردن و حفظ آن می‌پردازد. قدرت همه چیز است. در اختیار داشتن قدرت مهم است، نه استفاده از قدرت برای هدفی خوب. حاکم به نفع خود حکومت می‌کند، نه به نفع کسانی که بر آنها حاکم است. شهروندان تحت حاکمیت او مثل گوسفندانی هستند که باید پشم آنها چیده شود یا تهدید به نابودی شوند. به صراحت بگوییم، اخلاق از یک اصل تشکیل می‌شود: "قبل از این که دیگران حسابت را برسند، حساب آنها را برسید."

۱. *The Prince*.

۲. Cesare Borgia (۱۴۷۳-۱۵۰۷).

از نظر ماکیاولی درس‌های او بر اساس نمونه‌های تاریخی و غیرقابل انکار هستند. نمونه‌های تاریخی او برای نشان دادن این موضوع انتخاب شده‌اند که موفق‌ترین حاکمان ظالم اغلب مردانی با توانایی‌های متوسط هستند که به قدرت اتکا می‌کنند و در کسب آن کاملاً بی‌رحم هستند. درسی که استالین و هیتلر آن را فراموش نکردند.

سقراط فیلسوفی تأثیرگذار بود، زیرا او پایه و اساس یک چهارچوب فکری را بنیان نهاد که ما امروزه آن را ایده‌آموزش عالی می‌نامیم. عیسی پایه مسیحیت را گذاشت، و کنفوسیوس چهارچوب تمدن چین را بنا کرد. ماکیاولی نحوه تفکر مردم را دگرگون نکرد، او مردم را آن گونه که هستند توصیف کرد. درس‌های ماکیاولی در طول تاریخ ثبت شده‌اند. ماکیاولی معتقد بود که قدرت چیزی است که مردم طالب آن هستند و برای رسیدن به آن دست به هر کاری می‌زنند. ماکیاولی می‌گوید آموزه‌های سقراط، عیسی و کنفوسیوس از نظر فکری خوب هستند، اما مردم در عمل چنین رفتاری ندارند. او قانون طلایی را این گونه بازنویسی می‌کند: "قبل از این که حساب شما را برسند، حساب آنها را برسید." او معتقد بود که در دنیای واقعی، یک فرد باید طبق قوانین روشن قدرت زندگی کند. هیتلر می‌گفت که کتاب شهریار تأثیرگذارترین کتابی بود که او خوانده بود و اغلب برای راهنمایی به آن مراجعه می‌کرده است.

ماکیاولی در سال ۱۶۴۹ در فلورانس متولد شد و در سال ۱۵۲۷ درگذشت. ماکیاولی در زمان رنسانس در ایتالیا زندگی می‌کرد. فلورانس یک جمهوری آزاد بود که برای خودمختاری، آزادی و شکل دموکراتیک حکومت ارزش قائل بود. ماکیاولی در خانواده‌ای سرشناس پرورش یافت. او تحصیلات خوبی داشت که روی آثار کلاسیک لاتین متمرکز بود. او به این باور رسید که می‌توان از تاریخ به عنوان ابزاری برای درک زمان حال استفاده کرد. ماکیاولی وارد خدمات دولتی شد و به سرعت مدارج ترقی را طی کرد، و به مقامی مورد اعتماد جمهوری فلورانس نائل گشت. او به مأموریت‌های دیپلماتیک می‌رفت و سفرهای زیادی می‌کرد. ماکیاولی به خاطر نوشتن گزارش‌های شفاف در باره فعالیت‌های دیپلماتیک خود شهرت پیدا کرد، و در این گزارش‌ها به زبان ایتالیایی مسلط بود. اگرچه در قرن پانزدهم کتاب‌های علمی و فرهنگی عموماً به زبان لاتین نوشته می‌شدند، اما ماکیاولی متوجه شد که زبان ایتالیایی یک ابزار قدرتمند است. ماکیاولی درک عمیق‌تر و بهتری

پیدا کرد که سیاست چگونه عمل می‌کند، نحوه عملکرد سیاستمداران چیست و چه اهمیتی برای آنها دارد.

در سال ۱۵۱۲ تغییری ناگهانی در سیاست فلورانس رخ داد. ارتش مزدور پاپ ژولیوس دوم^۱ فلورانس را فتح کرد، و متعاقب آن دولت فلورانس مجبور شد از قانون اساسی جمهوری خود دست بکشد و خانواده مدیچی^۲ یکی از حاکمان فلورانس دوباره در یک حکومت دیکتاتوری مستقر شد. ماکیاولی به دروغ، متهم به خلاف کاری و محکوم به اتهامات جعلی شد، از امور سیاسی کنار گذاشته شد و به مزرعه کوچک خانوادگی خود تبعید و در آنجا مشغول تحصیل شد. ماکیاولی در تبعید "گفتگو" با سیاستمداران گذشته را آغاز کرد و از آنها واقعیت را در مورد قدرت و سیاست یاد گرفت. او همچنین مقالاتی در باره لیویوس^۳ مشهور به لیوی، تاریخ‌نگار و شاعر رومی نوشت.

ماکیاولی در کتاب کوچک شهریار تمام درس‌های برگرفته از مطالعات خود را خلاصه کرد. او به امید گرفتن پستی در دولت جدید این اثر را به خانواده مدیچی تقدیم کرد. اما شهریار کتابی بسیار خطرناک بود و آشکارا حقیقت را بیان می‌کرد. موضوع شهریار قدرت است، چگونه آن را به دست آوریم و چگونه آن را حفظ کنیم. یک فرد می‌تواند بی‌آموزد که چگونه از طریق درس‌های تاریخ، اعم از تاریخ معاصر یا تاریخ یونان و روم، قدرت را به دست آورد و حفظ کند. اولین تصمیمی که فرد باید بگیرد این است که آیا واقعاً طالب قدرت است، زیرا فردی که واقعاً خواهان قدرت نیست باید از میدان بیرون برود. کسانی که در پی قدرت هستند باید حاضر باشند به هر کاری که برای به دست آوردن قدرت لازم است، دست بزنند. کسانی که دنبال قدرت هستند باید بدانند قدرت را در برابر چه چیزی یا بر چه کسانی می‌خواهند، ابزار اعمال قدرت کدامند و مراحل حفظ قدرت چیست.

در این کتاب دستورالعمل گام به گام برای دیکتاتور بودن، یک گام مهم این است که بدانیم فرد می‌خواهد دیکتاتور برای چه کسانی باشد. رژیم دیکتاتوری بنا به ماهیت آن باید رژیم سلطنتی باشد که توسط یک نفر اداره می‌شود. سه نوع سلطنت داریم که عبارتند از: سلطنت‌های موروثی،

۱. Julius II (۱۴۴۳-۱۵۱۳).

۳. Titus Livius Livy (۵۹ ق.م. - میلادی ۱۷).

۲. Lorenzo de' Medici (۱۴۴۹-۱۴۹۲).

پادشاهی‌های مختلط که در آن شاه سلطنت موروثی موجود را ادامه می‌دهد، و پادشاهی‌های تازه تاسیس شده که شاه به عنوان یک مؤسس و مبتکر حکومت می‌کند. سلطنت موروثی ساده‌ترین نوع حکومت است. دیکتاتور احتمالی نباید دست به نوآوری بزند، زیرا باعث دردسر می‌شود. تغییر دادن، نوعی انتقاد ضمنی است از آنچه از قبل بوده است. به علاوه مردم واقعاً نوآوری نمی‌خواهند. یک سلطنت مختلط می‌تواند از طریق ادغام یا گسترش ایجاد شود. پادشاه باید از نوآوری در قلمرو موجود خودداری کند، اما بی‌رحمانه عمل کند و هر گونه خطر احتمالی در مناطق تازه تصرف شده را از بین ببرد. چنین رهبری باید از شخصیت یک قاضی زیرک برخوردار باشد و تشخیص دهد که کدام گروه از مردم واقعاً از او حمایت خواهند کرد و به چنین افرادی پاداش دهد. همه مخالفان باید در ابتدای زمامداری قلع و قمع شوند. باید با مردم خوب رفتار کرد یا آنها را نابود کرد.

رژیم‌های سلطنتی جدید نادر هستند. نمونه‌های تاریخی شامل مواردی است مانند موسی که قوم اسرائیل رهبری کرد و کوروش بزرگ که بنیانگذار ملت ایران بود. رهبر رژیم سلطنتی باید یک جنگجو باشد. یک حاکم صلح طلب اگر در صدد اصلاحات باشد دچار مشکل می‌شود. کسی که می‌خواهد حکومت کند باید ارتش داشته باشد. ارتش حرفه‌ای وفادار نیست. سربازان آن فقط برای پول خدمت می‌کنند و رهبران آن ارتش علاقه‌مند به حفظ سرمایه خود یعنی نفرت خود هستند. اما یک نیروی شبه نظامی که از سربازان شهروند متشکل باشد سپاهی را فراهم می‌کند که به حاکم وفادار خواهد بود.

ماکیاولی قواعد حفظ قدرت را نیز شرح می‌دهد.

دیکتاتور قدرت را برای انجام کارهای خوب نمی‌خواهد. او قدرت را به خاطر خودش می‌خواهد. رهبر باید دارای چندین ویژگی باشد:

- رهبر باید حيله‌گر باشد نه عاقل. برای رهبر، درک روحیات مردم و نحوه رفتار آنها ارزش تمام درس‌ها و فلسفه جهان را دارد. رهبر به دنبال حقیقت نهایی نیست، بلکه به دنبال چیزی است که برایش کار می‌کند.

- رهبر باید خسیس و بخیل باشد. ماکیاولی معتقد بود که اگر سزار واقعاً یک رهبر خوب بود، همه کسانی که با او مخالف بودند را در فارسال^۱ (شهری در جنوب یونان) کشته بود. ماکیاولی معتقد بود که سزار در دادن هدایا به مردم روم بسیار تجملاتی بود. رهبر سخاوتمند خود را از نظر مالی تباه خواهد کرد و قادر نخواهد بود ابزاری برای حفظ قدرت کسب کند. قدرت در باره نیرو و پول است تا بتوان آن نیرو را خریداری و حفظ کرد.

- رهبر باید بی رحم باشد. منفور بودن و ترسیدن از رهبر بهتر از محبوبیت اوست. مردم به کمک رهبر محبوب خود نخواهند رفت، مگر این که برایشان راحت باشد. اگر مردم از رهبر بترسند به کمک او می‌روند. تنها راه ترساندن مردم ظلم و ستم است.

- توانایی دروغ گفتن کلید موفقیت است. رهبر هرگز نباید به قولی عمل کند، مگر این که برایش راحت باشد. هر آنچه در لحظه مصلحت است باید بگوید، بعد هر طور که خواست عمل کند.

انتخاب اطرافیان نزدیک رهبر نیز مهم است. این اطرافیان باید توانمند، وفادار و تحت کنترل رهبر باشند. پیروان رهبر باید چاپلوس باشند و از او تعریف کنند، اما رهبر باید بتواند این تملق‌گویی را تشخیص دهد. هرکس در ملاء عام با رهبر مخالفت کند یا در انظار عموم نظری صریح ابراز کند، باید عزل شود.

ماکیاولی در بیان مثال‌های خود روی افراد متوسط متمرکز می‌شود. سپتیمیوس سوروس^۲ از سال ۱۹۳ تا ۲۱۱ بعد از میلاد امپراتور روم بود. او مردی با توانایی متوسط بود، اما در روم به قدرت رسید، آن قدرت را به مدت هجده سال در اختیار داشت، آن را به پسرش سپرد و در سن پیری درگذشت. او این کار بزرگ را با شناخت محدودیت‌های خود و با تمرین ویژگی‌هایی که ماکیاولی نام می‌برد، به انجام رساند. سپتیمیوس سوروس مردی خسیس، فریبکار و ظالم بود. او قادر به بو کشیدن توطئه و تهدید بود. شاید در قرن بیستم استالین موفق‌ترین کسی باشد که به قواعد ماکیاولی عمل کرده

۱. Battle of Pharsalus.

۲. Septimius Severus (۱۴۵-۲۱۱).

است. استالین کشورش را به یک قدرت اتمی تبدیل کرد و در جنگ جهانی دوم آن را با بی رحمی و زیرکی به پیروزی رساند. تروتسکی^۱ سیاستمدار و یکی از مخالفان استالین می گوید: "جوزف استالین یک آدم متوسط است، اما بی کفایت نیست."

۱. Leon Trotsky (۱۸۷۹-۱۹۴۰).

بوستان

سعدی

"به نام خداوند جان آفرین / حکیم سخن در زبان آفرین." به نام خداوندی که آفریننده جان و آفریننده سخن در زبان آدمی است.

در بخش گذشته در بررسی شهریار ماکیاولی دیدیم که ماکیاولزیم یعنی سیاستی که با هر قیمت و با هر روش ممکن باید خود را پیش برد و هدف، وسیله را توجیه می‌کند. در این قسمت به بوستان سعدی می‌پردازیم که یک الگوی آرمان انسانی و اخلاقی و هدف آن تکامل انسانی است.

بوستان یا سعدی نامه هنری ترین و شاعرانه ترین کتاب شعر اخلاقی و عرفانی در ادب فارسی، سروده سعدی در قرن هفتم برابر با سیزدهم میلادی است. بوستان دارای زمینه‌های بسیار زیادی از جمله ادب و اخلاق، مسائل عشق و عرفان، تدبیر منزل، آموزش و پرورش، سیاست مُدُن، جنگ و صلح، تأکید بر خدمت به خلق و توسل به خدا است. این کتاب در طول سیر و سفرهای سعدی سروده شده، و در سال ۶۳۶ خورشیدی برابر با ۱۲۵۷ میلادی به پایان آمده است. بوستان جلوه‌گاه حکمت عملی و اخلاقی و تصویری از مدینه فاضله یا شهر آرمانی سعدی به شمار می‌آید. در بوستان، جهان و انسان چنان که باید باشد، نه چنان که هست، وصف شده است. در این کتاب کم حجم و پر مغز، سعدی تمام دقایق و اسرار زندگی فردی و اجتماعی از تربیت روح و جسم تا ازدواج و تربیت فرزندان، از وظایف زن و شوهر نسبت به یکدیگر تا تلاش در جهت کسب و کار، آمیزش با مردم و اداره خانه و شهر و کشور را به بهترین وجه بیان کرده است. بوستان اولین اثر سعدی از یک دیباچه و ده باب تشکیل شده که عبارتند از: عدل و تدبیر و رأی، احسان، عشق و شور و مستی، تواضع، رضا، قناعت، عالم تربیت، شکر بر عافیت، توبه و راه صواب، و مناجات و ختم کتاب.

سعدی لطیف‌ترین و شادترین شاعر و سخنور زبان پارسی است. سعدی جامعه ایرانی را به خوبی می‌شناخت، و در حقیقت آینه‌ای از آن جامعه در برابر ماست. او عیب‌ها و حسن‌ها را هر دو می‌گوید. بوستان سعدی از چند لحاظ حائز اهمیت بسیار است: یکی این که تقریباً تمام مسائل بشری و مهم‌ترین مباحث را به زبان بسیار ساده مطرح می‌کند، و این سادگی هنر اوست. ویژگی دوم تنوع و جامعیت کار سعدی است که در همه زمینه‌ها بیان نظر کرده است. نکته قابل توجه دیگر زندگی شخصی اوست که توأم با تلاش، عمری نسبتاً دراز و سی سال سفر تقریباً با پای پیاده یا روی شتر به قسمت بزرگی از دنیای شناخته شده آن زمان یعنی دوران مغول و کسب تجربیات فراوان بوده است. ما عموماً در زندگی روزمره بعد از گذشت هفتصد سال از سخن‌ها و اشعار سعدی به صورت ضرب‌المثل استفاده می‌کنیم. با وجود ساده‌گویی و ایجاز، در گفته‌های سعدی نکته‌سنجی و طنز آشکار یا پنهان نیز بسیار دیده می‌شود.

شیخ مصلح‌الدین سعدی ملقب به "استاد سخن" یا "شیخ اجل" در سال ۵۸۸ خورشیدی برابر با ۱۲۰۹ میلادی در شیراز متولد شد، و در سال ۶۶۹ برابر با ۱۲۹۲ میلادی در همان زادگاه خود درگذشت. او از خانواده‌ای عالم و دینی بود. ابتدا در شیراز و سپس در نظامیه بغداد که مهم‌ترین مرکز علم و دانش جهان در آن زمان بود، به تحصیل پرداخت. سعدی اصولاً جهان‌بین و آمیخته‌ای از اندیشه‌های مختلف و به همین دلیل مصلحت‌اندیش است، یعنی مقتضیات زمان را در نظر می‌گیرد. خصوصیت دیگر سعدی تفکر عرفانی اوست که در بوستان و سایر آثار او دیده می‌شود. به این معنی که سعدی فکری باز و بی‌مرز دارد، و در صورت پیدا شدن تعارض، او جهت عرفانی و پایبندی به دستورات دینی را می‌گیرد. او همه چیز را با شادی و روحی سبک در برابر ما می‌نهد، و می‌گوید زندگی را نباید سخت گرفت، همه چیز گذراست، حتی گناه و لغزش هم چندان عیب نیست، و خطاکار به شفاعت زیبایی ممکن است بخشیده شود. او بهترین عبادت را خدمت به خلق می‌داند: "عبادت به جز خدمت خلق نیست / به تسبیح و سجاده و دلق نیست." خصلت دیگر سعدی زیباپرستی و عشق او به زیبایی انسانی و زیبایی طبیعت است. به این ترتیب، ترکیب فکری سعدی آمیخته‌ای از عنصر دینی، عنصر عرفانی و عنصر زیبایی است.

وجود سعدی به عشق و عاشقی سرشته شده و احساسات او در نهایت لطافت است. در بوستان

صحبت از عشق فراوان است. عشق سعدی از مخلوق آغاز می‌شود، اما سرانجام به خالق می‌رسد، و از این جهت می‌گوید: "عشق را آغاز هست انجام نیست." عشق سعدی بازیچه و هوا و هوس نیست، امری جدی است. عشق پاکی است که از وجود خود می‌گذرد، و خود را برای مطلوبش می‌خواهد، نه او را برای خود. زیبایی را خواه ظاهری و خواه معنوی به شدت حس می‌کند و دوست دارد، و سر رقت قلب و مهربانی او نیز همین است. سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ نمونه انسان متمدن حقیقی است که باید رفتار و گفتار او را سرمشق قرار داد.

یکی دیگر از محورهای فکری سعدی مسئله همبستگی انسانی در کل جامعه بشری است، و او راه رسیدن به یگانگی انسان‌ها را تهذیب اخلاقی و اصلاح فردی می‌داند. اعتقاد سعدی مانند بسیاری از دیگر متفکران بر این بود که هر فردی باید خود را اصلاح کند تا در جمع اجتماع هم اصلاح شود، و به این علت تربیت و نصیحت و اندرزگویی مهم شناخته می‌شد، چون بشر از روی نادانی به زیان خود قدم بر می‌دارد، و اگر آگاه بود جز این می‌کرد. اما بعضی متفکران دیگر چه در غرب و چه در شرق معتقد به پند و اندرز نیستند، و مشکل را به عهده مشارکت مردم و تشکیلات سیاسی می‌گذارند. سعدی مسئولیت را به دوش فرد می‌گذارد، و از آگاهی و هشدار باز نمی‌ایستد. سعدی قشری نیست، بلکه انعطاف پذیر است، به این معنی که باید مصلحت و مقتضیات زمان را در نظر گرفت، و یک جا باید نرم بود و یک جا درشت: "درشتی و نرمی به هم در به است." به همین دلیل است که گاهی در آثار سعدی تناقضاتی دیده می‌شود. اما موارد دیگری نیز هست که سعدی مانند سقراط برای روشن شدن موضوع بحثی را مطرح می‌کند تا مسئله شکافته شود.

بوستان گذشته از جنبه نظری و هنری که یکی از برجسته‌ترین آثار در ادب و هنر است، از دید حکمت عملی نیز بسیار پربار است. اصولاً تأکید سعدی روی عمل است نه حرف. چنانکه می‌گوید: به "عمل کار برآید / به سخندانی نیست"، یا "دو صد گفته چون نیم کردار نیست." راهنمایی‌های عملی بوستان از طریق طرح حکایت‌ها و تمثیل‌ها به زبان شعر شامل اخلاق، تدبیر منزل، و سیاست مَدُن می‌شود:

اخلاق: یا تهذیب اخلاق دانش رفتار و گفتار نیک فردی و جمعی است، و جمع شامل خانواده و

شهر و کشور است. منظور جانشین کردن صفات بد یا رذایل با صفات نیک یا فضایل است. سراسر بوستان سعدی تأکید بر پاک شدن از رذایل و آراسته شدن به فضایل دارد. عناوین بوستان صفاتی چون عدل، احسان، قناعت، عشق، تواضع، رضا، شکر و توبه را یادآور می‌شوند که باید به آنها آراسته شد، و از سوی دیگر رذایلی را تداعی می‌کنند که باید از آنها خالی شد. به عنوان مثال، روی آوردن به فضیلتِ عدل، لازمه‌اش پرهیز از ظلم است، یا داشتن احسان از طریق دوری از امساک، یا فضیلت قناعت با روی‌گرداندن از آز و افزون‌طلبی همراه است. هنر سعدی تأکید بر این معانی با زبانی شاعرانه و بیانی زیبا از طریق طرح حکایت‌ها و تمثیل‌ها و صف‌آرایی نیکی‌ها و بدی‌ها در برابر یکدیگر در شهر وجود انسان که پر از نیک و بد است و پایان بردن پیکار به سود نیکی‌ها و چیره شدن خرد بر هوا و هوس و دشمن نفس است.

تدبیر منزل: یا راهنمای خانواده دانشی است که در باره رفتار و گفتار نیک در جمع خانواده بحث می‌کند. سعدی بر مسائل بنیادی منزل از جمله ازدواج و تشکیل خانواده که عامل سعادت است تأکید می‌کند، و از "شاهد بازی" به عنوان عامل تباهی برحذر می‌دارد، و می‌گوید: "خرابت کند شاهد خانه گن / برو خانه آباد گردان به زن." سعدی بر زیبایی ظاهری یا خوبرویی و سیرت زیبا چون پارسایی و پاکدامنی به موازات تفاهم و همدلی تأکید می‌کند. مسائل مربوط به تدبیر فرزندان و آموزش و پرورش آنها در سراسر بوستان مورد توجه سعدی است. توصیه او روش "درستی و نرمی" باهم است. منظور از نرمی تأکید بر کارآمدی و تأثیر تشویق و تحسین به جای تنبیه و توبیخ، و دادن وعده پاداش برای کار نیک است. سعدی موافق "جور استاد" به معنی جدیت در کار آموزش و پرورش است و آن را از "مهر پدر" بهتر می‌داند. بدون شک سعدی یکی از بزرگترین سخنگویان فرهنگ ایران، بر آموزش خردمندی و آموزش یک پیشه یا فنّ و هنر و حرفه به فرزندان تأکید می‌ورزد، و این آموزش همگانی و حتی برای ثروتمندان است، چون "به پایان رسد کیسه سیم و زر / نگردد تهی کیسه پیشه ور."

سیاست مُدن: سیاست مدن سومین بخش از مجموعه مسائل عملی است که در بوستان از رفتار نیک جمعی در جامعه و کشور و یا به تعبیری در مدینه فاضله یا آرمان شهر سعدی سخن می‌رود، و از چگونگی رفتار افراد با یکدیگر و نسبت به حاکم سخن به میان می‌آید. این که رفتار حاکم

چگونه باید باشد، و چه کسی باید حکومت کند. در آرمان شهر سعدی مانند مدینه فاضله افلاطون نظام پادشاهی پذیرفته می‌شود، اما پادشاه باید با عدل و تدبیر و رای حکومت کند. به علاوه حاکم مطلوب سعدی باید احسان را نیز از نظر دور ندارد، دادگر و دارای شفقت، و در خدمت به خلق و تأمین آسایش مردم باشد. پادشاه باید زندگی ساده داشته باشد و از تجمل پرهیزد. از این جهت نیز توصیه سعدی شباهت به افلاطون دارد که شهریاران فیلسوف را از داشتن اموال و حتی زن و فرزند محروم می‌کرد.

اعتبار و اهمیت ادبی بوستان سبب شده که از همان آغاز شاید از زمان حیات شاعر، خاص و عام به آن توجه کنند، و به صورت کتاب درسی و آئین‌نامه زندگی مورد استفاده قرار گیرد. سعدی نزدیک هفتصد سال در ایران معلم بوده و به عنوان یک مصلح اجتماعی آموزه‌های او مورد استفاده نسل‌های بسیاری قرار گرفته است. کوتاه‌گویی، شیرین‌گویی و روان‌گویی کلام او را بی نظیر و جادویی است. به عنوان مثال، سعدی مضمون انسان‌دوستانه همبستگی همه‌آحاد و افراد جامعه بشری را در قطعه شعر مشهوری در گلستان آورده که بسیار مورد توجه واقع شده و با این بیت شروع می‌شود:

"بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند."

جمهوریت

افلاطون

شرافت چیست؟ چگونه آن را تعریف کنیم؟ سقراط از زبان افلاطون می‌گوید که شرافت با عدالت در ارتباط است و به تعریف مفهوم عدالت بر می‌گردد.

در بخش گذشته بوستان سعدی را بررسی کردیم و دیدیم که سعدی روی عمل تاکید می‌کند نه حرف، و راهنمایی‌های بوستان از طریق حکایت‌ها و تمثیل‌ها شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن یعنی مجموعه مسائلی است که به رفتار نیک جمعی در جامعه و کشور و یا در مدینه فاضله یا آرمان شهر سعدی می‌پردازد. در این بخش موضوع دولت و عدالت، به ویژه ارزش‌های اخلاقی که برای یک دولت خوب ضروری است را ادامه می‌دهیم.

الگوی سقراط که اصرار داشت واژه‌ها باید تعریف شوند، می‌تواند راهنمای ما برای آشنایی با کتاب‌های بزرگ باشد. واقعاً منظور ما از شرافتِ مردن برای وطن چیست؟ سقراط از زبان افلاطون می‌گوید که شرافت با عدالت مرتبط است. عدالت یکی از صفات یا فضایل اساسی است که هر فردی باید از آن برخوردار باشد. سقراط این ویژگی‌ها را در بحث خود در باره جاودانگی روح در فایده‌ی بررسی کرده است. این ویژگی‌ها در فرهنگ‌های مختلف یافت می‌شوند، و در آثار ادبی گوناگونی مانند باگاواد گیتا و کنفوسیوس منعکس شده‌اند.

این ویژگی‌ها عبارتند از خرد، عدالت، شجاعت و اعتدال. البته شجاعت برای کسانی که به جنگ می‌روند ضروری است. انسان باید عقل داشته باشد که تفاوت بین شجاعت در یک جنگ عادلانه و شجاعت در یک جنگ ناعادلانه را درک کند. بدون داشتن عقل و درک این که یک ملت برای

عدالت می‌جنگد یا نه، شجاعت چیزی بیش از خشونت نیست. اعتدال یا میانه‌روی فضایل را به هم پیوند می‌دهد. وقتی هر کیفیتی حتی شجاعت بیش از حد به کار برده شود، غیر عادلانه است. هنگامی که شجاعت، اعتدال و خرد با هم عمل کنند، عدالت واقعی به وجود می‌آید. این موضوع اصلی جمهوریت افلاطون است.

جمهوریت افلاطون دربارهٔ اصولی بحث می‌کند که یک دولت خوب را تشکیل می‌دهند. این کتاب احتمالاً در دهه ۳۸۰ قبل از میلاد تدوین شده است. افلاطون شاگرد سقراط بود و با بیان تمام عقاید خود از قول سقراط، بیشترین احترام را برای معلم خود قائل بود و به این ترتیب نشان می‌داد که هیچ یک از افکار او بدون سقراط وجود نداشت. با آن که افلاطون را فیلسوف می‌نامند، اما او یک اندیشمند و روشنفکر بود. فیلسوفانی مانند کنفوسیوس و سقراط با حکمت خود زندگی می‌کنند، در حالی که اندیشمندان و روشنفکران از ایده‌ها و عقاید می‌گویند و گاه به گاه تلاش می‌کنند آنها را عملی کنند. به عنوان مثال، افلاطون به سیسیلی رفت و تلاش کرد تا به آموزش دیونسیس^۱ حکمران ظالم و جوان یونانی کمک کند. اما این تلاش با شکست مواجه شد.

افلاطون علاوه بر نوشته‌هایش، کمک به ایجاد دانشگاهی در آتن کرد که در آن سخنرانی‌ها برگزار می‌شد و جوانان آموزش می‌دیدند، و از طریق این دانشگاه بود که اندیشه‌های سقراط نهادینه شد. آلفرد نورث وایتهد^۲ فیلسوف انگلیسی می‌گوید: "تمام فلسفه فقط یک سری پاورقی به نوشتجات افلاطون است."

جمهوریت بزرگترین اثر افلاطون است. خواندن این کتاب مانند کمدی الهی دانته دشوار است. جمهوریت مانند کمدی الهی، ارزش‌های یک تمدن را در اوج آن خلاصه می‌کند. این تمدن دنیای پولیس^۳ یا "شهر - دولت" در یونان باستان است. جمهوریت در بارهٔ چگونگی تدوین یک قانون اساسی است که عدالت را برای همه شهروندان تضمین کند. افلاطون این بحث را در قالب یک مکالمه مطرح می‌کند. هنگامی که جمهوریت آغاز می‌شود، سقراط در حال بازگشت از یک جشن

۱. Dionysius (۴۳۰-۳۶۷ ق.م).

۳. Polis or city-state.

۲. Alfred N. Whitehead (۱۸۶۱-۱۹۴۷).

مذهبی به افتخار آرتمیس^۱ ایزد بانوی طبیعت است. او سر راه خود به دیدن دوستش سفالوس^۲ حکمرانی در مرکز یونان می‌رود که می‌خواهد در مورد زندگی پس از مرگ، این که آیا روحی جاودانه دارد، چه بر سر روحش می‌آید و آیا رفتار خوب و بد عواقبی خواهد داشت، از سقراط پرسش کند. بعد از گفتگو در باره این مسائل، این دو شروع به بحث در مورد عدالت می‌کنند. بحث با تعریف استاندارد عدالت یعنی مروت با دوستان و مجازات دشمنان شروع می‌شود. سقراط در گفتگو با افلاطون سخنان خود را اغلب با جمله‌ای آغاز می‌کند که برای همه قابل پذیرش است.

سپس سقراط می‌پرسد که چطور یک انسان عادل می‌تواند کارهای ناعادلانه حتی در مورد دشمنان خود انجام دهد. سقراط نشان می‌دهد که تعریف اولیه او از عدالت اشتباه است. هیچ انسان خوبی به دیگری آسیب نمی‌رساند. یکی از شرکت کنندگان در این بحث تراسیماخوس^۳ یک شخصیت سوفی^۴ یا سفسطه‌گر است. سفسطه‌گران واقعی در آتن به شاگردان خود یاد می‌دانند تا بتوانند در هر دو طرف یک موضوع بحث کنند. برای استدلال موفقیت آمیز در هر طرف یک قضیه، سفسطه‌گر باید باور داشته باشد که موضع او درست است. بنابراین سفسطه‌گر به ارزش‌های مطلق اعتقاد ندارد. برای یک سفسطه‌گر، بر خلاف سقراط، حقیقت همان چیزی است که در حال حاضر مصلحت است.

تراسیماخوس استدلال می‌کند که عدالت قدرت است. عدالت چیزی است که قدرتمندان می‌توانند از آن قسر در برونند، و قانون چیزی است که قدرتمندان برای تامین منافع خود وضع می‌کنند. بنابراین کیفیتى مانند عدالت نمی‌تواند وجود داشته باشد. این ایده در آتن پذیرفته شده بود. سیاست خارجی آتن در طول جنگ با اسپارت بر این باور استوار بود که قدرت، حق به وجود می‌آورد. برای مثال در سال ۴۱۶ قبل از میلاد، آتن از ملت بی طرف میلوس^۵ (جزیره‌ای در دریای اژه) خواسته بود که به ائتلاف آتن بپیوندد. وقتی میلوس از پیوستن به این ائتلاف خودداری کرد، آتن غافلگیرانه به آن حمله کرد، آن را تصرف کرد، مردانش را کشت و زنان و کودکانش را به بردگی فروخت. آتنی‌ها نابودی

۱. Artemis.

۲. Cephalus.

۳. Thrasymachus (ق.م. ۴۰۰-۴۵۹).

۴. Sophist.

۵. Melos.

میلوس را با این ادعا توجیه کردند که آتن قدرت دارد و میلوس می‌تواند انتخاب کند که به آتن بپیوندد و زندگی کند یا مقاومت کند و بمیرد. وقتی میلوس به ایده عدالت آتنی متوسل شد، آتنی‌ها گفتند که عدالت وجود ندارد.

سقراط تلاش می‌کند تا به تراسیماخوس کمک کند تا بفهمد که اگر عدالت هر کاری باشد که افراد قوی انجام می‌دهند، کارهای نادرست این افراد باعث می‌شود افراد ضعیف‌تر از آنها تنفر پیدا کنند. سرانجام گروه‌های ضعیف‌تر با هم متحد می‌شوند و صاحبان قدرت را سرنگون می‌کنند. بنابراین مصلحت آن است که صاحبان مناصب قدرت عادلانه عمل کنند. سقراط می‌گوید که برای تعریف عدالت، این مفهوم را باید در واحد بزرگتری مانند یک شهر، شهرستان، یا پولیس بررسی کرد. ماکیاولی اولین کسی بود که اصطلاح "ایالت"^۱ را به معنای امروزی آن به عنوان یک واحد سیاسی جدا از مردم به کار برد. اما به عنوان یک دموکراسی واقعی، دولت آتن نمی‌تواند از ایده مردم جدا شود.

سقراط می‌گوید که شهر مجموعه‌ای از افراد است که هر یک دارای ویژگی‌های خاصی هستند که ارزش‌های مطلق را منعکس می‌کنند. در جهان متعالی (مدینه فاضله) خرد، شجاعت و اعتدال مطلق وجود دارد. این ویژگی‌ها با همکاری یکدیگر، عدالت واقعی را به وجود خواهند آورد. سقراط در ادامه می‌پرسد که چگونه می‌توان این ویژگی‌ها را با نسبت مناسبی با هم ترکیب کرد تا شهر عادلانه یا مدینه فاضله شود. هر فرد دارای یک فضیلت خاص مانند شجاعت، اعتدال، یا خرد است. جامعه‌ای که در آن هر فردی بتواند فضیلت مشخصه خود را هوشمندانه در خدمت به شهر به کار گیرد، یک شهر عادلانه می‌شود و به خیر و صلاح همگان خواهد بود. دولت برای خدمت به مردم وجود دارد، اما مردم باید بفهمند که خدمات صحیح چگونه ارائه می‌شوند.

آموزش و پرورش وسیله‌ای برای ایجاد اخلاق و رسیدن به یک حکومت ایده آل است. کودکان باید در سنین پایین مورد آزمایش قرار گیرند تا ویژگی‌هایی را که دارند مشخص شود. سپس می‌توانند آموزش ببینند. آموزش واقعی، فضیلت مناسب را در هر شهروند به وجود می‌آورد و پرورش می‌دهد،

۱. "state" *il stato*.

و هر یک را برای کار مناسب در زندگی آماده می‌کند. قوی‌ترین خصوصیتی که اکثر مردم دارند، اعتدال است. کسانی که اعتدال دارند، اساس یک جامعه را تشکیل می‌دهند. به این افراد باید خواندن و نوشتن آموخت، و باید درک کنند که هر کاری را که در آن بیشترین توانایی را دارند، انجام دهند و خیال کارهای دیگر را نداشته باشند. کسانی که روحیه جنگجویی دارند باید سرباز شوند. برای بیداری روح این افراد باید به آنها شعر آموخت و برای پرورش بدنی ورزش‌های ژیمناستیک. چند نفری توانایی رهبری را دارند. این سرپرستان جامعه باید تحصیلات طولانی و مفصل داشته باشند. ریاضیات برای این رهبران یک موضوع ضروری است، زیرا آنها باید چشم خود را به حقیقت و عدالت مطلق بدوزند. حساب و هندسه راه‌های رسیدن به کمال هستند. بنابراین جمهوری ایده‌آل بر ارزش‌های مطلق استوار است: حقیقت مطلق و درست و غلط مطلق. عقل مطلق و جهل مطلق وجود دارد، همان طور که عدالت و بی‌عدالتی مطلق، شجاعت و بزدلی مطلق، و اعتدال و افراط مطلق وجود دارد.

افلاطون کار باشکوه خود را در زمینه عدالت با افسانه ایر^۱ (فرزند ارشد یهودا در کتاب مقدس) که می‌تواند هر انسانی باشد به پایان می‌برد. ایر در جنگ کشته شد، اما ده روز بعد زنده پیدا شد. او توضیح داد که روحش بدنش را رها کرده و به بهشت رفته است، جایی که او زندگی پس از مرگ و ارواح کسانی که مرتکب شرارت شده‌اند را در عمیق‌ترین گودالی می‌بیند که هرگز از آن رهایی نمی‌یابند. او روح افراد دیگری را می‌بیند که قابل‌آمزش بودند. این ارواح بعد از دادن تاوان خود به پیشگاه سه الهه سرنوشت^۲ رفتند، جان تازه‌ای گرفتند، از رودخانه فراموشی^۳ نوشیدند و به این دنیا باز گشتند. این ارواح با اراده آزاد خود انتخاب کردند که چگونه زندگی کنند. سقراط بحث خود را در مورد مدینه فاضله با اعتقاد به جاودانگی روح به عنوان پایه و اساس همه چیز به پایان می‌رساند.

۱. Er.

۲. Fates.

۳. River of Forgetfulness.

در باب آزادی

جان استوارت میل

در باب آزادی^۱ به موضوع بسیار جالبی می‌پردازد: آزادی فردی و وظیفه شما برای تضمین آن آزادی. اگر آزادی را در متن زندگی روزمره خود قرار دهید، می‌بینید که مسئله آزادی همیشه در طول قرون و اعصار مطرح بوده است.

در قسمت قبل در ادامه بحث در باره آرمان‌های حکومت و عدالت دیدیم که شهروند خوب یا به قول سقراط شهروند عادل به چه معناست. در جمهوریت افلاطون، سقراط ایده عدالت نسبت به فرد را در چهارچوب مفهوم بزرگتر دولت تعریف می‌کند. بسیاری از نوشته‌های افلاطون موجب نگرانی متفکران قرن نوزدهم از جمله جان استوارت میل^۲ شد. برای افرادی مانند میل این نوشته‌ها آزار دهنده بود، زیرا افلاطون شهروندان عادی را تنزل می‌دهد و تحت اختیار و انقیاد دولت در می‌آورد. دولت به نوبه خود ممکن است شهروندان عادی را با تصمیم فقط چند نفر به عنوان خیر و صلاح بیشتر گمراه کند. افلاطون به عنوان شاگرد سقراط به خوبی نقش طعنه و کنایه را درک می‌کرد. سقراط اغلب از کنایه برای وادار کردن مردم به تفکر استفاده می‌کرد.

سفسطه‌گران یا سوفسطایی‌ها محافظ حقیقت و بی‌طرف بودند. آنها گاهی برای آموزش شاگردان خود اصول بدیهی را به چالش می‌کشیدند. با این حال تصویر طعنه آمیزی که سقراط از سوفسطایی‌ها ترسیم کرده بود، باعث بی‌اعتباری آنها در قرن نوزدهم شد. شاگردان سقراط از مرگ استاد خود به قدری ناراحت بودند که دموکراسی آتن را بدترین شکل ممکن حکومت قلمداد کردند. افلاطون انحطاط دولت ایده‌آل را به صورت دموکراسی آتنی ردیابی می‌کند، دولتی که در آن هر فردی آزاد است بدون هیچ محدودیتی هر طور که می‌خواهد زندگی کند. در ارزیابی چنین تصویری

۱. *On Liberty*.

۲. John Stewart Mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳).

از دموکراسی که دچار هیجان و خشونت شده، باید به استفاده سقراط از طعن و طنز توجه داشته باشیم. فواید دموکراسی آتن برای اولین بار در قرن نوزدهم توسط آزادی‌خواهان انگلیسی نظیر جان استوارت میل به رسمیت شناخته شد. میل استدلال می‌کند که آتن اولین دولتی بود که بر اساس ایده‌آل حداکثر خیر یا مطلوبیت برای بیشترین افراد بنا شده بود و به دلیل توجهی که به آزادی فردی داشت، یک شکل نمونه از حکومت بود.

در باب آزادی که در سال ۱۸۵۹ منتشر شد یکی از نقاط اوج زندگی یک متفکر بزرگ بود. پدر استوارت میل، جیمز میل، ارتباط نزدیکی با جرمی بنتام^۱ حقوقدان انگلیسی و جنبش مطلوبیت‌گرایی^۲ یا منفعت‌گرایی داشت. سودگرایی در صدد اصلاح سیاست در انگلستان، افزایش تعداد رأی‌دهندگان انگلیسی و ایجاد دموکراسی مبتنی بر حقوق فرد بود. منفعت‌گرایان معتقد بودند که هدف دولت رسیدن به بالاترین مطلوبیت برای بیشترین تعداد شهروندان است. یک دولت باید از طرف مردم، برای مردم و توسط مردم اداره شود. منفعت‌گرایان همچنین معتقد بودند که آزمون هر کیفیت، فضیلت یا اصل اخلاقی این است که چقدر خوب کار می‌کند و چقدر مفید است.

جیمز میل می‌خواست پسرش روشنفکری شود که از اندیشه‌های فلسفی پدرش پیروی کند و با خدمت در دولت اندیشه‌های او را عملی سازد. جان استوارت میل در زندگینامه^۳ خود تحصیلات، داستان پیشرفت فکری و شکست‌ها و موفقیت‌های خود را شرح داده است. میل در زندگینامه خود می‌گوید که ما باید در طول زندگی خود به رشد فکری ادامه دهیم. طبق شرح حال او، در زمانی که میل سه ساله بود، می‌توانست زبان یونانی بخواند. در سن هشت سالگی، ادبیات کلاسیک زیادی را خوانده بود و با خلاصه کردن نوشتجات پدرش به او کمک می‌کرد. او معتقد بود که یکی از بهترین روش‌ها برای شکل دادن به ذهن، خلاصه کردن است.

میل در دوران نوجوانی به طور جدی به پدرش در نوشتن کمک می‌کرد. در بیست سالگی، میل دچار یک حمله عصبی کامل شد که بعدها آن را به عنوان نوعی ضعف اراده تلقی کرد. یک کتاب

۱. Jeremy Bentham (۱۷۴۸-۱۸۳۲).

۳. *Autobiography*.

۲. Utilitarian movement.

پیش پا افتاده به او بینشی داد تا بفهمد چه اتفاقی در حال روی دادن است و او را به مسیری که می‌خواست دنبال کند بازگرداند. میل به یک اصلاح طلب سیاسی مبدل شد. او در خدمات دولتی به کار پرداخت و به یکی از روشنفکران برجسته قرن نوزدهم انگلستان تبدیل شد. او آثاری در زمینه منطق و اقتصاد سیاسی به رشته تحریر در آورد. با هریت تیلور^۱ که دوست روشنفکر واقعی او بود و در نوشته‌هایش به او کمک می‌کرد، ازدواج کرد.

میل در کتاب در باب آزادی، آزادی را این‌هاور تعریف می‌کند که هر فردی باید آزاد باشد تا زندگی خود را بدون محدودیت بگذراند، تا زمانی که به دیگران آسیبی نمی‌رساند. دولت تنها زمانی حق دارد در زندگی یک فرد مداخله کند که آن فرد به شخص دیگری صدمه جدی وارد کند. این اندیشه مفهوم سنتی آزادی است. میل بر اساس این مفهوم، ایده‌ای از یک دولت و رابطه بین دولت و فرد ایجاد کرد. او معتقد بود که فرد بالاتر از دولت است و دولت برای خدمت به فرد وجود دارد.

بر عکس کنفوسیوس معتقد بود که دولت و رهبران آن باید نسبت به مردم عادی نیکوکاری کنند و دولت باید نقش مهمی در ارتقای مردم عادی در زمینه اخلاق ایفا کند. کنفوسیوس اعتقاد داشت که افراد کمی قادر به رهبری هستند و باید برای نقش رهبری آموزش ببینند. دولت باید به شیوه‌ای منصفانه از مردم مالیات بگیرد و مردم زندگی خود را تحت حاکمیت بشردوستانه دولت بگذرانند. ماکیاولی معتقد بود که مردم برای خدمت به دولت و رهبر وجود دارند. خصوصیات رهبری که ماکیاولی توصیف می‌کرد برای صلح و رفاه یک ملت ضروری بود. از نظر ماکیاولی هدف اصلی رهبر نباید کمک به مردم باشد، بلکه باید حفظ قدرت خودش باشد، چون با حفظ قدرت، رهبر می‌تواند برای مردم یک زندگی مرفه فراهم کند. ماکیاولی همچنین معتقد بود که فقط تعداد کمی از افراد واجد شرایط رهبری هستند. در جمهوریت افلاطون، شهروندان عادی از کیفیت اعتدال برخوردارند، و فقط تعداد کمی افراد آموزش دیده توانایی رهبری دارند.

میل با همه این عقاید مخالف بود. او معتقد بود که دولت باید تا حد امکان در زندگی شهروندان دخالت نکند. میل باور داشت که آزادی مطلق باید مبتنی بر آزادی مطلق اندیشه و گفتگو باشد. باید

۱. Harriet Taylor (۱۸۰۷-۱۸۵۸).

آزادی کامل مطبوعات در کنار آزادی بیان کامل و نامحدود وجود داشته باشد. به علاوه میل معتقد بود که اگرچه کلمات قدرت آسیب زدن دارند، اما وضع مقررات دولتی می‌تواند مشکلات بسیار جدی‌تری به بار آورد. مقررات نباید بر اساس آنچه به نظر جامعه مناسب یا نامناسب است، وضع شوند. میل به نمونه‌هایی مثل سقراط و عیسی اشاره می‌کند که به دلیل خشم افکار عمومی به قتل رسیدند. اگرچه سقراط و عیسی مخالف افکار عمومی بودند، اما اعتقادات آنها آسیبی به مردم وارد نکرد. میل معتقد بود که فرد باید آزاد باشد تا افکار خود را بیان کند. دولت می‌تواند یک جنایت را مجازات کند، اما نه ایده‌ای که انگیزه جنایت را ایجاد کرده است.

بسیاری از اندیشه‌های میل امروزه دارای اهمیت هستند. او معتقد بود که جامعه باید تا زمانی که به افراد آسیبی نرسیده، مایل به تحمل موارد غیرعادی باشد. میل می‌پرسد که مداخله دولت بعد از آن که شروع شد، کجا متوقف خواهد شد. او معتقد بود که دخالت دولت در آموزش و پرورش خطر بزرگی برای یک جامعه آزاد است. او می‌گفت که تمام آموزش و پرورش باید خصوصی و به عهده والدین باشد. او باور داشت که تنها هدف از آموزش اجباری توسط دولت، باید آموزش شهروندان برای انجام دستورات دولتی باشد: آموزش دولتی باعث بیداری وجدان شهروندان نخواهد شد و وجدان و ارزش‌های نهادینه شده توسط والدین را نیز از بین خواهد برد. با این که میل از آموزش اجباری حمایت نمی‌کرد، اما معتقد بود که همه مردم باید بتوانند بخوانند و بنویسند و ممکن است از والدین خواسته شود که خواندن، نوشتن، ریاضیات و حقایق خاصی را آموزش دهند. به گفته میل، مشارکت دولت در آموزش به معنی این است که دولت ارزش‌های خود را به دانش آموزان تحمیل می‌کند، و این تحمیل شاید در قالب استانداردهای آموزشی ملی باشد تا اطمینان حاصل شود که همه دانش آموزان مطالب مشابهی را یاد می‌گیرند. دولت با کنترل مدارک تحصیلی به طور مؤثر تمام جنبه‌های آموزش را کنترل می‌کند.

میل با مقررات دولتی در زمینه مصرف مشروبات الکلی مخالف بود. از نظر او مقررات دولتی برای محدود کردن سن مصرف این مشروبات، تمایل به گسترش پیدا خواهد کرد. میل معتقد بود که هدف نهایی دولت اعمال کنترل است و هر وسیله‌ای برای دستیابی به این کنترل می‌تواند یک دولت پلیسی ایجاد کند. میل معتقد بود که مالیات خطرناک است. مالیات مکانیسمی را ایجاد می‌کند که

به دولت توانایی کنترل زندگی خصوصی را می‌دهد. میل معتقد بود که لیبرال دموکراسی واقعی نقش دولت را تا آنجا که ممکن است محدود خواهد کرد. این سیستم برای محافظت از فردی که آسیب جسمی دیده مداخله می‌کند و دادگاه‌هایی برای تضمین عدالت برای کسانی که آسیب دیده‌اند خواهد داشت. اما دادن توانایی به دولت برای مداخله در زندگی تک تک شهروندان خطرناک است. به همین دلیل میل معتقد بود که اجازه دادن به دولت برای مداخله در مسائل بهداشتی خطرناک است.

میل استدلال می‌کند که دلیل پذیرفتن مداخله دولت در زندگی مردم مربوط به آموزش اجباری است که برای تربیت شهروندان وظیفه شناس طراحی می‌شود. دولت آرمان‌های بزرگ معنوی و اندیشه‌جووانی عدالت را به مردم آموزش نمی‌دهد، بلکه چیزهایی را می‌آموزد که برای دولت ساده است. میل با ماکیاولی و افلاطون در دفاع از حق فرد برای زندگی دقیقاً همان گونه که می‌خواهد، مخالف بود - در دفاع از آنچه که آمریکایی‌های معاصر آن را ایده‌آل می‌دانند. در باب آزادی اثری است بسیار جالب و قانع‌کننده که در طول زمان با ما ارتباط برقرار می‌کند.

فاوست

گوته

گوته مانند شکسپیر برای انگلیسی‌ها و دانته برای ایتالیایی‌ها از نوابغ آلمانی است. گوته از شخصیت‌های بزرگ دیگر در تاریخ ادبی متمایز و به راستی یک نابغه جهانی است.

مطالبی که در قسمت قبل در باره جان استوارت میل گفتیم بحث ما را در باره موضوع حکومت، عدالت و وظیفه یک شهروند در قبال دولت به پایان رساند. این بحث‌ها در مورد نقش دولت یک طیف وسیع زمانی و مکانی از چین باستان کنفسیوس تا ایتالیای رنسانس ماکیاولی، انگلستان جان استوارت میل و دموکراسی آتن در جمهوریت افلاطون را در بر گرفت. این بررسی‌ها یک دوگانگی اساسی را در نحوه برخورد کتاب‌های بزرگ و متفکران بزرگ به این پرسش نشان داد که آیا فرد برای خدمت به دولت وجود دارد یا دولت برای خدمت به فرد. نظرات عمیقی در هر دو طرف این پرسش مطرح هستند. افلاطون در جمهوریت می‌گوید که دولت برای خدمت به فرد و برای عادل ساختن فرد وجود دارد. اما دولت برای رسیدن به هدف خود باید کنترل داشته باشد. بررسی‌های ما به این پرسش نیز پرداختند که آیا ارزش‌هایی برای تعیین شخصیت یک شهروند که به دولت خدمت می‌کند یا از طرف دولت به او خدمت می‌شود، وجود دارد. هم کنفسیوس و هم سقراط در مورد ارزش‌های اساسی خرد، عدالت، اعتدال و شجاعت سخن گفتند. جان استوارت میل از آزادی فرد به شدت دفاع کرد و از پذیرفتن هر نوع کنترل کاملاً خودداری نمود.

در اینجا به آنچه که شاید مهمترین تصمیم فردی است می‌پردازیم. مسائل دشوار جنگ و سیاست را رها می‌کنیم و به سوی طبیعت لطیف انسان، به موضوع عشق بر می‌گردیم. اگرچه برخی از تاریخ‌نگاران مانند جان اکتون^۱ دو عامل مذهب و آزادی را علت بزرگترین و بدترین اعمال تاریخ

۱. John Acton (۱۸۳۴-۱۹۰۲).

می‌دانند، اما ممکن است استدلال کنیم که عشق واقعاً علت اصلی است و عشق بزرگترین عامل اتفاقات خوب و بد است؟

موضوع عشق در دو مورد مطرح می‌شود: در رابطه با عشق فیزیکی و در تمایز بین شهوت و عشق معنوی. موضوع عشق اعم از عشق روحانی یا جسمانی در بحث‌های مربوط به کتاب‌های بزرگ و مضامین عالی موضوع بسیار مهمی است. عشق نیرویی است که بر امور روزمره حاکم است. متفکران اولیه یونانی معتقد بودند که نیروی عشق جهان را به وجود آورده است. دانتیه با اشاره به عشقی که جهان را به حرکت در می‌آورد، کمدی الهی را به پایان می‌رساند. و مولوی در مثنوی عشق را برتر عقل می‌داند.

عشق همچنین موضوعی در فاوست^۱ اثر یوهان ولفگانگ فون گوته^۲ شاعر، نویسنده و نابغه ادبی آلمانی است. او زاده سال ۱۷۴۹ در فرانکفورت و درگذشته ۱۸۳۲ در شهر وایمار آلمان است. گوته به عنوان مظهر عصر روشنفکری و همچنین عصر رمانتیسم در قرون هجدهم و نوزدهم اروپا محسوب می‌شود. گوته تحصیلات خوبی داشت و به زبان‌های یونانی و لاتین مسلط بود. او عشق به آثار کلاسیک که مشخصه عصر روشنفکری بود را از خود نشان داد. اروپایان قرن هجدهم معتقد بودند که اروپا در حال رهایی از قید و بند جنگ‌های مذهبی و قرون وسطی است. متفکران روشنفکری معتقد بودند که انسان موجودی عاقل است و عقل کلید پیشرفت انسان است. ایده پیشرفت ویژگی بارز عصر روشنفکری بود. این دوران، عصر مستبدان روشنفکری مانند ماریا ترزا^۳ ملکه اتریشی نیز بود. اعتقاد بر این بود که یک حاکم مطلق و خوش نیت می‌تواند به شهروندان خود بیشترین مزایا را بدهد و آزادی واقعی را برای آنها تضمین کند تا زندگی خود را آن طور که می‌خواهند بگذرانند. روح روشنفکری در قانون اساسی آمریکا نیز منعکس است. این قانون سندی است براساس عقل و منطق که از خدا در آن نام برده نشده است. بسیاری از متفکران عصر روشنفکری معتقد بودند که خدا جهان را خلق کرده است، اما سرنوشت انسان به دست خودش رقم زده می‌شود.

۱. Faust.

۳. Maria Theresa (۱۷۱۷-۱۷۸۰).

۲. Johann Wolfgang von Goethe

گوته به صورت نماینده عالیقدر جنبش روشنفکری درآمد. او یک کارمند دولتی برجسته و با نفوذ در دولت دوک وایمار^۱ یک شهر فرهنگی در مرکز آلمان بود. گوته دانشمندی بود که تحقیقات اولیه خود را در زمینه نظریه رنگ^۲ انجام داد. او به مسافرت می پرداخت و مشاهدات خود را به عنوان مثال در مورد ایتالیا یادداشت می کرد. او همچنین شاعری پرشور با توانایی غنائی و نمایشنامه نویسی زبردست بود. گوته تحسین برانگیزترین اندیشمند عصر خود بود، عصری که به روشنفکران ارج می نهاد.

گوته در طول زندگی خود با داستان دکتر فاستوس^۳ دست و پنجه نرم کرد. دکتر فاستوس یک شخص واقعی بود که در آلمان در زمان مارتین لوتر^۴ احتمالاً بین سالهای ۱۴۸۰ و ۱۵۴۰ زندگی می کرد. دکتر فاستوس نه تنها به دلیل علم خود، بلکه به دلیل مهارت در جادوگری و کیمیاگری شهرت داشت. افسانه ای پیدا شده بود که بر اساس آن دکتر فاستوس روح خود را برای کسب علم و لذات دنیوی به شیطان فروخته است. او در نمایش های خیمه شب بازی که در آنها پانچ با زنش جودی^۵ همیشه دعوا داشتند نشان داده می شد، و همچنین نشان داده می شد که او با شیطان در حال دعوا و معامله است. این نمایش ها به موضوع جاه طلبی و تحصیل دانش نیز توجه داشتند.

قسمت اول فاوست گوته در سال ۱۸۰۸ منتشر شد. فاوست مانند کتاب مقدس ایوب، در بهشت با خدا و شیطان آغاز می شود. شیطان یک مرد عالم است که به خداوند احترام می گذارد. خدا به شیطان می گوید که او به انسان ها اراده آزاد داده است تا بتوانند به اختیار خود انتخاب کنند. شیطان این آزادی را زیر سؤال می برد و از خدا کسب اجازه می کند که اگر موفق به وسوسه کردن فاوست شود، روح فاوست را تصاحب کند. در صحنه بعدی، با فاوست استاد مشهوری آشنا می شویم که در رشته های الهیات، پزشکی، حقوق، یونانی و لاتین مطالعه کرده است. اما ابراز تأسف می کند که تنها چیزی که در مطالعاتش یاد گرفته این است که انسان هیچ چیز نمی داند، و او حاضر است همه چیز خود را برای کسب خرد واقعی فدا کند. فاوست مفهوم کتاب مقدس را که می گوید: "در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود" را رد می کند. برای فاوست، عمل، نه کلمه، سرآغاز

۱. Duke of Weimar (۱۶۶۲-۱۷۲۸).

۲. Theory of color.

۳. Dr. Faustus (۱۴۸۰-۱۵۴۰).

۴. Martin Luther (۱۴۸۳-۱۵۴۶).

۵. Punch and Judy shows.

بود.

فاوست به این نتیجه می‌رسد که تنها کاری که برای او معنی دارد خودکشی است، اما با شنیدن صدای ناقوس کلیسا در روز عید پاک (بزرگداشت رستاخیز عیسی) خودکشی را به تعویق می‌اندازد. روز بعد فاوست و واگنر^۱ دستیار پژوهشی او در حال پیاده روی هستند که با یک سگ کوچک پودل روبرو می‌شوند. وقتی فاوست و سگ به اتاق مطالعه فاوست می‌روند، سگ ناگهان تبدیل به یک محقق می‌شود، و اعلام می‌کند که شیطان است و می‌تواند به زندگی فاوست معنا بدهد. فاوست اظهار می‌کند که از درس و مدرسه خسته شده و می‌خواهد واقعاً زندگی کند. به جای مطالعه کردن، پول و زن می‌خواهد. در اینجا شیطان وارد معامله می‌شود و در ازای دادن هر چیزی که استاد بخواهد روح فاوست را تصاحب می‌کند. او از فاوست می‌خواهد تا با خون خود قرارداد این معامله را امضا کند. پس از امضای این قرارداد و رفتن به دنبال میگساری، فاوست مشتاق عشق و عاشقی با زنی می‌شود که آن زن او را واقعاً دوست داشته باشد. او به دختر جوانی با عشقی پاک به نام مارگارت یا گرچن^۲ چشم دوخته است. شیطان فاوست را تشویق می‌کند که گرچن را اغوا کند و جواهراتی را در اتاق او قرار دهد. گرچن با دیدن جواهرات خوشحال می‌شود و تصمیم می‌گیرد آنها را نگهدارد، گرچه می‌داند که این کار درست نیست.

شیطان معجون‌های خواب‌آور برای مادر گرچن به فاوست می‌دهد تا از مزاحمت مادر در مواقع عشق‌بازی گرچن و فاوست خلاص شوند. گرچن این معجون را به مادرش می‌دهد و این دارو باعث مرگ او می‌شود. برادر گرچن از راه می‌رسد، اما شیطان او را می‌کشد. شیطان به فاوست توصیه می‌کند که باید گرچن را که اکنون باردار شده کنار بگذارد. در حالی که فاوست و شیطان مشغول خوشگذرانی و عیش و نوش هستند، گرچن به اتهام قتل مادر و نوزادش زندانی می‌شود. فاوست می‌خواهد نزد گرچن باز گردد، اما شیطان اصرار دارد که فاوست در جلوگیری از مرگ او ناتوان است و هیچ مسئولیتی هم در این مورد ندارد. سرانجام فاوست نزد گرچن که دیوانه شده است برمی‌گردد. شیطان به فاوست می‌گوید که او به عنوان شریک جرم در قتل مادر، نوزاد و برادر گرچن مقصر است. شیطان یادآور قراردادی می‌شود که فاوست با او امضا کرده و می‌گوید که فاوست به عنوان

۱. Wagner.

۲. Margaret or Gretchen.

یک گناهکار خواهد مرد. فاوست با شیطان محل را ترک می‌کنند و گرچن اعدام می‌شود.

قسمت دوم فاوست بررسی عمیق این پرسش است که ارزش‌های فرهنگی در کجا قرار دارند؟ آیا برای هر ملت یک مجموعه منحصر به فرد از این ارزش‌ها وجود دارد؟ آیا واقعاً می‌توانیم الگوهایی را پیدا کنیم؟ آیا معیارهای مطلق زیبایی وجود دارند؟

همان طور که گفتیم قسمت اول فاوست گوته در سال ۱۸۰۸ و قسمت دوم آن در سال ۱۸۳۱ منتشر شد. اشعار گوته درباره عشق، جاه طلبی، و خرد است. در قسمت اول، استاد فاوست روح خود را برای به دست آوردن دانش معامله می‌کند، اما در این راه خرد خود را از دست می‌دهد. قسمت دوم این اثر نشان می‌دهد که چگونه فاوست خرد خود را پس می‌گیرد. داستان فاوست سرانجام در باره بخشش از گناهان و رستگاری است. برای طرفداران گوته نتیجه این داستان بسیار شگفت‌انگیز است، چون این طرفداران، گوته را سمبل عصر روشنفکری و رهایی از قید و بند مذهب می‌دیدند.

زندگی گوته مقارن عصر روشنفکری، انقلاب فرانسه، عصر ناپلئون و انقلاب‌هایی بود که اروپا را در سال ۱۸۳۰ تکان داد. گوته در زمینه ارزش‌های دوران روشنفکری آموزش دیده بود. مهمترین ارزش عصر روشنفکری عشق و علاقه به فرهنگ‌های کلاسیک یونان و روم باستان بود. مردم بر این باور بودند که می‌توان از یونانی‌ها و رومی‌ها تقلید کرد، اما نمی‌توان از آنها پیشی گرفت؛ الگوهای اقتباس، ایلید و انه‌اید بودند. عصر روشنفکری در عین حال عصر جهان شمولی بود. اروپایی‌ها معتقد بودند که اروپا یک فرهنگ و تمدن یکپارچه دارد، و این فرهنگ به فراسوی مرزهای اروپا رفته است. فرانسه به عنوان نمونه یک فرهنگ بزرگ مدرن شناخته می‌شد و افراد تحصیلکرده، از جمله گوته، اغلب به زبان فرانسه می‌نوشتند و صحبت می‌کردند. به این ترتیب هم فرهنگ کلاسیک یونان و روم با الگوهایشان و هم جهان معاصر، یک نگرش فرهنگی واحدی را شکل دادند.

این نگرش‌های روشنفکری با انقلاب فرانسه و ناپلئون در هم شکستند؛ ضمن این که هر دو جریان فکری، اصول آزادی و برابری را تبلیغ می‌کردند، اما استبداد را به ارمغان آوردند. آلمانی‌ها،

ایتالیایی‌ها و اسپانیایی‌ها متوجه شدند که هر یک فرهنگ‌های منحصر به فردی دارند. بهترین متفکران آن روز از جمله فیثته^۱ و هگل^۲ این ایده را مطرح کردند که هر تمدنی منحصر به فرد است، و هر قومی که خود را به عنوان یک ملت تعریف می‌کند باید فرهنگ خود را به روش خود توسعه دهد. این باور در آلمان بسیار قوی بود.

با این طرز تفکر جدید انزجاری نسبت به برخی از آرمان‌های روشنفکری به وجود آمد، آرمان‌هایی که آموخته بود مردان و زنان موجودات عاقل و منطقی هستند. از دیدگاه مکتب جدید رمانتیسم یا عشق‌گرایی، زن و مرد موجوداتی احساسی دارای شور و هیجان و هوس هستند، و بی‌منطقی نقش مهمی در زندگی انسان بازی می‌کند. مردم می‌توانند سعی کنند که جلوی عواطف و احساسات خود را زیر پوشش عقل بگیرند، اما احساسات بالاخره آزاد خواهند شد. با این که جنبش روشنفکری به دنبال کنترل طبیعت بود، رمانتیسم طبیعت را غیرقابل کنترل می‌دانست و آن را به صورت یک منبع تجدید حیات همیشگی برای بشریت می‌دید. جنبش روشنفکری، یونان و روم کلاسیک را جشن می‌گرفت، اما رمانتیسم معتقد بود که قرون وسطی یعنی زمانی که فرانسه و آلمان به وجود آمدند، زمان روشنفکری واقعی بوده است. مسیحیت در دوران رمانتیک معنای جدیدی پیدا کرد. زندگی و رنج عیسی به صورتی آرمانی درآمد، و بعضی از مردم به کلیسای کاتولیک به عنوان مخزن ایمان و معرفت باز گشتند.

گفته نظریات مکاتب روشنفکری و رمانتیسم هر دو را مطالعه و کاملاً فرا گرفت. گفته در بهره‌گیری از این دو مکتب بی‌نظیر بود و از هیچ یک جانبداری نمی‌کرد. قسمت دوم فاوست در فصل بهار و در دامن طبیعت بکر آغاز می‌شود. فاوست که از مرگ گرچن و رها کردن او آشفته شده است، اوقات خود را با شیطان رفیق نزدیکش می‌گذراند. در ابتدای قسمت دوم فاوست، الف‌ها، موجودات افسانه‌ای و جادویی یاور انسان، به افراد غمگین چه خوب و چه بد ترحم می‌کنند. در قسمت اول، فاوست از خودکشی در روز عید پاک دست برمی‌دارد. این تصادفی نیست که دانته در کمدی الهی داستان رستگاری خود را در هفته عید پاک نقل می‌کند. اورول هم در رمان ۱۹۸۴ داستان وینستون اسمیت را در ماه آوریل یعنی ماه عید پاک مسیحیان آغاز می‌کند. دو قسمت داستان فاوست نیز در

۱. Fichte (۱۷۶۲-۱۸۱۴).

۲. Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱).

فصل بهار و تجدید حیات طبیعت به یکدیگر وصل می‌شوند. در این موقع سال، انسان‌های غمگین خواه مسیح و خواه هر کس دیگر، چه خوب و چه بد را می‌توان مورد ترحم و کمک قرار داد. فاوست نیز می‌تواند خود را دوباره احیا کند، مسئولیت زندگی خود را بر عهده بگیرد، و دوباره فردی مسئول شود. شیطان از او می‌پرسد که چه کار می‌کند، و فاوست پاسخ می‌دهد که در حال گرفتن انرژی از طبیعت است.

شیطان به فاوست می‌گوید که باید به دنبال امرار معاش برویم، و پیشنهاد می‌کند که راهی دربار امپراتور مقدس روم، فرمانروای اروپای مرکزی قرون وسطی، شوند. تا سال ۱۸۰۶، یعنی زمانی که ناپلئون امپراتوری مقدس روم را برانداخت، امپراتورهای روم خود را ادامه‌ی مستقیم امپراتور آگوستوس بنیانگذار و نخستین امپراتور روم می‌دانستند، و معتقد بودند که دودمان آنها توسط شارلمانی اولین امپراتور بعد از فروپاشی امپراتوری روم تجدید شده و بر بیشتر اروپا حکومت می‌کرده است. تا زمانی که فاوست نوشته شد، امپراتور مقدس روم در اصل یک مقام تشریفاتی بود که رسماً بر ۳۶۵ حاکم‌نشین مستقل آلمان حکومت می‌کرد. در فاوست، امپراتوری مقدس روم سایه‌ای از روم و دنیای باستان و گواهی بر این است که چگونه دنیای مدرن اجازه داده است که سایه‌ی دوران باستان آن را تحت الشعاع قرار دهد و سرکوب کند. فاوست اعلامیه‌ای است مبنی بر این که افراد معاصر باید این پیوند را قطع کنند و چیزی تازه بیافرینند.

وقتی فاوست و شیطان به دربار امپراتور مقدس روم می‌رسند، شیطان نقش دلچک دربار را بازی می‌کند. خزانه امپراتور خالی است و کسی دولت را جدی نمی‌گیرد. شیطان و فاوست راه حل این مشکل را پیدا می‌کنند: از آنجا که امپراتور مالک همه چیز زیر زمین است، می‌تواند با پشتوانه معادن زیرزمینی اسکناس چاپ کند، و تا زمانی که مردم این اسکناس‌ها را در معاملات قبول کنند و تا زمانی که این روش باعث عملکرد اقتصاد شود، اوضاع خوب خواهد بود. امپراتور فاوست را مسئول تشریفات دربار می‌کند. دربار می‌خواهد شاهد بازسازی دوران باستان باشد. فاوست و شیطان دوران باستان و کلاسیک را احیا می‌کنند، و دربار می‌بیند که دنیای کلاسیک چندان هم ایده‌آل نیست؛ پاریس، زیباترین مرد جهان، به اندازه‌ای که معروف است خوش تیپ نیست، و هلن زیباترین زن روی زمین هم آن قدرها زیبا نیست.

فاوست به اتاق مطالعه خود باز می‌گردد. دستیار پژوهشی سابق او، واگنر، که اکنون استاد شده است، موفق به ساختن زندگی مصنوعی به صورت یک آدمک کوچک در لوله آزمایش شده است. دانشجوی دیگری به فاوست می‌گوید که تحصیلاتش هیچ کمکی به او نکرده و فقط زندگی تجربی درس‌هایی را به او آموخته است. آدمک مصنوعی به همراه فاوست و شیطان به سواحل دریای مدیترانه برای کشف بقایای دنیای کلاسیک می‌رود. شیطان با سحر و جادو دنیای اساطیری را تداعی می‌کند و شبی پرهیجان توام با عیش و عشرت به سبک دوران باستان به پا می‌کند. آدمک مصنوعی به ناگهان منفجر می‌شود، موجودی که بدون عشق از طریق کلون کردن آفریده شده، نه می‌تواند زنده بماند و نه احساسی واقعی را تجربه کند. فاوست از شیطان می‌خواهد صاحب قدرت و زیباترین زنی شود که تا به حال زندگی کرده است. فاوست پادشاهی جدیدی را در اسپارت ایجاد می‌کند که ترکیبی از دنیای شوالیه‌های آلمانی قرون وسطی و جهان کلاسیک است. فاوست با هلن اسپارتی زیباترین زن روی زمین ازدواج می‌کند. فرزند آنها یوفوریون^۱ ترکیبی از دنیای کلاسیک است. هلن و یوفوریون هر دو می‌میرند، زیرا از یک فرهنگ مصنوعی به وجود آمدند که ترکیبی از تمدن‌های کلاسیک و روماتیک و غیرقابل دوام است. این گفته‌گفته است که هر دورانی و هر ملتی باید معیارهای زیبایی خود را تعیین کند و راه خود را در هنر، ادبیات، فلسفه و حکمت پیدا نماید. تلاش فاوست برای بازگشت به گذشته کلاسیک شکست خورده است.

فاوست به آلمان و امپراتور مقدس روم باز می‌گردد. اقتصاد امپراتوری ورشکسته شده و امپراتوری در حال انقراض است. فاوست به کمک شیطان یک ارتش بسیار نیرومند درست می‌کند که دشمن را بیرون می‌راند و امپراتوری را نجات می‌دهد. فاوست به عنوان پادشاه، پادشاهی جدیدی می‌خواهد، سرزمینی در ساحل دریا که در آن دنیای جدیدی بسازد. فاوست بر سرزمین پهناوری فرمانروایی می‌کند. او دریا را خشک کرده و سرزمین جدیدی را ایجاد می‌کند. در این سرزمین مردم برای او کار می‌کنند، و تحت محافظت او از آرامش و رفاه کامل برخوردارند. فاوست اکنون احساس می‌کند که زندگی او به ثمر رسیده است. او متوجه می‌شود که می‌خواهد قدرت انجام کارهای خوب را داشته باشد. فاوست صدای ناقوس کلیسا را می‌شنود و از شیطان می‌خواهد تا کلیسای کوچکی را که ناقوس در آن قرار دارد خراب کند. شیطان به همراه چند سرسپرده، کلیسا را به آتش می‌کشند،

۱. Euphorion.

و مردمی را که آنجا زندگی می‌کردند، می‌کشند. فاوست متوجه می‌شود که درخواست او باعث مرگ افراد بی‌گناه شده است. شیطان به فاوست خبر می‌دهد که مرگ او نزدیک است. فاوست به شیطان یادآوری می‌کند که در قراردادش آمده است که او می‌تواند زندگی کند تا زمانی که بگوید همه چیز عالی است، و فعلاً او تمایلی به انجام این کار ندارد، و زیبایی را در ادامه تلاش انسان می‌بیند. اما شیطان طالب قبض روح فاوست است.

ندایی از بهشت به گوش می‌رسد و بارانی از گل سرخ (نماد عشق) پدیدار می‌شود. گرچن معشوق سابق فاوست برای آمرزش روح او دست دعا به سوی مریم مقدس بر می‌دارد. فاوست نجات می‌یابد، شیطان شکارش را از دست می‌دهد و فاوست به آسمان عروج می‌کند. نغمه آسمانی چنین می‌سراید: "این یک راز است، ما هرگز نمی‌توانیم زندگی را درک کنیم، ... تنها چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که فضایل جاودانی زنانه^۱ ما را به بهشت می‌برند."

۱. Eternal feminine (حیا، نجابت، پاکی)، ظرافت، متانت، تمکین، خویشتن داری، پاکدامنی، (مهربانی و ادب).

والدن یا زندگی در جنگل

هنری دیوید تورو

هنری دیوید تورو^۱ در عصری که آمریکایی‌ها فکر می‌کردند در حال پیشروی برای تبدیل به بزرگترین کشور جهان هستند، علیه دنباله روی و هم‌رنگی با جماعت سخن گفت.

در بخش گذشته بحث در باره منظومهٔ حماسی باشکوه گوته فاوست را در دو بخش به پایان بردیم. موضوع بخش اول فاوست عشق بود، عشقی شورانگیز که می‌تواند باعث نابودی شود. فاوست گرچن را وسوسه کرد و او را رها کرد که باعث مرگ مادر و فرزندش شد. در بخش دوم فاوست، استاد جاه‌طلبی‌های خود را تا سرحد امکان دنبال کرد، اما سرانجام با عشق الهی از طریق مریم مقدس و دعای گرچن در حق او نجات یافت.

در این کتاب ما چندین منظومهٔ حماسی از جمله ایلید، گیل‌گمش، شاهنامه، کمدی الهی، و انه‌اید را بررسی کرده‌ایم. حماسه ابزاری برای انتقال بعضی از والاترین اندیشه‌ها در ادبیات بوده است. این حماسه‌ها در نهایت به داستان بخشش از گناه و رستگاری بشر می‌پردازند. جامعهٔ معاصر به مردم اجازه نمی‌دهد اشتباهات خود فراموش کنند و به نظر نمی‌رسد که رهایی و رستگاری را مجاز بدانند، هرچند مفهوم رستگاری در مرکز مسیحیت و اسلام قرار دارد و رستگاری در باگاواد گیتانیز موضوعی اساسی است. در طول تاریخ، شعر حماسی مانند فیلسوفان یا جویندگان حقیقت نظیر سقراط، عیسی، و کنفوسیوس منبع الهام فراوان بوده است. سقراط معتقد بود که حماسه سرایان فیلسوف نیستند، زیرا می‌توانند اندیشه‌های بزرگ را انتقال دهند، اما نمی‌توانند آنها را تحلیل کنند.

۱. Henry David Thoreau (۱۸۱۷-۱۸۶۲).

هرمن ملویل^۱ رمان‌نویس آمریکایی و یکی از معاصران تورو می‌گوید: "ما ملاحان کشتی آزادی برای تمام جهان هستیم." زیرا اعلامیه استقلال آمریکا ارزش‌های زندگی، آزادی و تلاش برای خوشبختی را محترم شمرد و دموکراسی را به بسیاری از آمریکای شمالی برد. ایالات متحده در حال تبدیل شدن به یک قدرت صنعتی پیشرو بود، و آمریکایی‌ها به پیشرفت و دموکراسی معتقد بودند.

تورو آدم عجیب و غریبی بود. او به دانشگاه هاروارد رفت و در آنجا به مطالعه زبان یونانی، لاتین، و فلسفه طبیعی و اخلاق پرداخت. مدتی تدریس کرد، اما متوجه شد که به عنوان یک معلم هرگز فرصتی برای یاد گرفتن پیدا نخواهد کرد. بعد از تدریس به نوشتن مشغول شد، اما کسی حاضر به انتشار مطالب او را نشد. در چهارم ژوئیه ۱۸۴۵ زمانی که ۲۸ ساله بود، تورو استقلال خود را با رفتن به کنار برکه والدن^۲ در نزدیکی شهر کنکورد در ایالت ماساچوست جشن گرفت. تورو مانند چند تن از دوستانش در کنکورد از جمله امرسون^۳ و آلکوت^۴ خود را یک تعالی‌گرا^۵ می‌دانست و معتقد به فلسفه متعالی و به دنبال دستیابی به معنویات بود. برای تعالی‌گرایان ایده‌ها و عقاید از همه چیز مهم‌ترند. این باور مشابه نظر سقراط است که می‌گوید ایده‌ها همه چیز را شکل می‌دهند، نظری که مخالف فلسفه اکثر آمریکایی‌ها است که به اطلاعات تجربی و عملی اعتقاد دارند. تورو خود را یک صوفی می‌دانست، یعنی کسی که از واقعیت راستین جهان بریده است.

با آن که تورو فلسفه آلمانی به ویژه کانت را می‌خواند و آن را جدی می‌گرفت و افلاطون را می‌شناخت، بیش از هر چیز می‌خواست خودش فکر کند. او می‌خواست تا حد امکان خود را از زندگی جدید دور نگهدارد و به وضع غیرعادی خود فرصت کافی بدهد. با این حال او آدم گوشه‌گیری نبود، با مردم ملاقات می‌کرد و میزبانی خوش مشرب بود. تورو معتقد بود که دارایی‌های مادی قید و بندهایی هستند که دست و پا گیر ما می‌شوند. او فهمید که برای رسیدن به کمال، یعنی توسعه نیروی‌های درونی یا روحی خود، باید خودخواه باشد. تورو متوجه شد که برای زندگی نیاز کمی به مادیات دارد، و تنها چیزی که لازم دارد نوعی پوشش و غذایی برای خوردن است که خودش بتواند آن را تهیه کند. اگرچه استادکار ماهری نبود، اما کلبه کوچکی ساخت و خوراک خود را

۱. Herman Melville (۱۸۱۹-۱۸۹۱).

۲. Walden Pond.

۳. Ralph Waldo Emerson (۱۸۰۳-۱۸۸۲).

۴. Amos Bronson Alcott (۱۷۹۹-۱۸۸۸).

۵. transcendentalist.

می‌کاشت و پرورش می‌داد. او با این کار متوجه شد که این استقلال تا چه حد مایه خرسندی و رضایت او شده است. وقت او کاملاً مال خودش بود. باگاواد گیتا یکی از کتاب‌های مورد علاقه تورو می‌آموزد که انجام کار دیگران بردگی است، اما انجام کار خود آزادی است.

گاهی تورو یک روز کامل را صرف پختن نان و تماشای آن داخل تنور می‌کرد یا به تماشای سبزه‌ها می‌نشست و تأمل می‌کرد. او خود را در در دنیایی پر از آگاهی و اطلاعات می‌دید. او معتقد بود که بعضی از مردم اطلاعات را به دانش تبدیل می‌کنند، اما تقریباً هیچ کس فرصت فکر کردن و تبدیل دانش به خرد را ندارد.

برای آمریکایی‌های معاصر، والدن یک تجربه عالی از طبیعت است. در دوران روشنفکری مردم فکر می‌کردند که باید طبیعت را کنترل کنند. در دوران رمانتیک مردم طبیعت را به صورت نیرویی عظیم می‌دیدند که باعث تجدید حیات می‌شود. مردم قرن بیست و یکم معتقدند که باید طبیعت را کنترل کرد. آمریکایی‌های معاصر طبیعت را منحصر به پارک‌های ملی و جاهای دورافتاده می‌دانند. تورو می‌خواست خود را تابع طبیعت کند تا موفق به درک آن شود؛ روال عادی زندگی در کنار دریاچه کوچک والدن جایی که تورو مدت دو سال در آن اقامت داشت، معنای عمیقی برای او داشت. تورو یک فیلسوف طبیعی و خودآموخته بود که به دلیل اعتقاد به این که طبیعت مقدس است و انسانیت بخشی از آن است، خود را در طبیعت غرق کرد. تورو در مورد خوردن گوشت و ماهی تردیدهایی داشت. او به این نتیجه رسید که هر چیزی را که برای خوردن نیاز دارد می‌تواند از باغچه خود تهیه کند. دوستان تورو نگران بودند که او به زندگی خود بی‌توجه است، اما او معتقد بود که یادگیری و شناختن نیروی‌های درونی انسان در واقع کار زندگی اوست.

به هنگام فصل بهار در کنار دریاچه والدن، تورو طبیعت را هرگز به آن عظمت ندیده بود. او دنیایی را مشاهده می‌کرد که حیات تازه‌ای به دست می‌آورد. او در تجدید حیات طبیعت در موسم بهار همان حس عرفانی و رستگاری شاعران بزرگ حماسی را پیدا می‌کرد. دانتته در کمدی الهی، سفر خود را برای نجات روحش در بهار و روز عید پاک آغاز می‌کند. فاوست نیز در بهار و عید پاک از خودکشی نجات می‌یابد. بهار همچنین زمانی از سال است که آتنی‌ها نمایش‌های تراژدی را روی

صحنه می‌بردند که بر رهایی و نجات انسان از طریق درک رنج و کسب خرد از زندگی دیگران متمرکز بود. تورو معتقد بود که بهار زمانی عرفانی است و خدا در درون او جهان را تجدید می‌کند. تورو معتقد بود که خدا در درختانی که دوباره زنده می‌شوند بیشتر از کلیساهایی که به دست انسان ساخته شده حضور دارد. او معتقد بود که با فکر کردن به اشتباهاتی که در حق او می‌شود به دیگران اجازه می‌دهد او را کنترل کنند. او معتقد بود که در فصل بهار، زمان تجدید طبیعت، همه بدهی‌ها باید بخشیده شوند.

تورو پرسش‌های مشکلی را مطرح ساخت که عجیب بودن او را نشان می‌داد. برای مثال می‌پرسید که چند نامه دریافتی واقعاً ارزش هزینه پست آن را دارد. او در عجب بود که چند نامه زندگی انسان را تغییر می‌دهد و برای روحیه انسان مفید است. پیشنهاد او این بود که نامه خواندن را متوقف کنید. تورو روزنامه نمی‌خواند. دوستانش نگران این بودند که او شهروند مسئول و مطلع نباشد. تورو بر این باور بود که روزنامه‌ها حاوی بازگویی وقایع گذشته با تغییر نام و مکان هستند. مردم با خواندن روزنامه توانایی ارتباط با خود را از بین می‌برند. انسان به قدری آلودگی از دنیای بیرون وارد ذهن خود می‌کند که هرگز توانایی رهایی از آنها را ندارد و فرصت نجات روح خود را برای همیشه از دست می‌هد.

تورو پس از دو سال دریاچه والدن را ترک کرد و راه‌های دیگری در پیش گرفت. او معتقد بود که به عنوان یک فرد، ما مجبور نیستیم در تمام زندگی خود در یک کار بمانیم یا آرمان‌های یکسانی داشته باشیم. ما نباید از مخالفت با خود بترسیم. تورو می‌گفت که شروع به کاوش در درون خود کرده و در هر جا که باشد می‌تواند به این کار ادامه دهد. او معتقد بود که زیبایی یک اثر هنری در موزه نمی‌تواند از زیبایی طبیعت بیشتر باشد. باگاواد گیتامی گوید که خورشید ستاره صبحگاهی است و هر روز صبح طلوع تازه‌ای است که به انسان اجازه می‌دهد زندگی را دوباره شروع کند. والدن با این اندیشه که خورشید یک ستاره صبحگاهی است به پایان می‌رسد.

تورو معتقد بود که دموکراسی آمریکایی یک سیستم کامل نیست. برده‌داری لکه ننگی بر تمام آمریکا به جا گذاشت. برای مثال، بازرگانان بوستون بیش از حد به تجارت با ایالات جنوبی وابسته بودند

تا واقعاً بخواهند برده‌داری را از بین ببرند. افکار جنوب آمریکا به قدری فاسد بود که نمی‌توانست خود را از برده‌داری خلاص کند. تورو تصمیم گرفت که تا به کشوری که از برده‌داری حمایت می‌کند مالیات نپردازد. او باور داشت در یک کشور با آزادی‌های واقعی، مردم باید آزاد باشند که مالیات نپردازند.

تورو، جان براون^۱ آزادیخواه و مبارز آمریکایی را بسیار تحسین می‌کرد. مقاله او در باره براون می‌گوید که براون مردی با وجدان بود که فهمیده بود بردگی اشتباه بزرگی است و تنها از طریق خونریزی و جنگ داخلی می‌توان آن را از بین برد. تورو می‌گفت: اگر می‌خواهید فردی از این جهان باشید، آن گونه عمل کنید که جان براون عمل کرد: برای چیزی با معنای واقعی یعنی آزادی بجنگید و بمیرید. میراث تورو تشویق مردم به دوستی با طبیعت است، چون در طبیعت انسان می‌تواند راهی برای رسیدن به حقیقت پیدا کند.

۱. John Brown (۱۸۰۰-۱۸۵۹).

افول و سقوط امپراتوری روم

ادوارد گیبون

اگر می‌خواهید نثر انگلیسی را آن‌گونه که باید نوشت یاد بگیرید، گیبون^۱ را بخوانید.

در دو بخش گذشته، در قسمت دوم فاوست گوته و والدن اثر تورو به بررسی موضوع آرمان زیبایی و آرمان طبیعت پرداختیم. آیا معیارهای مطلق برای زیبایی وجود دارد؟ آیا می‌توانیم مانند سقراط بگوییم که کمال زیبایی در بهشت وجود دارد و همه چیز در روی زمین بازتاب آن است؟ آیا معیارهای مطلق بر مبنای ایده‌آل زیبایی وجود دارد که بتوانیم کارهای هنری را بر اساس آنها قضاوت کنیم؟ آیا می‌توانیم این ارزش‌های آرمانی را به دانشجویان آموزش دهیم؟

دموکراسی آتن به این پرسش‌ها پاسخ مثبت می‌داد. آتنی‌ها باور داشتند که معابد یونانی می‌توانند به کمال زیبایی برسند. این دموکراسی در صدد ساختن نیایشگاه پارتنون^۲ و رساندن آن به کمال زیبایی بود. ایالات متحده امروزی به این پرسش‌ها پاسخ منفی می‌دهد. آمریکایی‌ها به معیارهای مطلق اعتقادی ندارند. آمریکایی‌ها زشتی‌هایی را می‌پذیرند که یک آتنی را به وحشت می‌انداخت. تورو مفهوم طبیعت را برای ما تداعی می‌کند. برای تورو طبیعت منبع بزرگ تجدید انرژی برای انسان متفکر است. یک جامعه واقعاً متفکر باید تمام تلاش خود را برای حفظ زیبایی طبیعت به خرج دهد و خود را با روال طبیعی که بخشی از آن زیبایی است تطبیق دهد.

موضوع دیگری که هر فرد متفکر باید به آن توجه کند تاریخ یا گذشته است. رابطه ما با گذشته چیست؟ آیا گذشته برای ما امروز معنایی دارد؟ ایلید و شاهنامه در باره حفظ تاریخ یا گذشته هستند. ایلید در باره حفظ گذشته است. این کتاب با یونانیان در مورد عظمت رزمندگان گذشته

۱. Edward Gibbon (۱۷۳۷-۱۷۹۴).

۲. Parthenon.

آنها در هشتصد سال قبل از میلاد سخن می‌گویند. شاهنامه نیز حماسه‌ای بزرگ و فراگیر در باره گذشته و تاریخ ایران باستان است. کنفوسیوس معتقد بود که یکی از مهمترین وظایف او آموزش دوران باستان به شاگردانش است. دوران ما اساساً دورانی غیرتاریخی است. آثار و زندگینامه‌های تاریخی زیادی منتشر می‌شوند، اما ما معیاری برای مطالعه و ارتباط با گذشته نداریم، گذشته‌ای که عصر روشنفکری و عصر بنیان‌گذاران این کشور آن را نگاه فلسفی به تاریخ می‌نامید. از این دیگانه، تاریخ وسیله‌ای برای درک حال و نگاه به آینده است.

بنیان‌گذاران ایالات متحده تحت تأثیر گذشته بودند، زمانی که اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا را نوشتند. این پایه‌گذاران دوران کلاسیک باستان را مطالعه کردند تا مدل‌هایی از نحوه عملکرد دولت‌های جمهوری خواه و دموکراتیک گذشته به دست آورند. آنها معتقد بودند که تاریخ یک ابزار است و هیچ جامعه‌ای از روند انحطاط تاریخی مصون نیست. آنها همچنین معتقد بودند که همه ملت‌ها در نهایت از بین خواهد رفت. رومیان قرن دوم بعد از میلاد بر این باور بودند که روم ابدی است، همان گونه که امپراتورها به آنها گفته بودند. برای افراد عصر روشنفکری از جمله گوته، بنیان‌گذاران آمریکا و ادوارد گیبون، داستان چگونگی و چرایی سقوط امپراتوری روم از اهمیت بسزایی برخوردار بود.

افول و سقوط امپراتوری روم اثر گیبون تأثیرگذارترین کار تاریخی است که به زبان انگلیسی نوشته شده است. این کتاب در کنار آثار مورخین بزرگ یونانی و رومی مانند توسیدید^۱، هرودوت^۲، لیوی^۳ و تاسیتوس^۴ به عنوان یکی از پنج تاریخ بزرگی است که تا کنون تدوین شده است. افول و سقوط امپراتوری روم بین سال‌های ۱۷۷۶ و ۱۷۸۹ یعنی مقارن با اعلامیه استقلال، جنگ استقلال و قانون اساسی آمریکا منتشر شد. گیبون در خلال این سال‌ها عضو پارلمان انگلستان بود. او بعدها گفت که دوران حضورش در پارلمان به منزله یک مکتب فضایل اخلاقی و میهن پرستی بود، اولین خصوصیتی که یک تاریخ‌نگار به آن نیاز دارد.

افول و سقوط یک تفسیر طولانی و غم‌انگیز در مورد تاریخ ملتی است که آزادی سیاسی خود را

۱. Thucydides (۴۶۰-۴۰۰ ق.م).

۲. Herodotus (۴۸۴-۴۲۵ ق.م).

۳. Livy (۵۹ ق.م - ۱۷ میلادی).

۴. Tacitus (۱۲۰-۵۶ میلادی).

برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت از دست داد. بر اساس قانون اساسی جمهوری روم که پدران بنیان‌گذار آمریکا آن را تحسین می‌کردند و گیبون آن را وصف می‌کند، امپراتوری روم از یک موازنه قدرت بین مجلس سنا و مردم برخوردار بود و یک فرمانده کل اجرایی مقتدر داشت. روم از یک "ایالت - شهر" کوچک به فرمانروایی دنیای زمان خود رسید. تنوع و چندگانگی فرهنگی روم تا قرن اول قبل از میلاد ثروت عظیمی برای این کشور تولید کرد. این ثروت تمام جنبه‌های نظام سیاسی جمهوری را فاسد کرد؛ انتخابات آشکارا خرید و فروش می‌شد و جناح‌های سیاسی چنان نیرومند بودند که سنای روم به بن بست رسیده بود. سرانجام مردم روم اعتماد خود را به دولت و شیوه زندگی جمهوری خواهی از دست دادند. مردم خواهان صلح و نظم بودند.

مردم روم آزادی سیاسی خود رها کردند و تمام قدرت واقعی را به یک دیکتاتور نظامی یعنی امپراتور خود منتقل کردند. اولین امپراتور ژولیوس سزار بود و پس از او یک دولتمرد بزرگ به نام آگوستوس امپراتور شد. سزار و آگوستوس نظم جدیدی برقرار کردند که صلح و رفاه را به دنیای آن دوران به ارمغان آورد. امپراتوری روم در قرن دوم میلادی به اوج اقتدار خود رسید به طوری که از دریای شمال تا صحرای بزرگ آفریقا و از اسکاتلند تا عراق گسترش یافت. ساکنان امپراتوری عموماً به روم وفادار بودند. گیبون داستان افول و سقوط امپراتوری روم را در قرن دوم بعد از میلاد در عصر دودمان آنتونین‌ها^۱ آغاز می‌کند.

گیبون در انگلستان و در خانواده‌ای ثروتمند متولد شد. او برای مدت کوتاهی به دانشگاه آکسفورد رفت، اما آن را خسته‌کننده یافت. گرویدن او به مذهب کاتولیک رومی در زمانی که در آکسفورد بود باعث شد پدرش او را نزد یک معلم خصوصی، کشیشی در لوزان سوئیس بفرستد. گیبون در لوزان رسماً به آئین پروتستان گروید، او زبان‌های یونانی و لاتین را آموخت، عشق فراوانی به تاریخ پیدا کرد و به زبان فرانسه مسلط شد. سپس به انگلستان بازگشت و برای مدت کوتاهی در شبه نظامیان همپشایر خدمت کرد. او معتقد بود که این تجربه برای یک مورخ امپراتوری روم چندان بی‌اهمیت نیست، زیرا او با این تجربه در مورد تاکتیک‌های نظامی مطالبی یاد گرفت. گیبون سپس در اروپا به مسافرت پرداخت. او تصمیم گرفته بود که با نوشتن یک تاریخ نامی پرآوازه برای خود

۱. Antonines.

دست و پا کند و شروع به جستجوی موضوعی برای پژوهش کرد. او غرق در اندیشه آزادی شد و به فکر نوشتن در باره جمهوری فلورانس یا کانتون‌های سوئیس افتاد. در اکتبر ۱۷۶۴ در روم، گیون هنگامی که در بالای تپه کاپیتول^۱ به تماشای فروم (پلازا یا میدان) روم که به چراگاه گاو تبدیل شده بود نشسته بود، در مورد سقوط روم فکر کرد. او تصمیم گرفت تا به تحقیق در موضوع انحطاط امپراتوری روم بپردازد. چرا عظمت امپراتوری "در مقابل بربریت و خرافات فرو ریخت و چرا راهبان مسیحی و بربرهای آلمانی بر روم حکومت کردند."

گیون دیدگاه وسیعی داشت و فرهنگ امپراتوری روم را به اندازه تاریخ سیاسی آن مهم می‌دانست. بررسی‌های او در مورد خاورمیانه و محمد پیامبر اسلام بسیار خوب و منصفانه است. برخورد گیون با مسیحیت به عنوان یک پدیده تاریخی او را به دردسر انداخت. افول و سقوط امپراتوری روم نمایانگر دیدگاه وسیع، دانش عمیق نسبت به ریشه‌های وقایع و استفاده عالی از زبان انگلیسی است. کار گیون مرگ دنیای باستان و تولد اروپای مدرن را توصیف می‌کند. فرانک‌ها، قبایل آلمانی، و آنگلس‌ها و ساکسون‌ها همه جای رومی‌ها را گرفته بودند. پس از قرن‌ها، این افراد جدید "روحیه جوانمردی آزادی را احیا کردند و پایه‌های پیشرفت عصر خود را بنا نهادند."

گیون متقاعد شده بود که تاریخ داستان پیشرفت است و یکی از بزرگترین نشانه‌های پیشرفت، آمریکا است. گیون در مناظرات پارلمانی درباره انقلاب آمریکا چیزی نگفت، از آنجا که لرد نورت^۲ سیاستمدار و نخست وزیر بریتانیایی شغلی پردرآمد و بی دردسر یعنی عضویت در هیئت تجاری را به گیون پیشنهاد کرده بود، گیون همیشه به نفع نورت رأی می‌داد. با این حال گیون در نامه‌های خود به وضوح نشان داد که انگلستان اشتباه بزرگی مرتکب شده است. او در صفحات تاریخ خود مقایسه‌های غیرمستقیمی بین سقوط روم و آنچه به زعم او انحطاط و سقوط امپراتوری بریتانیا بود به عمل آورد.

جلد اول کتاب افول و سقوط امپراتوری روم در سال ۱۷۷۶ چاپ شد، و به یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها درآمد و بلافاصله به عنوان یک شاهکار شناخته شد. گیون از این طریق ثروتمند شد.

۱. Capitoline Hill.

۲. Lord North (۱۷۳۲-۱۷۹۲).

زمانی که دولت لرد نورت سقوط کرد، گیون برای نوشتن جلد‌های آخر کار خود در لوزان سوئیس بازنشسته شد. گیون همچنین یک زندگینامه جذاب نوشت که در آن گفت که وقتی انسان به پایان زندگی می‌رسد، می‌تواند خاطری آرام با احساس رفتن به بهشت یا احساس دلگرمی در فرزندانش داشته باشد، یا در دانستن این که قصد انجام یک کار بزرگ را داشته و موفق به آن شده است.

تاریخ گیون هنوز هم امروز با ما سخن می‌گوید، زیرا گیون درس‌هایی ابدی را از سرنوشت روم برگرفته است. امپراتوری روم تنها ابرقدرت تاریخ تا پیدایش ایالات متحده بود. یک ابرقدرت به عنوان ملتی تعریف می‌شود که از نظر نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کاملاً مسلط باشد. فرهنگ ایالات متحده مانند روم یک فرهنگ مشتق است. فرهنگ یونانی زیرسازی فرهنگی امپراتوری روم فراهم کرد، و تمدن اروپایی این زیربنا را برای ایالات متحده به وجود آورد.

گیون به ما نشان می‌دهد که روم به دلیل مداخله در خاورمیانه و شکست در حل مشکلات آن سقوط کرد. در قرن سوم بعد از میلاد، ایران شاهد یک تجدید حیات بزرگ در اصول‌گرایی مذهبی بود. هشت صد سال قبل از آن زرتشت پیامبر ایرانی آئین خود را بر اساس پروردگار راستین اعلام کرده بود که دائماً در مبارزه با دروغ بود. آئین زرتشت یک دین اخلاقی بود. یکی از کردارهای نیک در آئین زرتشت این بود که برای رفتن به بهشت باید پروردگار حقیقت را ستایش کرد، در راه پروردگار حقیقت با آتش و شمشیر جنگید و آئین خود را گسترش داد. ایرانیان در جنگ‌های طولانی با امپراتوری روم تا مرزهای روم پیشروی کردند و شکست سنگینی را به رومیان تحمیل کردند، و روم هرگز از ویرانی‌های این جنگ در قرن سوم بعد از میلاد بهبودی نیافت. منطقه خاورمیانه تمام توجه رومیان را به خود جلب کرده بود. روم به مدت سه قرن درگیر ملت سازی در خاورمیانه بود و ثروت هنگفتی را به این منطقه سرازیر کرده بود. با این حال تعداد زیادی از نیروهای خود را نیز در آنجا نگاه داشت که با مردم این منطقه بیگانه بودند.

جنگ داخلی، هزینه‌های جنگ و از دست دادن نیروی انسانی باعث یک فشار دائمی روی امپراتوری روم شد. به علاوه حواس رومی‌ها پرت شد و خطر بالقوه در اروپای مرکزی، از جمله قدرت فزاینده بربرهای ژرمنیک در امتداد رودخانه‌های دانوب و راین را دست کم گرفتند. در قرن

سوم میلادی این بربرهای شمالی مرزهای روم را شکستند و وارد این کشور شدند. شکست رومیان در حل مشکلات خاورمیانه منجر به مسائل نظامی، سیاسی و اقتصادی شد. سیاست روم به دلیل جنگ مداوم با ایرانیان مختل و منجر به فروپاشی حکومت منتخب در قرون اول و دوم بعد از میلاد شد. روم به صورت یک دولت بوروکراتیک یا دیوان سالار و استبدادی درآمد که قادر به حل مشکلات خاورمیانه نبود. مطالب گیبون ارتباط عمیقی با آمریکا در قرن بیست و یکم دارد.

تاریخ آزادی

جان اکتون

اکتون هرگز کتاب بزرگی ننوشت، اما میراث بسیار جالبی از اهمیت تاریخ به جا گذاشت. وظیفه هر یک از ماست که پرسیم: "تاریخ در مورد آنچه درست است و همین الان به ما چه می گوید، و چگونه می توانیم با استفاده از تاریخ آینده بهتری بسازیم؟"

در بخش گذشته بحث در باره تاریخ را آغاز کردیم. آیا گذشته معنی دارد؟ آیا گذشته چیزی در مورد زمان حال یا آینده به ما می گوید؟ آیا تاریخ نکته ای دارد یا یک برخورد تصادفی از وقایع است؟ این پرسش که آیا تاریخ هدفی دارد یا نه، در پس اولین اثر شناخته شده تاریخی دیده می شود. هرودوت در بررسی تاریخ جنگ های ایران تلاش کرد تا آنچه را که در پس همه امپراتوری های زوردگذر دائمی است کشف کند. گیون همچنین دلایل از بین رفتن امپراتوری ها را بررسی کرد. او یک مورخ فلسفی بود، کسی که به دنبال کشف قوانین تاریخ بود که مانند قوانین علمی همیشه عمل می کنند. گیون همچنین معتقد بود که مورخ وظیفه دارد داوری اخلاقی کند. امروزه مورخان ادعاهای گیون را به چالش می کشند. این مورخان باور ندارند که تاریخ راهنمای حال یا آینده است و می گویند که مورخ باید مواظب قضاوت تاریخی خود باشد، زیرا هیچ مجموعه ارزشی جهانی وجود ندارد. این دیدگاه با عقاید ماکیاولی سازگار است که می گوید ملت ها به هیچ محدودیت اخلاقی مقید نیستند و یک ملت فقط برای خدمت به خودش است. این نظریه تبدیل به سیاست واقعی اروپا در قرن نوزدهم و بیستم شد.

لرد اکتون با شجاعت در برابر این ایده که اخلاق را می توان از تاریخ جدا کرد، ایستاد. اکتون یک سخنگوی بزرگ برای قضاوت اخلاقی در تاریخ، قوانین تاریخ، و این ایده است که تاریخ درس بزرگی در خود دارد. اکتون معتقد بود که آزادی درسی است که از گذر تاریخ می گیریم. او در این

عقیده با سنت مورخان که به هرودوت باز می‌گردد موافق بود.

تربیت لرد اکتون در کودکی غیرعادی بود. او در سال ۱۸۳۴ در یک خانواده سرشناس و اشرافی انگلیسی متولد شد. اکتون یک بارون، یعنی در پایین‌ترین سطح اشرافیت انگلیسی بود. خانواده اکتون کاتولیک رومی بود که در انگلستان در اوایل قرن نوزدهم هنوز مشمول برخی محدودیت‌ها از جمله عدم صلاحیت برای رفتن به آکسفورد یا کمبریج بود. پدر بزرگ لرد اکتون بیشتر زندگی خود را در اروپا گذرانده بود و در دربار پادشاه ناپل خدمت کرده بود. اکتون که به دلیل کاتولیک بودن در دانشگاه کمبریج پذیرفته نشد، توسط خانواده‌اش برای تحصیل در آلمان زیر نظر یک کشیش کاتولیک و عالم الهیات به نام یوهان ایگناس فون دولینگر^۱ که تاریخ‌نگار کلیسا بود، فرستاده شد. اکتون مانند گیبون هرگز مدرک دانشگاهی دریافت نکرد. او تحت سرپرستی دولینگر گرایشی نسبت به تاریخ پیشرفت‌های قرن نوزدهم پیدا کرد و به استفاده از اسناد تاریخی پرداخت.

پس از بازگشت به انگلستان، اکتون سعی کرد از مهارت‌های خود به عنوان یک روزنامه‌نگار برای ایفای یک نقش فعال در اصلاح کلیسای کاتولیک استفاده کند، جنبشی که دولینگر نیز در آن درگیر بود. هدف این جنبش آوردن کلیسای کاتولیک به دنیای قرن نوزدهم بود. با اینکه اکتون مردی کاتولیک و متدین بود و تعالیم کلیسا را پذیرفته بود، اما معتقد بود که کلیسا را باید با جریان‌های ترقی خواهی که اروپا را فراگرفته بود، هماهنگ کرد. اکتون می‌گفت که کلیسای کاتولیک به جای حمایت از دولت‌های استبدادی، باید از دولت‌های دموکراتیک حمایت کند و عقاید علمی را بپذیرد. او هیچ تناقضی بین حقیقت خدا و حقیقت علم نمی‌دید. در آن زمان کلیسای کاتولیک از ترس از دست دادن اقتدار سیاسی خود بر ایالت‌های تحت رهبری کلیسا و قدرت سیاسی پاپ هر چه بیشتر ارتجاعی می‌شد. اکتون از قبل روی یک موضوع اصلی در زندگی خود کار کرده بود، و آن موضوع ایده وجدان آگاه بود که مهمترین تضمین برای آزادی فردی بود. او آزادی را "حکمرمایی یا فرمانروایی وجدان" می‌نامید و می‌گفت آزادی واقعی زمانی در جهان وجود خواهد داشت که هر فرد در بهره‌مندی از وجدان خود آزاد باشد.

۱. Ignaz von Doellinger (۱۷۹۹-۱۸۹۰).

اكتون معتقد بود كه معصوم بودن پاپ با ايده آزادي وجدان در تضاد است، زيرا مردم اجازه نداشتند اعمال پاپ را زير سؤال ببرند. او با مطالعه تاريخ به اين نتيجه رسيد كه معصوم بودن پاپ مغاير با تعاليم كليسا است. شوراهاي كليسا از لحاظ تاريخي نقش مهمي در تدوين اين تعاليم ايفا کرده بودند. اکتون در مناظرات مربوط به عصمت پاپ فعالانه شرکت کرد و زمانی که شورای جهانی کلیساها برای بحث در این مسئله فراخوانده شد به رم سفر کرد. اکتون در این سفر کاملاً شکست خورد. او دید که مقامات عالی کلیسا مخالف این بحث بودند، وجدان خود را کنار گذاشتند و با اکثریت همراه شدند. اکتون تقریباً تکفیر شد. او یک کاتولیک رومی باقی ماند، اما پس از آن هیچ مسئولیتی را در کلیسا به عهده نگرفت. او معتقد بود که کلیسا فرصت خود را برای حمایت از دولت‌های ترقی خواه در سراسر جهان از دست داده است.

دومین ناامیدی بزرگ لرد اکتون شکست ایالت‌های جنوبی (مؤتلفه) آمریکا^۱ در جنگ‌های داخلی این کشور بود. اکتون یکی از اولین افرادی در انگلستان بود که متوجه شد ایالات متحده نوشتجات سیاسی زیادی را در اسناد فدرالیست^۲ منتشر می‌کند، او اعلامیه استقلال و قانون اساسی آمریکا را با نوشته‌های افلاطون مقایسه کرد. اکتون مقالاتی پرمحتوا برای دولت بریتانیا نوشت و در آنها توضیح داد که قانون اساسی آمریکا در مورد چیست و چرا ایده حقوق ایالت‌ها بسیار مهم است. در آن زمان انگلیسی‌ها بر این باور بودند که دموکراسی آمریکایی همان عیب‌های دموکراسی آتن را دارد و یک دموکراسی افراطی بدون کنترل اراده مردم است. اکتون استدلال کرد که حقوق ایالت‌ها نقش یک موازنه قدرت در آمریکا را بازی می‌کنند و منجر به کنترل دموکراسی متمرکز و افراطی می‌شوند. اکتون معتقد بود که یک دموکراسی رادیکال در خارج مرزهایش کشوری استعماری و در داخل استبدادی است. در دموکراسی آتن وجدان فرد تابع اراده اکثریت بود. از نظر اکتون دموکراسی آتنی غیراخلاقی و بدون توجه به اخلاقیات بود. در سال ۱۸۶۱ جنگ‌های داخلی در ایالات متحده آغاز شد. اگرچه دولت انگلستان برده‌داری را تأیید نمی‌کرد، اما از کنفدراسیون سیزده ایالت جنوبی حمایت می‌کرد و امیدوار بود که شکست اتحادیه ایالات شمالی منجر به انحلال بیشتر ایالات متحده شود.

۱. Confederacy.

۲. *Federalist Papers*.

اکنون مقالاتی برای گلاستون^۱ سیاستمدار آزادیخواه دولت بریتانیا نوشت و مسائل مربوط به جنگ داخلی آمریکا را تشریح کرد. تحقیقات او نشان داد که افراد وابسته به ایالت‌های جنوبی از جمله رابرت لی^۲ فرمانده ارتش از نظر اخلاقی با برده‌داری مخالف بودند و ایالت‌های جنوبی در نهایت به برده‌داری پایان می‌دهند. اکنون خطری را در مداخله دولت فدرال دید که ممکن بود حقوق ایالت‌ها را به بهانه پایان دادن به برده‌داری از بین ببرد. با شکست ایالت‌های جنوبی در نبرد گتیسبرگ^۳ اکنون دوباره شکست خورد. او معتقد بود که ایالات متحده آمریکا این شانس را داشته است که به صورت مشعلی تابناک برای جهان درآید، اما در عوض به یک دموکراسی مستبد بدون توجه به حقوق افراد تبدیل خواهد شد که تمام جنبه‌های زندگی شهروندان خود را کنترل خواهد کرد، و در مسیر گسترش خود از نظر مالی غیرمسئولانه عمل خواهد کرد. اکنون رابرت لی را تحسین می‌کرد، برایش نامه نوشت، و احساسات او را در مورد جنگ جویا شد. لی پاسخ داد که او حقوق ایالت‌ها را تنها امید برای دوری از مسیر هر دموکراسی از جمله دموکراسی آتن می‌بیند. او معتقد بود که این دموکراسی‌ها حقوق افراد را به نام اکثریت از بین می‌برند.

شکست ایالت‌های جنوبی (کنفدراسیون) همچنین شکست ایده فدرال بود. اکنون معتقد بود که فدرالیسم، نه تمرکز گرایی، امیدی برای مدافعان آزادی است. اکنون متوجه شد که ایالات متحده دیگر یک جمهوری فدرال نیست، بلکه کشوری متحد است. فدرالیسم در اروپا نیز در حال بی‌اعتبار شدن بود. آلمان و ایتالیا نه به عنوان کنفدراسیون ایالت‌های نیمه خودمختار، بلکه به عنوان کشورهای متمرکز با یکدیگر متحد شدند.

اکنون از زمان تحصیل خود با دولینگر در فکر نوشتن کتابی در باره تاریخ آزادی بود تا در این کتاب تاریخ آزادی را از دیر باز تا به امروز شرح دهد. این کتاب بر اساس این مفهوم باشد که ایده‌ها تاریخ را رقم می‌زنند و تفکر تاریخی مهمتر از دانش تاریخی است، و تاریخ آزادی، درس‌های تاریخ را در زمان اکنون به کار خواهد گرفت. اکنون معتقد بود که یادگرفتن از مثال‌های گذشته بهترین راه برای شکل دادن به وجدان انسان است. رویدادهای بزرگ، افراد و نیروهای اقتصادی و اجتماعی همه بر

۱. William Gladstone (۱۸۰۹-۱۸۹۸).

۳. Battle of Gettysburg.

۲. Robert E. Lee (۱۸۰۷-۱۸۷۰).

اساس عقاید و اندیشه‌ها شکل می‌گیرند. او معتقد بود که بزرگترین اندیشه، اندیشه آزادی است. اکتون شروع به گردآوری کتابخانه خود کرد که در نهایت هفتاد هزار جلد کتاب داشت. او روی برگه‌هایی یادداشت می‌کرد، ایده‌های خود را می‌نوشت، کلماتی قصار در باره آزادی می‌گفت، با مورخان دیگر مکاتبه می‌کرد، در مجلات تاریخی انگلیسی در باره مسائلی مانند قضاوت اخلاقی در تاریخ بحث می‌کرد و راجع به کارهای خود سخنرانی می‌کرد. اما او هرگز این کتاب را ننوشت.

سرانجام اکتون به دو نفر توضیح داد که چرا هرگز این اثر بزرگ را ننوشت. او به مری گلاستون^۱ دختر نخست‌وزیر بریتانیا توضیح داد که هیچ کس در مورد این که آزادی واقعاً چیست و چرا قضاوت اخلاقی اهمیت دارد با او موافق نیست. به دولینگر نیز متذکر شد که دولینگر با ایده او درباره قضاوت اخلاقی موافق نیست. اکتون معتقد بود که هیچ جدایی بین اخلاق عمومی و اخلاق خصوصی وجود ندارد. یک دولتمرد باید با همان ضوابط اخلاقی مورد سنجش قرار گیرد که برای سنجش یک شهروند عادی به کار برده می‌شود. قتل، قتل است، چه توسط دولت و چه توسط یک جنایتکار انجام شود. به گفته اکتون بیشتر تاریخ توجیه اعمال قاتلان بزرگی مانند اسکندر مقدونی است. اکتون به اسقف کرایتون^۲ نوشت: "تمام قدرت‌ها گرایش به فساد دارند و قدرت مطلق به فساد مطلق می‌انجامد. تعداد بسیار کمی از مردان بزرگ، مردان خوبی هستند." وضعیت مالی اکتون رو به خرابی گذاشت. گلاستون وارد عمل شد و اندرو کارنگی^۳ سرمایه‌دار و نیکوکار اسکاتلندی تبار کتابخانه اکتون را خریداری کرد، اما به او اجازه داد تا آخر عمر از آن استفاده کند.

اکتون مردی دارای شجاعت اخلاقی، صلابت و اصالت بود. تاریخ آزادی اکتون به غلط به عنوان "بزرگترین کتابی که هرگز نوشته نشده" مورد تمسخر قرار گرفت. در حقیقت اندیشه‌های اکتون، همان گونه که یادداشت‌ها و مقالات گاه به گاه او نشان می‌دهند، هنوز به شکلی گیرا با ما سخن می‌گویند. اکتون خطرات ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی و سوسیالیسم یا جامعه‌گرایی را درک می‌کرد. اکتون محافظه کار نبود، اما میراث او توسط محافظه‌کاران غصب شده است. او معتقد بود که محافظه کاری برای تربیت نکردن وجدان است. او گلاستون و آرمان او برای آزادی دموکراتیک را

۱. Mary Gladstone (۱۸۴۷-۱۹۲۷).

۳. Andrew Carnegie (۱۸۳۵-۱۹۱۹).

۲. Mandell Creighton (۱۸۴۱-۱۹۰۱).

تحسین می‌کرد. او از ایده گلاستون مبنی بر ایجاد یک سیستم بهزیستی اجتماعی حمایت کرد. اکتون، گلاستون و چرچیل همه بر این باور بودند که اگر بخواهیم دموکراسی به وجود بیاید، باید رفاه اولیه برای همه شهروندان وجود داشته باشد.

اکتون معتقد بود که سرمایه داری کنترل نشده یک نیروی شیطانی است. از نظر اکتون ایده اقتصاد بازار آزاد نوعی جبرگرایی^۱ (نه اختیارگرایی) است. او از همه گونه اشکال جبر متنفر بود. اکتون معتقد بود که نژاد پرستی کار بدی است، زیرا توانایی وجدان برای نجات انسان را نفی می‌کند. اکتون به ناسیونالیسم به صورت یک ایده ابتدایی فکر می‌کرد که نشان دهنده بدترین نوع نژاد پرستی است. او معتقد بود که ملی‌گرایی که اکثر مردم آن را پیشرفت می‌دانند، منجر به پاکسازی قومی می‌شود. از نظر اکتون سوسیالیسم به ناسیونالیسم کمک خواهد کرد. او سوسیالیسم را جبرگرایی می‌دانست که مردم را به صورت مهره‌های اقتصادی در می‌آورد. این تصور که ایده‌ها حاصل نیروهای اقتصادی و اجتماعی هستند، وجدان انسان را از بین می‌برد. اکتون معتقد بود که رد کردن ایده فدرالیسم اشتباه است. فدرالیسم راهی برای دور هم جمع کردن ایالت‌های مختلف بود، ضمن این که هر یک تمامیت خود حفظ کرده و در برابر قدرت ویرانگر و بی‌روح یک دولت متمرکز و بروکراتیک مقاومت می‌کردند.

اکتون بین آزادیخواهان انگلیسی مانند گلاستون که به خدا، وجدان و فرد اعتقاد داشتند و آزادیخواهان قاره اروپا مانند کاوور^۲ سیاستمدار ایتالیایی که نه به فرد، بلکه به دولت معتقد بودند، تمایز قائل شد. این نوع آزادیخواهان اروپایی استدلال می‌کردند که دولت باید در همه امور زندگی مردم مداخله کند. شاید تصادفی نیست که حزب ناسیونال سوسیالیست^۳ اروپا را به تباهی کشید، اما فدرالیسم اروپا را نجات داد. وینستون چرچیل در سال ۱۹۴۸ در زوریخ گفت که اروپا از ویرانه‌های جنگ برخاست و فرانسه و آلمان اروپا را به سوی یک کشور فدرال یعنی ایالات متحده اروپا رهبری خواهند کرد.

۱. determinism.

۲. Camillo Cavour (۱۸۱۰-۱۸۶۱).

۳. National Socialist Party.

وظایف اخلاقی

سیسرون

با نزدیک شدن به بخش‌های پایانی کتاب می‌خواهیم به بررسی دو شخصیت بزرگ پردازیم که هر دو کتاب بزرگی نوشتند، تاریخ را رقم زدند و زندگی آنها می‌تواند برای هر یک از ما الگو باشد.

ژولیوس سزار امپراتور بزرگ روم در روز پانزدهم ماه مارس سال ۴۴ قبل از میلاد ترور شد. قاتلان او، بروتوس و کاسیوس و همچنین بیشتر توطئه‌گران همدست آنها از روم گریختند. روم به دست مارک آنتونی افتاد، مردی که دست‌کم گرفته شده بود. بسیاری او را آدمی میگسار و قمارباز می‌دانستند، اما او کسی بود که تمام قدرت سزار را قبضه کرده بود و بخش اعظم مجلس سنای روم مرعوب اعمال بی رحمانه قدرت آنتونی قرار گرفته بود. در این میان مردی سالخورده که می‌توانست از دوران بازنشستگی آرام خود لذت ببرد، از جمهوری آزاد و آزادی سخن گفت، در حالی که می‌دانست این کار ممکن است به قیمت جاننش تمام شود. آن مرد مارکوس تولیوس سیسرون^۱ سخنور و دولتمرد رومی بود.

سیسرون طی یک سری خطابه‌های پرشور به شخصیت، خط مشی و مقاصد مارک آنتونی حمله کرد. این خطابه‌های محکم فیلیپیک^۲ نامیده می‌شوند، چون شبیه به نطق‌هایی هستند که علیه فیلیپ دوم مقدونی ایراد شدند. تلاش سیسرون شکست خورد. مارک آنتونی با برادرزاده سزار که بعدها به نام آگوستوس معروف گشت همدست شد و به کمک یکدیگر تمام مخالفان را از بین بردند. سیسرون در لیست افراد محکوم به اعدام قرار گرفت و در سال ۴۳ قبل از میلاد کشته شد. او در سال‌های پایانی عمر خود، ابتدا در سال ۴۶ قبل از میلاد از پذیرفتن مقامات عالی دولتی که سزار به او پیشنهاد کرده بود، خودداری کرد و بازنشسته شد. سیسرون در دوران بازنشستگی به جستجوی

۱. Marcus Tullius Cicero (۱۰۶-۴۳ م. ق.).

۲. *Philippics*.

حقیقت پرداخت تا بتواند سیاست‌های خود را بر اساس آنچه از نظر اخلاقی شایسته است برای حفظ آزادی در روم پایه ریزی کند.

سیسرون در جستجوی حقیقت، کتاب در باب وظایف اخلاقی^۱ را نوشت. فردریک بزرگ^۲ پادشاه پروس آن را بهترین کتابی که در زمینه اصول اخلاقی نوشته شده، نامید. سیسرون وظایف اخلاقی را نوشت تا پسرش را که در "سال راهنمایی در خارج از کشور" بود و در آتن فلسفه می‌خواند، آموزش دهد. در آن زمان فلسفه یک رشته دانشگاهی جداگانه نبود. فلسفه بالاترین مرحله تحصیل و تاج موفقیت یک آموزش عمومی بود. دانشجویانی که توانایی مالی پرداخت هزینه را داشتند به آتن برای تحصیل زیر نظر یکی از فیلسوفان بزرگ می‌رفتند. سیسرون وظایف اخلاقی را در قالب نامه‌ای به پسرش نوشت تا آن جوان از تجربه پدر بیاموزد.

سیسرون در دوران زندگی حرفه‌ای خود به عنوان یک وکیل نشان داد که یک فرد می‌تواند موفق و ثروتمند و همچنین با صداقت باشد. او دعاوی مشکل و خطرناک حقوقی را می‌پذیرفت و از فقرا و کسانی که دچار مشکلات سیاسی بودند دفاع می‌کرد. سیسرون متوجه شد که خدمات عمومی بالاترین فراخوان است. او تصمیم گرفت تا ثابت کند که می‌تواند یک سیاستمدار صادق و در عین حال موفق باشد. او مقامات عالی سیاسی متعددی به عهده گرفت و کنسول روم شد. در سال ۶۳ قبل از میلاد، گروهی به رهبری کاتلین^۳ سیاستمدار رومی در صدد از بین بردن قانون اساسی روم برآمدند. سیسرون موضع محکمی در برابر این گروه اتخاذ کرد، اگرچه دیگران به او هشدار دادند که راه خطرناکی را دنبال می‌کند. سیسرون نجات کشورش، قانون اساسی و آزادی آن را مقدم بر نیازهای خود قرار داد. او توطئه را شکست داد و مسئولیت کشتن توطئه‌گران را برعهده گرفت. سیسرون برای مدت کوتاهی تبعید شد، اما از تبعید باز گردانده شد. هنگامی که سزار به پیروزی رسید، سیسرون در مقابل سزار ایستاد. سیسرون معتقد بود که سزار قدرت عظیمی دارد و به خاطر جاه طلبی خود در صدد برآمده تا آزادی روم را از بین بردن ببرد.

سیسرون در تمام زندگی خود تلاش کرد تا یک مسیر اخلاقی را دنبال کند. او معتقد بود که تمام

۱. *On Moral Duties (De Officiis)*.

۳. Lucius Catiline (۱۰۸-۶۲ م. ق.).

۲. Fredrick the Great (۱۷۱۲-۱۷۸۶).

اصول اخلاقی بر نظریه قانون طبیعی بنا شده است. قانون طبیعی اعتقاد به وجود خدا است و دلیل آشکار آن طبیعت است. کل جهان هستی دلیل وجود خدا است، و تمام کائنات دست خدا را آشکار می‌کند. سیسرون مانند افلاطون معتقد بود که خداوند یک مجموعه از ارزش‌های مطلق از جمله خرد، عدالت، شجاعت و اعتدال را خلق کرده است. این ارزش‌ها حتی اگر در زندگی روزمره انکار شوند، وجود دارند. یک فرد می‌تواند هم خوب و هم موفق باشد. هیچ تضادی بین اخلاق و مصلحت وجود ندارد. یک عمل غیراخلاقی مانند دروغ یا تقلب هرگز نمی‌تواند مفید باشد. هیچ جدایی بین خود (موجودیت فردی یک شخص) خصوصی و عمومی وجود ندارد.

بالاترین شغل ممکن برای یک فرد خدمت به خلق است. خرد در شناخت حقیقت، درک ارزش‌های مطلق و دانستن چگونگی استفاده از این ارزش‌ها در زندگی است. در ابتدا انسان به حقایق و اطلاعات نیاز دارد، اما در مراحل بعدی زندگی می‌تواند این حقایق را به مجموعه وسیع‌تری از دانش تبدیل کند. دانش بی ارزش است مگر این که برای یافتن و به کار بردن چیزهای خوب در زندگی از آن استفاده شود. برای جستجوی خرد، انسان باید از فضل فروشی خودداری کند، و از مطالعه موارد ناچیز یا کناره‌گیری از دنیا برای دانش آموختن پرهیزد. خرد عبارت از دانستن این است که چگونه خوبی‌ها را در زندگی به کار گیریم.

عدالت مهمترین ویژگی است که انسان می‌تواند داشته باشد. زندگی هر فرد باید از راه عدالت هدایت شود. لازمه عدالت آسیب نرساندن به دیگری است، چه به شخص یا به اموال دیگری. جوهر عدالت در احترام به مالکیت خصوصی است. یکی از عیب‌های بزرگ، بی‌عدالتی انفعالی است، یعنی کنار ایستادن و اجازه دادن به دیگری که ظلم کند. بی‌عدالتی انفعالی زمانی اتفاق می‌افتد که ما به دلیل نیازهای خود یا به دلیل مشغله کاری سکوت می‌کنیم. عدالت را می‌توان حتی به کسانی تعمیم داد که با اجتناب از مجازات سنگین به دیگری ظلم کرده‌اند. به جز کسانی که مرتکب فجیع‌ترین جنایات، مانند پدرکشی شدند، حتی مجرمان نیز سزاوار بهترین تلاش یک وکیل مدافع هستند. بخشی از عدالت سخاوت است، اما انسان هرگز نباید بیشتر از توان مالی خود ببخشد. ما نباید با بخشیدن، خودمان را از بین ببریم، و باید با این احساس که سخاوتمان واقعاً کمک خواهد کرد، بخشش کنیم. اخلاق بر اساس وفای به عهد، پایبندی به قول و امانت داری بنا شده است.

رومیان معتقد بودند که امپراتوری روم بر پایهٔ صداقت و امانت ساخته شده است.

شجاعت برای داشتن یک زندگی عادلانه ضروری است. انسان باید شهامت داشته باشد که برای آنچه درست است بایستد. خردمندی برای شجاعت و شهامت ضروری است. انسان باید عقل داشته باشد که بداند از چه چیزی باید دفاع کند. شجاعت در خدمتِ شر و وحشیگری است. اعتدال یا میانه‌روی چهارمین کیفیت خوب است. در هیچ چیز نباید آنقدر افراط کرد که تبدیل به یک اشتباه شود. اعتدال یک راهنما برای زندگی کردن است و به انسان اجازه می‌دهد بداند چه چیزی درست است.

در انتخاب شغل فرد باید از لحاظ اعتدال، توانایی‌های خود را بشناسد. گاهی اوقات افراد به این دلیل وارد یک شغل می‌شوند که آن را ارث می‌برند، گاهی به دلیل ارتباطات یا از روی هوا و هوس به دنبال شغلی می‌روند. هر کس باید قبل از تصمیم‌گیری بیندیشد و پرسید که برای چه شغلی مناسب‌تر است. بالاترین کار خدمات عمومی است. کسانی که در کارهای عام‌المنفعه خدمت می‌کنند باید مطمئن باشند که از ویژگی‌های رهبری یک ملت برخوردارند. یک رهبر خوب انتقام‌جو نیست و به خاطر منافع شخصی، خود بزرگ‌نمایی یا حزب‌گرایی وارد خدمات عمومی نمی‌شود. خدمات عمومی باید یک تعهد شرافتمندانه و سالم باشد. کارمند دولت باید همیشه با اعتدال عمل کند.

چگونه این مبانی نظری را عملی کنیم؟

- باید بدانیم که اعمال غیراخلاقی هرگز مصلحت نیست.
- جوهر عدالت وفای به عهد است.
- بی‌عدالتی فعال و انفعالی هر دو اشتباه است.

سیسرون به عنوان یک الگو مارکوس آتیلیوس ریگولوس^۱ سناتور رومی را پیشنهاد می‌کند که توسط

۱. Marcus A. Regulus (۲۵۰-۲۹۹ م. ق.).

کارتاژها^۱ - مردم شهری باستانی در شمال آفریقا که اکنون تونس قرار دارد - اسیر شده بود. ریگولوس با پیشنهاد مبادله کردن زندانیان به روم باز گردانده شد، اما آزاد کردن زندانیان بر خلاف سیاست روم بود. اگرچه ریگولوس در صورت ناتوانی در انجام این مبادله تهدید به شکنجه و مرگ شد، اما او از سنای روم خواست تا به شرایط کارتاژها رأی منفی بدهد. ریگولوس سپس به کارتاز باز گشت و در آنجا تا حد مرگ شکنجه شد.

پندهای وظایف اخلاقی برای پسر سیسرون که دائم الخمر بود مفید واقع نشد، او خدمات خود را به آگوستوس اولین امپراتور روم فروخت و نام بزرگ خود را در اختیار نظام جدید او قرار داد. هرچند پسر سیسرون اندرزهای پدر را در وظایف اخلاقی دنبال نکرد، اما سیسرون این سخنان ماندگار در باره عدالت اخلاقی را برای نسل‌های آینده برجا گذاشت.

۱. Carthaginians.

زندگی نامه

گاندی

مهندس گاندی این مرد لاغر اندام کوچک که تنها با اعتقادش به حقیقت یا مفهوم ساتیاگراها^۱ - پایداری در حقیقت - مجهز بود، از پس امپراتوری بزرگ بریتانیا بر آمد، ملت خود هند را به استقلال رساند و یکی از بهترین درس‌ها را برای ما به جا گذارد که انسان اگر به حقیقت اعتقاد داشته باشد می‌تواند به موفقیت دست یابد.

در بخش قبل درباره‌ی وظایف اخلاقی سیسرون سخن گفتیم. موضوع وظایف اخلاقی این است که اساس همه اصول اخلاقی و اعمال نیک انجام کاری است که درست، منصفانه و شایسته باشد. هیچ تضادی بین انجام آنچه برای خود انسان خوب است و انجام آنچه درست است وجود ندارد، زیرا انسان هرگز نمی‌تواند از کارهای نادرست سود ببرد. وظایف اخلاقی سیسرون تاریخ را رقم زد. سیسرون در طول قرون وسطی، دوران رنسانس و عصر روشنفکری تأثیرگذارترین شخصیت متفکر یونان یا روم بود. وظایف اخلاقی به عنوان مظهر آنچه یک خدانشناس یا کافر می‌تواند در اندیشه اخلاقی خود به آن دست یابد، تلقی می‌شد، و سیسرون به عنوان یک مسیحی مشرک محسوب می‌شد.

ماکیاولی کتاب شه‌ریار را در تلاش برای رد مطالب سیسرون نوشت. ماکیاولی می‌خواست نشان دهد که انجام بدی اغلب مصلحت است. سیسرون در دید نسل خودش آدمی ناموفق بود. او از جمهوری آزاد روم دفاع کرده بود و به قتل رسیده بود. جمهوری آزاد روم دیگر هرگز احیا نشد، و آگوستوس به جای آن یک دیکتاتوری نظامی ایجاد کرد که بسیار کارآمدتر از زمان سزار بود. این

۱. Satyagraha.

نظم جدید، صلح و رفاه را برای دنیایی به ارمغان آورد که بد اداره شده بود. تئودور مومسن^۱ با نفوذترین مورخ رومی دوران مدرن نیز سیسرون را دولتمودی شکست خورده و مایه ضرر برای کشورش می‌داند. او معتقد است که سیسرون پیشرفت نظم جدید سزار و آگوستوس را به تأخیر انداخت. او نوشته‌های سیسرون را بدترین نوع روزنامه نگاری بر می‌شمارد، زیرا این نوشته‌ها را مقالات فلسفی جدی نمی‌داند. بلکه تلاشی برای قابل درک کردن فلسفه برای مردم عادی می‌بیند. اما سیسرون موفق بود چون با خودش صادق بود. در بخش پایانی این کتاب به این درس‌ها می‌پردازیم: با خود صادق باشید، آنچه را که می‌دانید درست است انجام دهید، و هرگز تسلیم نشوید.

در سال ۱۸۹۳ یک وکیل مدافع ۲۴ ساله به نام گاندی، نماینده یک شرکت هندی در آفریقای جنوبی بود. با این که او بلیط درجه یک قطار در دست داشت، اما اجازه نشستن در کوپه درجه یک به او داده نشد و از قطار بیرون انداخته شد. یک درشکه‌چی نیز به گاندی اجازه نداد که در کنار سایر مسافران بنشیند. این سرآغاز آشنایی گاندی با اصول اخلاقی امپراتوری بریتانیا و نظام قانونی آن بود. دوران حکومت بریتانیا بر هند^۲ از نظر صوری بر اساس آزادی و برابری برای همه افراد بود. اما در عمل یک معیار آزادی و برابری برای سفید پوستان و معیار دیگری برای رنگین پوستان وجود داشت. حتی تدریس علم در بسیاری از دانشگاه‌ها طوری بود که روی برتری نژاد سفید تأکید می‌کرد.

گاندی تصمیم گرفت تا با تأسیسات علمی، نظام حقوقی و قدرت امپراتوری بریتانیا مبارزه کند. تنها سلاح گاندی اعتقاد او به حقیقت و مفهوم ساتیاگراها یا "پایداری در حقیقت" بود. گاندی با امپراتوری بریتانیا به مقابله پرداخت و ملت خود را به استقلال رساند. زندگی گاندی نمونه بارزی از آنچه است که یک فرد می‌تواند به آن دست یابد، اگر به حقیقت معتقد باشد.

داستان زندگی گاندی در کتاب زندگینامه: داستان تجربیات من با حقیقت^۳ گردآوری شده است. زندگینامه گاندی در دو بخش در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ منتشر شد. این کتاب به گجراتی یک

۱. Theodor Mommsen (۱۸۱۷-۱۹۰۳).

۲. The British Raj.

۳. *An Autobiography: The Story of My Experiments with Truth.*

زبان هندی است، زیرا گاندی معتقد بود که فرهنگ هند فرهنگ اوست. عنوان فرعی زندگینامه گاندی درک او را نشان می‌دهد که ما همیشه در حرکت به سوی حقیقت هستیم. گاندی اعتقاد عمیقی به خدا داشت. او بسیار تحت تأثیر باگاواد گیتا قرار داشت و معتقد بود که خدا حقیقت است، اما مهمتر از آن، او معتقد بود که حقیقت خداست و باید پرستش شود. حقیقت در خداست. و خداوند به تدریج حکمت و معرفت را برای جستجوگر حقیقت آشکار خواهد کرد. گاندی در زندگینامه خود از اشاره کردن به اشتباهاتش هیچ ابایی ندارد.

گاندی در سال ۱۸۶۹ متولد شد. او زندگینامه خود را با توصیف خانواده خود و طبقه اجتماعی که به آن تعلق داشتند، آغاز می‌کند. گاندی بعداً علیه سیستم کاست یا طبقات اجتماعی در هند به مبارزه پرداخت. تحصیلات رسمی گاندی تأثیر چندانی روی او نداشت. او معتقد بود که معلم باید کتاب درسی باشد، و معلم و ویژگی‌های اخلاقی معلم باید چیزی باشد که دانش آموز می‌اندوزد. گاندی در ۱۳ سالگی با یک دختر کوچکتر ازدواج کرد. در ۳۵ سالگی، گاندی سوگند تجرد یاد کرد و بعد از آن همسرش را به صورت موجودی با عشق پاک مشاهده می‌کرد. پس از پایان دبیرستان و قبولی در امتحانات، تصمیم گرفته شد که گاندی باید یک وکیل دادگستری شود.

گاندی در انگلستان به تدریج متوجه شد که سرزمین مادری او چقدر منحصر به فرد است. او با انگلیسی‌های علاقمند به ادیان عرفانی آشنا شد که او را تشویق به خواندن باگاواد گیتا به زبان انگلیسی کردند و این کتاب بخشی از وجود او شد. باگاواد گیتا یا سرود خدایی، خدا را به عنوان حقیقت تجلیل می‌کند و به ما می‌آموزد تا راهی را که خدا برای ما تعیین کرده است، دنبال کنیم. باگاوادگیتا همچنین می‌گوید انجام کار دیگری بردگی است، اما انجام کار خدا رهایی واقعی است. فلسفه باگاواد گیتا شروع به شکل دادن تفکر گاندی کرد. گاندی در سن ۲۱ سالگی امتحانات خود را گذراند و فهمید که وکیل شدن آسان است. او بایستی در دوازده شام شرکت می‌کرد، یادداشت‌های خود را مطالعه می‌کرد و در امتحانات قبول می‌شد.

گاندی به هند بازگشت، شغلی پیدا کرد و زمانی که به آفریقای جنوبی رفت همسرش در خانه ماند. در آفریقای جنوبی گاندی متوجه شد که خدا به او می‌گوید نترس، برخیز و بدان که بی عدالتی در

اطراف تو ظلم به خداست و به ظلم پایان ده. گاندی شروع به آموزش هموطنان هندی کرد که نباید بگذارند کسی به آنها ظلم کند، نباید به کسی صدمه بزنند، باید در برابر حقیقت ثابت قدم باشند، و برای حقوق خود مبارزه کنند. گاندی به اندیشه آهیمسا^۱ یا "عدم خشونت" دست پیدا کرد. این یک اندیشه تسلیم و بی تفاوتی نیست، بلکه به شجاعت اخلاقی زیادی برای مقاومت بدون خشونت یا مبارزه منفی نیاز دارد. گاندی کار خود را با هندی‌ها در آفریقای جنوبی شروع کرد. او نه تنها برای حقوق قانونی آنها به مبارزه پرداخت، بلکه جنبشی را برای آموزش آغاز کرد.

نخست در آفریقای جنوبی و سپس در هند، گاندی مدارس اشتراکی کومون^۲ را افتتاح کرد و شروع به آموزش مقاومت بدون خشونت و عدم همکاری کرد. معلمان مدارس گاندی والدین شاگردان بودند. گاندی معتقد بود که والدین باید منبع آموزش برای فرزندانشان باشند. روزی یک خانواده غیرقابل لمس (نجس در هند) به کومون آمد. اعضای آشرام یا صومعه گاندی اعتقاد داشتند که نجس‌ها چاه آب کومون را آلوده می‌کنند. گاندی معنای تعالیم خود را از آنها پرسید و توضیح داد که همه انسان‌ها در نزد خداوند برابرند. بعضی از اعضای کومون گفتند که به برابری اعتقاد دارند، اما نمی‌خواهند خانواده نجسی آنجا باشد. وقتی گاندی تهدید به ترک آن آشرام و بازگشت به کار وکالت کرد، اعضای کومون موافقت کردند که افراد نجس در آشرام بمانند.

گاندی سپس به اقدام بزرگتری دست زد. او در مقابل خود امپراتوری بریتانیا ایستاد. گاندی شروع به درک این موضوع کرده بود که مأموریت الهی او کمک به ایجاد یک هندوستان مستقل است که در آن مسلمانان، هندوها و مسیحیان بتوانند در کنار هم در اتحاد زندگی کنند. هندوستان کشوری برای هندی‌ها باشد. گاندی لباس‌های اروپایی خود را کنار گذاشت و لباس ساده هندی پوشید. او شروع به یاد گرفتن ریسندگی کرد. در آن زمان هندی‌ها ملزم به خرید پارچه‌های ساخت انگلستان بودند. پنبه در هند کشت می‌شد، اما به انگلستان فرستاده می‌شد، در آنجا بافته و پارچه می‌شد، و سپس به هند بر می‌گشت. گاندی تظاهرات وسیعی برگزار کرد که در آنها لباس‌ها و پارچه‌های سبک اروپایی که از انگلستان وارد شده بود، سوزانده شد. چرخ ریسندگی به صورت یک نماد آزادی، چرخ زندگی و نشانی از خدا، بدون آغاز و پایانی درآمد.

۱. ahimsa.

۲. commune.

انگلیسی‌ها انحصار نمک هند را نیز در اختیار داشتند. گاندی معتقد بود که مالیات بر نمک ناعادله است و به ظلم بیشتر انگلستان کمک می‌کند. گاندی گفت که هندی‌ها نباید مالیات نمک بپردازند؛ هندی‌ها می‌توانند نمک را از دریا بگیرند. انگلیسی‌ها می‌توانستند هندی‌ها را شکست دهند، اما نمی‌توانستند جلوی آنها را بگیرند. گاندی که مهاتما^۱ یا "انسانی با روح بزرگ" نیز نامیده می‌شود، به پیروان خود آموخت که هیچ کار خشونت آمیزی انجام ندهند، جز این که به مقاومت ادامه دهند.

افکار عمومی جهان شروع به تمرکز روی گاندی کرد. هندی‌ها - چه مسلمان و چه هندو - در شخصیت گاندی نماد مبارزه خود برای رهایی و روشنفکری را می‌دیدند. مردم هند متوجه شدند که انگلستان و اروپا تنها منابع فرهنگ نیستند و هند مجموعه‌ای از ایده‌های خود را دارد که برای غرب بیگانه هستند. گاندی معتقد بود که فرهنگ انگلستان بر اساس جنگ، مبارزه و خشونت است و سرمایه داری نوعی خشونت است، زیرا از فقرا می‌دزدد تا به نفع ثروتمندان عمل کند. سرمایه داری در درونش بذر نابودی خود را می‌پرورد. برای گاندی راه هند راه خدا، حقیقت و عدم خشونت بود.

گاندی بارها زندانی شد. او در زندان به منابع جدیدی از قدرت دست یافت. او کتاب جان راسکین^۲ به نام تا آخر الامر^۳ را جمع به اقتصاد را خواند که سه درس مهم به گاندی آموخت. درس اول: خیر همه مردم در خیر یک نفر است. آسیب به یک فرد، آسیب به همه است. درس دوم: هر نوع کاری شأن خود را دارد. یک آرایشگر به اندازه یک وکیل شایسته احترام است. درس سوم: شریف‌ترین کار کشاورزی و ساختن چیزی با دستان خودتان است. کتاب تولستوی به نام "ملکوت خدا در درون شماست"^۴ دنیای جدیدی را به روی گاندی گشود. به گفته تولستوی، عیسی خدا نبود، اما آموخت که هر کس در درون خود خدایی دارد. در باگاواد گیتا نیز درس مشابهی دیده می‌شود. مطالعات گاندی نشان داد که کتاب‌های ناآشنا، علاوه بر کتاب‌های بزرگ، می‌توانند روح انسان را صیقل دهند.

گاندی برای اعتراض به اقدامات انگلیس یا کارهای پیروانش زمانی که از پیروی راه حقیقت و پرهیز

۱. Mahatma.

۲. John Ruskin (۱۸۱۹-۱۹۰۰).

۳. Unto This Last.

۴. The Kingdom of God is within You.

از خشونت خودداری می‌کردند، از اعتصاب غذای خودخواسته استفاده می‌کرد. وقتی گاندی دست به اعتصاب غذا زد، حکومت بریتانیا از مرگ او می‌ترسید و تسلیم می‌شد. به این ترتیب گاندی در مبارزه خود برای حقیقت به هیچ کس آسیب نرساند. قدرت اخلاقی گاندی نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم بریتانیا برای اعطای آزادی به هند و در تصمیم بسیاری از هندی‌ها برای تشکیل احزاب سیاسی مطابق قانون اساسی ایفا کرد که بتوانند تحت یک حکومت مشروطه به آزادی دست یابند. گاندی در سال ۱۹۴۷ زمانی که هند به استقلال خود دست یافت به شدت ناامید شد، اما به خود اجازه داد تا کشور به یک پاکستان عمدتاً مسلمان و یک هند عمدتاً هندو تقسیم شود. گاندی معتقد بود که این تقسیم بندی با تعالیم او که خدا راه‌های زیادی را برای رسیدن به حقیقت هموار ساخته است و این که همه ادیان ارزش‌های اساسی یکسانی را آموزش می‌دهند در تضاد است.

زمانی که جنگ داخلی بر سر مناطق مورد مناقشه آغاز شد و هزاران نفر کشته شدند، گاندی سالخورده از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و سعی می‌کرد تا مردم را دور هم جمع کند. اقتدار اخلاقی گاندی برای بعضی به یک تهدید تبدیل شده بود. عناصر رادیکال که خواهان یک هندوستان واقعاً مجزا بودند، در صدد قتل گاندی برآمدند و او مورد اصابت گلوله آنها قرار گرفت. گاندی نام خدا "رام"^۱ را بر زبان آورد. باگاواد گیتا می‌گوید: "کسی که با نام من بر لبانش بمیرد، برای همیشه از چرخه زندگی نجات می‌یابد و در سعادت به من می‌پیوندد."

۱. "Ram".

درس‌های کتاب‌های بزرگ

کلام آخر کتاب‌های بزرگ این است که هرگز تسلیم نشوید، خوب زندگی کنید و بدانید درست همان گونه که هومر و تورو به ما گفتند، هر روز می‌توانیم از نو شروع کنیم.

با نزدیک شدن به پایان کتاب، باید از خود پرسیم که چرا باید کتاب‌های بزرگ را بخوانیم. در آغاز کتاب تعریف کردیم که یک کتاب بزرگ باید موضوعی مهم داشته باشد، به زبانی خوش نوشته شده باشد تا روح را تعالی بخشد، و در طول همه اعصار با انسان ارتباط برقرار کند، یعنی فراگیر و جهانی باشد. هر بحثی در مورد کتاب‌های بزرگ باید ارزش‌هایی را نیز در نظر بگیرد. برای آموختن از کتاب‌های بزرگ لازم است برای وارد شدن به ذهن نویسنده با او همفکری و همدردی کنیم.

در این بررسی با کتاب‌هایی آشنا شده‌ایم که تاریخ را رقم زدند. یک نمونه از این کتاب‌ها شهریار ماکیاولی است. لرد اکتون استدلال می‌کند که دنیای مدرن با ایده ماکیاولی شروع شد که دولت هیچ حسی از قضاوت اخلاقی ندارد، و سیاست فاقد هر گونه بعد اخلاقی است. ماکیاولی معتقد بود سقراط و سیسرون اشتباه می‌کنند. یک دولت و رهبران آن با معیارهای متفاوتی نسبت به معیارهای مورد استفاده برای افراد خصوصی قضاوت می‌شوند. اخلاق عمومی از اخلاق خصوصی کاملاً جدا است. علاوه بر کتاب شهریار، چندین اثر دیگر مورد بحث در این بررسی، روحیه یک رهبر ظالم را برملا می‌کنند.

گیلگمش و ایلیداد هر دو از جاه طلبی و شوق به جا گذاشتن نامی که همیشه در یادها بماند سخن می‌گویند. به عنوان مثال در حماسه گیلگمش، گیلگمش تشخیص داد که تا ابد زندگی نخواهد کرد. با این حال او دیوارهای شهر بابل را اوروک در جنوب بغداد را ساخت و مردم همیشه در مورد آن صحبت می‌کردند. کمدی الهی دانتان نجات و رستگاری است، اما علاوه بر این ایده‌هایی را

روشن کرد که مردم را از سراسر اروپا وادار کرد تا صلیب بردارند و به سرزمین مقدس بروند تا علیه کفار جنگ کنند. توجیه جنگ‌های صلیبی را می‌توان در اندیشه‌های کم‌دی الهی یافت. اگرچه کم‌دی الهی داستان عشق الهی است، اما این عشق باید با شمشیر و توسط مردانی که معتقد به انجام کار خدا هستند، گسترش یابد. کتاب در باب آزادی نوشته جان استوارت میل نگاهی به بنیان‌گذاران ایالات متحده دارد. استوارت میل نشان دهنده ادامه اندیشه‌هایی است که در اعلامیه استقلال آمریکا پیدا می‌شوند. لرد اکتون می‌گوید انقلاب آمریکا تنها انقلابی در تاریخ است که برای یک اصل، یعنی آزادی مبارزه کرده است. آثار میل مظهر آرمان‌هایی است که چرچیل را وادار کرد تا بگوید: "ما هرگز تسلیم نخواهیم شد." کتاب خروج بخشی از تورات هنوز در مطبوعات مطرح است. این کتاب این عقیده را بیان می‌کند که دستور یک دین در کتاب مقدس آن قید شده است و به این دستور باید از نظر سیاسی و نظامی عمل کرد. قرآن نیز مانند کتاب خروج تاریخ مذهبی و سیاسی جهان را رقم زد و جهان بینی کلی و کاملی را ارائه می‌دهد.

بعضی از کتاب‌هایی که در این بررسی مطالعه کرده‌ایم تاریخ مذهبی را متحول کرده‌اند. انجیل مرقس یکی از این کتاب‌ها است. گاندی در باگاواد گیتا این جمله را پیدا کرد که حقیقت خدا است و حقیقت مایه رستگاری روح است. کنفوسیوس یک رهبر روحانی و همچنین یک رهبر سیاسی است که اساس تاریخ چین را برای مدتی بیش از دو هزار سال بنیان نهاد.

آیا این کتاب‌ها امروزه می‌توانند زندگی ما را تغییر دهند؟ بسیاری از این ارزش‌ها برای آمریکایی‌های معاصر بی‌ربط به نظر می‌رسند. ایلیداد و شاهنامه مظهر ارزش‌های افتخار آفرین یک دوران قهرمانی و پهلوانی هستند، دورانی که در آن جنگاوری اهمیت زیادی داشت. آن دوران عصر نبرد تن به تن بود. اما در جامعه‌ای که فاقد نبرد تن به تن است، چنان مفهومی از افتخار نمی‌تواند مطرح باشد و ممکن است مفهوم غیرمتداولی باشد. در عصر دانته اعتقاد بر این بود که تمام زندگی آماده سازی برای مرگ است. کتاب فاوست گوته می‌پرسد که آیا معیارهای مطلق زیبایی وجود دارد. پاسخ این پرسش برای آمریکایی‌های امروز منفی است. کتاب والدن با طبیعت و محیط زیست سر و کار دارد که مطمئناً امروزه این مسائل دغدغه‌های اصلی هستند. با این حال آمریکایی‌های معاصر در جدی گرفتن ارزش‌های تورو، مردی که همه چیز را پشت سر گذاشت و مکاتبه با دیگران را نادیده گرفت،

مشکل دارند. مثنوی مولوی روی عشق و عرفان و درون گرایی متمرکز است و امروزه مورد توجه بسیاری از آمریکایی‌های معاصر است.

ارزش‌های مطرح شده در کتاب‌های بزرگ می‌توانند زندگی امروز مردم را تغییر دهند. قرآن هر روز زندگی مردم را تغییر می‌دهد و افرادی به اسلام درمی‌آیند. انجیل مرقس مانند باگاواد گیتا هنوز با مردم سخن می‌گوید و زندگی آنها را دستخوش تغییر و تحول می‌کند.

یکی از اولین افرادی که با این پرسش دست و پنجه نرم کرد که چه چیزی یک کتاب بزرگ را به وجود می‌آورد ارسطو بود. ارسطو در سال ۳۲۲ قبل از میلاد درگذشت. او استاد اسکندر مقدونی و شاگرد افلاطون بود. او استادی بود که به علم، جهان طبیعی، سیاست و شواهد تجربی علاقه داشت. ارسطو کتاب فن شعر^۱ را نوشت که تنها اثر نقد ادبی یا سخن شناسی است که کاملاً ضروری شناخته شده است. ارسطو می‌گفت که یک کتاب بزرگ را باید بر اساس تأثیر اخلاقی آن ارزیابی کرد. بنابراین یک کتاب تراژدی احساس ترس و ترحم در انسان برمی‌انگیزد و موجب کاتارسیس^۲ یا رفع هراس و پاکسازی ذهنی می‌شود.

تولستوی در کتاب هنر چیست می‌گوید که یک کتاب بزرگ را نه تنها می‌توان در مورد احساساتی که برمی‌انگیزد، بلکه بر مبنای کیفیت آن احساسات ارزیابی کرد. مثال روشنی در این خصوص کتاب نبرد من^۳ نوشته هیتلر است. اگرچه این کتاب بعد از زمان تولستوی نوشته شده است، اما برای تمام احساسات بد انسان جذابیت دارد. از سوی دیگر، کتابی مانند یادداشت‌های زیر زمینی^۴ اثر داستایوسکی که در باره روح در زندان است، خواندنش ترسناک است، اما این پیام را به ما القا می‌کند که حتی در میان وحشت، شکنجه و رنج، آنچه در انسان خوب است زنده می‌ماند. برای تولستوی، کتاب فاوست گوته کتاب بزرگی نیست، زیرا خواندن آن برای مردم عادی بسیار پیچیده است، این کتاب بیشتر محصول زمان خودش است و بیش از حد مملو از اشارات به اساطیر یونان و روم و اشارات فلسفی است. اگر خواننده مجبور باشد تلاش زیادی کند تا بفهمد نویسنده چه

۱. *Poetics*.

۲. *catharsis*.

۳. *Mein Kampf*.

۴. *Notes from the Underground*.

می‌گوید، در این صورت احساسات او تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد. با این حال، بعضی دیگر معتقدند که کتاب‌هایی مانند آن‌ه‌اید، کم‌دی الهی، و فاوست گوته ارزش تلاش برای خواندن را دارند، چون خواننده بعد از رمزگشایی از کنایات و اشارات مبهم می‌بیند که این آثار موجب تعالی روح او می‌شوند. به همین دلیل است که خواندن گیلگمش یا مثنوی مولوی مانند ایلید با تمام تمثیل‌ها و اشارات پیچیده به ادیان بین‌النهرین ارزش خواندن دارند.

شرط لازم ارسطو و تولستوی مبنی بر این که یک کتاب بزرگ باید احساسات اخلاقی خوب را در خواننده برانگیزد، این پرسش را مطرح می‌کند که معیار اخلاقی چه کسی مهم است. یکی از درس‌های این کتاب این است که مجموعه‌ای از ارزش‌های جهانی وجود دارد و این ارزش‌ها را می‌توان در سراسر کتاب‌های بزرگ یافت. کتاب‌های چین (منتخبات)، هند (بهاگاواد گیتا)، ایران (شاهنامه)، کتاب‌های مسیحی قرون وسطی و مشرکان یونان باستان، همراه با قرآن و رمان ۱۹۸۴، همگی اعتقادی را به یک مجموعه از ارزش‌های مشترک تعریف شده توسط سقراط نشان می‌دهند: این ارزش‌ها خرد، عدالت، اعتدال و شجاعت هستند. کنفوسیوس می‌گفت از ملاقات با مردی خوب خوشحال می‌شوم، مردی که به عدالت و اعتدال و با شجاعت عمل می‌کند. در قرآن، کتاب خروج تورات، و کتاب ایوب، ترس از خداوند آغاز خردگرایی است. برخی از کتاب‌های بزرگ خردگرایی را با ایمان به خدا پیوند می‌دهند. اگرچه سیسرون می‌گفت که قانون طبیعی باید در خدا پایه و اساس داشته باشد، اما رویکرد اخلاقی خود را به زندگی با واژه‌های کاملاً عملی توصیف می‌کند. او معتقد است کسی که عدالت، اعتدال و شجاعت را بر اساس خرد به کار ببرد، موفق و از نظر اخلاقی یک انسان شایسته است. بعضی از کتاب‌ها چنین می‌آموزند که حتی بدون اعتقاد به خدا، انسان هنوز می‌تواند یک زندگی اخلاقی داشته باشد. ممکن است ما نخواهیم این مجموعه از ارزش‌های جهانی را بپذیریم، اما با خواندن کتاب‌های بزرگ می‌آموزیم که چنین مجموعه‌ای از ارزش‌ها وجود دارد.

کتاب‌های بزرگ چگونه زندگی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ این کتاب‌ها فقط در صورتی روی ما اثر خواهند داشت که بخواهیم از حکمت و معرفت آنها در زندگی خود استفاده کنیم. این حکمت و معرفت وسیع‌تر از مجموعه‌ای از ارزش‌ها است. این آموزشی برای آزادی است؛ کتاب‌های بزرگ

به ما می‌آموزند که آزادانه و مسئولانه زندگی کنیم. نقش کتابخوانی در جامعه امروزی چیست؟ امروزه یک فیلم یا بازی ویدیویی جذابیت بیشتری نسبت به یک کتاب دارد. ما ممکن است در آستانه ورود به دورانی باشیم که با پنج هزار سال قبل کاملاً متفاوت است. اختراع نوشتن ذهن بشر را دگرگون کرد، زیرا به کمک نوشتن، دانش و اطلاعات را می‌توان به روشی متفاوت ذخیره و منتقل کرد. دهه‌های اخیر شاهد تحول اساسی دیگری بوده است. کلمات به جای چاپ شدن روی صفحات کتاب، با صفحه کامپیوتر و بازی‌های ویدیویی و فیلم جایگزین شده‌اند. این نوآوری‌ها می‌توانند کیفیت آموزش را کاملاً دگرگون کنند.

منظور از "آموزش برای آزادی" چیست؟ همان طور که قبلاً گفتیم، آموزش^۱ از ریشه (edu) به معنای "رهنمود کردن به بیرون" می‌آید. آموزش یک فرایند سه مرحله‌ای است. آموزش با اطلاعات یا یک مجموعه از حقایق و داده‌ها آغاز می‌شود. دوران ما چنان غرق در حقایق و داده‌ها است که به ندرت فرصت فکر کردن پیدا می‌کنیم. گام بعدی این است که این حقایق و داده‌ها را به یکدیگر مرتبط و تبدیل به دانش کنیم. دانش توانایی دیدن الگو^۲ در یک موضوع خاص است. گام بعدی این است که آن الگو را به کار بگیریم و بر اساس آن زندگی کنیم. این گام همان منظوری است که سقراط، سیسرون، دانتته و گوته همگی از خرد گرایی داشتند.

خردگرایی در نهایت یک عمل مراقبه یا درون پویی (مدیتیشن) است. تنها با نشستن و اندیشیدن به آنچه آموخته‌ایم می‌توانیم به خرد دست یابیم. در قرون وسطی زندگی توام با تفکر و ژرف اندیشی بهترین کار محسوب می‌شد. کشیش راهب تماس خود را با اجتماع قطع می‌کرد تا ذهن خود را وقف تفکر در باره خدا کند. در بهاگاواد گیتا بهترین کار را کسانی می‌کنند که خود را وقف مراقبه و مکاشفه می‌کنند. گاندی در خصوص افرادی صحبت می‌کند که آزادند تا خود را از تمام روابط انسانی محروم کنند و برای رسیدن به حکمت و معرفت به تفکر بپردازند. در مثنوی مولوی نیز خودشناسی و بهره برداری از توانایی‌های درونی گام اول برای رسیدن به کمال و سعادت در زندگی است. اگرچه تفکر و ژرف اندیشی برای تبدیل دانش به بینش ضروری است، اما آمریکایی‌های امروزی توانایی و زمان کافی برای مراقبه ندارند.

۱. education.

۲. pattern.

خواندن یک کتاب عالی یعنی نشستن با کتاب و فرصت دادن به آن که با ما سخن بگوید. کتاب تنها در صورتی با ما سخن می‌گوید که ذهن خود را باز کنیم، پذیرای افکار نو و متفاوت باشیم، کاری که فقط از طریق تفکر و تأمل یا آخرین گام برای رسیدن به خرد می‌توانیم انجام دهیم. خرد در نهایت منبع آزادی است. در صورتی که مردم کتاب‌های بزرگ را مطالعه کنند، می‌توانند به بینش‌هایی دست یابند که آنها را به سوی آزادی سوق دهد. سولژنیسین در سخنرانی خود در جشن فارغ‌التحصیلی هاروارد به یک خطر اشاره کرد. او گفت امروزه مردم در چنان دریایی از کتاب و اطلاعات غرق شدند که در خطر از دست دادن حقیقت هستند. یک متفکر بزرگ ممکن است ایده‌هایی داشته باشد که بتواند کشور را نجات دهد، اما تا زمانی که این ایده‌ها مورد توجه رسانه‌ها یا ناشری قرار نگرفته‌اند، مردم از آن بی‌خبر خواهند ماند.

برخی از کتاب‌های بزرگ نوشته و نادیده گرفته شده‌اند تا این که زمانه و ارزش‌ها تغییر پیدا کردند و مردم حاضر شدند به سراغ آنها بروند. والدن یکی از این کتاب‌ها بود که وقتی برای اولین بار منتشر شد هیجان کمی ایجاد کرد. اما بعد از حدود صد سال، مردم شروع به خواندن آن کردند و در عشق تورو به طبیعت، متوجه چالشی نسبت به تخریب محیط زیست شدند. گاندی اگر چه بسیار معروف است، اما مارتین لوتر کینگ برای اولین بار در یک مدرسه مذهبی مطلبی در مورد گاندی یاد گرفت. او پی برد که اندیشه گاندی در خصوص ساتیاگراها یا ایستادگی برای حقیقت، کلیدی برای سرنگونی یک سیستم شیطانی بود که تار و پود اخلاقی کشور هند را فلج کرده بود. مارتین لوتر کینگ مانند گاندی و سولژنیسین حس عدالت خواهی، اعتدال و قدرت اخلاقی را که از خردمندی برای دگرگونی جامعه ناشی می‌شود از خود نشان داد.

ما همه می‌توانیم زندگی خود را از راه‌های کوچک و بزرگ تغییر دهیم به شرطی که این فرض اساسی را بپذیریم که زندگی مربوط به انسان است و حاضر به یاد گرفتن باشیم، حاضر به انجام اشتباه باشیم و به اشتباه خود اعتراف کنیم؛ به علاوه توانایی خود را برای رهایی از اشتباهات نشان دهیم، رهایی به معنای فردی، نه به معنای الهی، و هرگز تسلیم نشویم.

منابع

Aristotle. *Poetics*. W. Fyfe and W. Roberts, trans. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1932. A good translation and valuable for its inclusion of other classical works on literary criticism.

Bhagavad Gita. J. Mascaro, trans. London: Penguin, 2003. An accurate and sensitive translation.

Bible. the New Revised Standard Version of the New Oxford Annotated Bible, New York: Oxford University Press, 1991.

Cicero, Marcus Tullius. *On Duties (De Offi ciis)*. W. Miller, trans. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1913. By far the best translation, in print, of this fundamental work on education and morality.

Confucius. *The Analects*. D. C. Lau, trans. New York: Penguin, 1979. The best translation into English, with a valuable introduction.

Dante. *The Divine Comedy*. R. Sinclair, trans. New York: Oxford University Press, 1961.

Fears, J. Rufus. *Selected Writings of Lord Acton*, vol. I, *Essays in the History of Liberty*. Indianapolis: LibertyClassics, 1985.

B. Foster and D. Frayne, trans. *Gilgamesh*. New York: Norton, 2001. A good recent translation, with useful supplementary material.

Gandhi, Mahatma. *An Autobiography: The Story of My Experiments with the Truth*. Boston: Beacon, 1993. A recent edition of the autobiography of a great and original man of action and thought. The biography is as idiosyncratic as was Gandhi himself.

Gibbon, E. *The Decline and Fall of the Roman Empire*. New York: Random House, 2000. This complete edition in three volumes is to be preferred to the various abridged versions in print.

Goethe, Johann Wolfgang von. *Faust: A Tragedy*. W. Arndt, trans. New York: Norton, 2000. A convenient edition and translation, with useful supplementary material.

Homer. *Iliad*. R. Lattimore, trans. Chicago: University of Chicago Press, 1951, numerous reprints.

Koran. The best translation is that of A. J. Arberry, *The Koran Interpreted*. New York: Simon and Schuster, 1996.

Lincoln, Abraham. *Speeches and Writings*. New York: Library of America, 1974. The fullest collection of Lincoln's words, containing the Gettysburg Address (vol. II, p. 536).

Machiavelli, Nicolo. *The Prince*. New York: Penguin, 2003. A convenient translation of this fundamental work in the great books tradition.

Marcus Aurelius. *Meditations*. M. Staniforth, trans. Baltimore: Penguin Books, 1964. A good, convenient translation of this enduring guide to how to live your life with Stoic courage.

Mill, John Stuart. *On Liberty*. New York: Penguin, 1974. One of the seminal books on the history of liberty.

Orwell, George. *1984*. New York: Penguin, 2003. The masterpiece of insight into the mentality of totalitarianism.

Plato. *Euthyphro, Apology, Crito, Phaedo, and Phaedrus*. Harold North Fowler, trans. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1990. A good translation of the dialogues focusing on the trial and death of Socrates.

———. *Republic*. D. Lee, trans. New York: Penguin, 2003. A convenient and accessible translation of this book, which may be called the embodiment of the values and ideals of classical Greece.

Remarque, Erich Maria. *All Quiet on the Western Front*. A. W. Wheen, trans. New York: Spark, 2003. The brilliant novel of World War I that is a powerful indictment of the folly of modern wars.

Shakespeare, William. *Julius Caesar*. New York: Penguin, 2000. A convenient edition with good notes, part of the Penguin Shakespeare Series.

———. *Othello, the Moor of Venice*. New York: Simon and Schuster, 2004. An excellent edition of the single play, valuable for its explanatory notes. Part of the Folger Shakespeare Series, from the famous library in Washington, D.C.

Solzhenitsyn, Aleksandr. *The Gulag Archipelago, 1918–1956: An Experiment in Literary Investigation*. New York: Harper and Row, 1974–1978. The massive indictment of Soviet communism by the Noble Prize-winner and survivor of the labor camps of Stalin.

Thoreau, Henry David. *Walden and On Civil Disobedience*. New York: Penguin, 2004. A convenient edition of these classic works by one of America's most original thinkers.

Vergil. *Aeneid*. R. Fitzgerald, trans. New York: Knopf, 1990. The best translation into English, done by a noteworthy American poet. More than other versions in print, Fitzgerald's edition has a feel for the poetry of the Aeneid.

Wikipedia, the Free Encyclopedia.

<https://en.wikipedia.org/wiki/Shahnameh>,

<https://en.wikipedia.org/wiki/Masnavi>,

[https://en.wikipedia.org/wiki/Bustan_\(book\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Bustan_(book)).

منابع فارسی

بوستان سعدی. مجموعه آثار شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، از روی نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، انتشارات قفنوس، تهران، ۱۳۸۲.

شاهنامه فردوسی. متن کامل بر اساس چاپ مسکو، انتشارات قطره، تهران، ۱۳۹۸.

مثنوی معنوی. مولانا جلال‌الدین محمد (مشهور به مولوی)، بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر مستعان، تهران، ۱۳۷۸.

چهار سخنگوی وجدان ایران، فردوسی مولوی سعدی حافظ، از محمد علی اسلامی ندوشن، انتشارات قطره، تهران، ۱۳۸۸.

ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد. منبع اطلاعات بیشتر در مورد شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، و بوستان سعدی است.

از همین نویسنده:



زیبایی



معنای زندگی در اندیشه بزرگان جهان



آشنایی با علم حال و دیدگاه مولانا



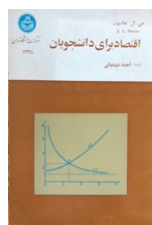
متهم ردیف ۱۳، خاطرات بی عدالتی



الگوی اقتصاد سنجی ایران و کاربردهای آن



مقدمه‌ای بر نظریه اشتغال



اقتصاد برای دانشجویان

